

زندگون

ل ۱۳۵۳

شماره - ۳ -

قاجاقبران که میخواستند ...

Ketabton.com

کنفرانس انجمن تعلیمات

انجمنی آسیای جنوبی و

مرکزی در شهر کابل ...

ستر گیسو ستا سو د بن



رئیس دولت و صدر اعظم مراتب تاثیرات خود، حکومت و مردم افغانستان را به مناسبت درگذشت رئیس جمهور فرانسه اظهار کرده اند

همچنان بعد از اعضای کابینه مامورین عالیرتبه و سفرای کبیر کشور های متعابه در کابل قیل از شهر و بعد از ظهر ۱۵ حمل در آن سفارت رفتند و مراتب تسلیت شان را در کتاب مخصوص درج و امضاء کردند.

قرار يك خیر دیگر دوكتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی دیروز به سفارت کبرای فرانسه رفته مراتب تعزیت خود را نسبت به وفات یناغلی ژورژ پومپیدو در کتاب مخصوصی که به این مناسبت در آن سفارت باز شده است درج و امضاء نمودند.

شخصی خود و حکومت و مردم افغانستان را به یناغلی پوهر، حکومت و مردم فرانسه ابراز کرده اند.
همچنان از طرف یناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تلگرام تسلیت عنوانی خانم ژورژ پومپیدوی فقید به پاریس مخابره شده است.

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که از طرف یناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تلگرام تعزیت به مناسبت وفات یناغلی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه عنوانی یناغلی ان پوهر رئیس جمهور موقت آنکشور به پاریس مخابره گردیده و در آن مراتب تاثیرات عمیق و تعزیت

تلگرام های تبریکیه به بوداپست و داکار مخابره گردیده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه اطلاع داد که از طرف یناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم به مناسبت روز ملی هنگری تلگرام تبریکیه عنوانی یناغلی پال لوزون چی رئیس جمهور آنکشور به بوداپست مخابره شده است.
همچنان مدیرت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که از طرف یناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم تلگرام تبریکیه به مناسبت روز ملی سنیکال عنوانی یناغلی لویولستگور رئیس جمهور آنکشور به داکار مخابره گردیده است.

رئیس دولت و صدراعظم سفیر کبیر اندونیزیا را پذیرفتند

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که یناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم ساعت یازده قبل از ظهر روز ۱۳ حمل یناغلی سیوتوسوریو دیپورو سفیر کبیر اندونیزیا را که دوره ماموریتش در افغانستان به پایان رسیده است جهت ملاقات تودیمی در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.
درین موقع یناغلی محمد اکبر رئیس عمومی دفتر ریاست جمهوری نیز حاضر بود.

دولت در رئیس او صدر اعظم د مبارکی

تلگرام بخارست ته مخابره شو.
دباندنیو چارو دوزارت اطلاعاتو مدیریت خیر و در کچه دولت رئیس او صدر اعظم یناغلی محمد داود له خوا درومانیا دولت د جمهور رئیس په حیث د یناغلی نیکولای چایسکو دبیا تاگل کیدو په مناسبت دغه جمهور رئیس په نامه د مبارکی تلگرام بخارست ته مخابره شویدی.



دوكتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، مو قعیکه مراتب همدردی خود را در کتاب مخصوص در سفارت فرانسه درج می نماید.

شکار آهو توسط موتور و موتور سائیکل منع قرار داده شد

باساس هدایت مقام منبع صدارت عظمی شکار آهو توسط موتور و موتور سائیکل بصورت قطع منع قرار داده شده و متخلفین قانونا مجازات میگردد.

ملاقات تعارفی با پوهاند دکتور نوین

یناغلی پور تو يك آمر ادار ه پرو گرام انكشافی ملل متحد در افغانستان ساعت ده قبل از ظهر روز ۱۲ حمل با پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات تعارفی نمود.

از چند سال به اینطرف بصورت نهایت بی رحمانه شکار آهو در یه موتور و موتور سائیکل رواج یافته و نسل آهو در کشور روبه انقراض گذاشته است.

مقام صدارت عظمی برای جلوگیری از این نوع شکار در وزارت اعظمه و انصاف از طریق وزارت داخله به تمام ولایات کشور هدایت داده است که بعد ازین شکار آهو در یه موتور و موتور سائیکل بصورت قطع ممنوع قرار داده شود. شکار چیان متخلف قانونا مجازات میگردد.

اسمهال ۱۸۰ هزار
جریب زمین در چهار
ولایت تحت زرع پخته
میباشد

اسمهال یکصد و هشتاد هزار جریب زمین در ولایات بلخ، جوزجان، فاریاب و سمنگان تحت زرع پخته میباشد که نسبت به سال گذشته بیش از پنجاه هزار جریب زمین اضافه تر میباشد.

روز جمعه مصارف بار و زمیلا

پیغمبر بزرگ اسلام بود

روز جمعه ۱۶ حمل مطابق به دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۱۴ هجری قمری و مصارف بود. بار و زمیلا مسعود حضرت سرور کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم تجلیل نمودند و پروان پاک حضرت پیامبر اسلام و هادی بشریت درود و دعا نثار کردند.

ژورژ پومپیدو در گذشت

گذشت پومپیدو اورایک شخصیت بسیار ممتاز و بزرگ معاصر جهان خوانده است. شورای وزیران بازار مشترک اروپا ی غربی پس از استماع خبر درگذشت ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه جلسات خود را در لوگسبورگ قطع کرد. والتر شیل وزیر خارجه جمهوریت اتحادی آلمان که در عین حال رئیس فعلی شورای وزیران بازار مشترک میباشد از پومپیدو تمجید و نسبت به درگذشت وی ابراز تأثر کرد.

کمیسیون انگلستان در بازار مشترک پومپیدو را یک شخصیت به تمام معنی اروپایی و با تدبیر خوانده است. بموجب قانون اساسی فرانسه قسراً است اکنون که ژورژ پومپیدو رئیس جمهور آن کشور درگذشت در ظرف پنج هفته در فرانسه انتخابات ریاست جمهور ری تجدد گردید.

به اساس قانون اساسی فرانسه رئیس مجلس سنا ی آن کشور تا زمان انتخابات رئیس جمهور جدید می زمام امور آن کشور را در دست خواهد داشت.

گفته میشود که ژاک شا بان داماس سندرا عظم سابق و آلر ژیسگار دستگیر در جمله شخصیت ها بی تا مل میباشد که شانس موفقیت شان بعین جا نشین پومپیدو قید بشیر از دیگران میباشد. خبر مربوط به درگذشت ناگهانی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه شام ۱۳ حمل در حالی بود سسه ملل متحد رسید که اعضای موسسه موسوفی در حد تهیه مقدمات انعقاد جلسه مخصوص مجمع عمومی موسسه ملل متحد جهت نمود در باره مواد خام بود.

گفته شده که دکتر کورت والد هاین سر منشی موسسه ملل متحد بلافاصله پس از دریافت این خبر یک پیام تسلیت و همدردی به پاریس مغایره گردانست. روز ۱۴ حمل بیریق مخصوص موسسه ملل متحد بحال نیمه برافراشته در آورده شد. ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه که شام ۱۳ حمل ساعت ۱۲ و سی دقیقه بوقت افغانستان در پاریس چشم از جهان بست در حیات سیاسی آن کشور طی دوازده سال گذشته نقش برجسته داشته است.

پومپیدو این نقش را از زمان صدور خود از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۸ و در دوره ریاست جمهوری خود از سال ۱۹۶۹ تا هنگام مرگ بعیده داشت.

ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه دیشب به عمر شصت و دو سالگی در پاریس درگذشت. وی که از سال ۱۹۶۹ با نظر ف بیست رئیس جمهور فرانسه انجام وظیفه میکرد از مدت ها با نظر ف دچار مریضی شده بود.



ژورژ پومپیدو

اگرچه علت اصلی مرگ ناگهانی ژورژ پومپیدو تا کنون معلوم نگردیده است اما گفته میشود که شاید ناشی از سرطان باشد.

این پومپیدو رئیس مجلس سنا ی فرانسه بلافاصله پس از اعلام مرگ غیر مترقبه ژورژ پومپیدو طبق قانون اساسی فرانسه زمام امور آن کشور را بعیده گرفت. تقی الدین صلح صدراعظم لبنان از خبر درگذشت ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه اظهار تأسف نموده است. وی طی بیانیه در بیروت اعلام نمود که پومپیدو دوست بزرگی برای عربها بود و امید است سیاست ژورژ پومپیدو در مقابل کشورهای عربی در آینده نیز تعقیب گردد.

انوالسادات رئیس جمهور مصر از درگذشت ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه ابراز تأثر نمود.

در پیام تسلیتی که سادات به پاریس فرستاده وی ژورژ پومپیدو را دوست عربها خوانده است.

قرار معلوم ریچارد نکسن رئیس جمهور امریکا نیز ضمن ابراز تأسف نسبت به در

رئیس دولت و صدراعظم

به عربستان سعودی نیز مسافرت رسمی نماید

معموالذاتی رئیس دولت لیبیا ملاقات نموده و در مذاکراتی که در فضای بسیار دوستانه صورت گرفت راجع به علاق ذات الیونس دو کشور مسایل منطقه و موضوعات بین المللی تبادل افکار بعمل آوردند.

همچنان بنیالی محمد نعیم روز ۱۴ حمل با بنیالی عبدالسلام جلوه صدراعظم لیبیا ملاقات بعمل آورد.

طی این ملاقات که در محیط دوستانه و تفاهم صورت گرفت چابین موضوعات طرف علاقه دو کشور را مورد مذاکره قرار دادند.

در این موقع از طرف افغانستان بنیالی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه و دوکتور عبدالواحد کریم سفیر لیبیا غیر مقیم افغانستان در لیبیا و از طرف لیبیا وکیل وزارت امور خارجه و مدیر عمومی سیاسی و وزارت خارجه آن کشور حاضر بودند.

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داده که در اثر دعوت حکومت عربستان سعودی بنیالی محمد نعیم نماینده مخصوص بنیالی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم به عربستان سعودی نیز مسافرت رسمی و دوستانه بعمل خواهد آورد.

بنیالی محمد نعیم چندی قبل برای بازدید رسمی و دوستانه از عراق، لیبیا، الجزایر و مصر اعزام کشور های مذکور گردیده است.

درین سفر بنیالی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه با وی همراه میباشد.

طوریکه دباختر آژانس اطلاع گرفته است بنیالی محمد نعیم نماینده خاص بنیالی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم که برای یک مسافرت رسمی و دوستانه وارد لیبیا گردیده بود روز ۱۲ حمل با بنیالی

مذاکرات نماینده خاص

رئیس دولت و صدراعظم با زعمای عراق روی روابط نزدیک و کشور در فضای دوستانه صورت گرفته است

منطقه و سایر موضوعات بین المللی تبادل افکار بعمل آمد. قرار معلوم از بنیالی محمد نعیم و همراهان شان در عراق پذیرایی صمیمانه و با حرارت صورت گرفته است.

مطابق یک خبر دیگر بنیالی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه هنگام توقف کوتاه که حیات افغانی در راه عزیمت به لیبیا در پاریس بعمل آورد با بنیالی ژان دو لیبی و کوسکی سکرتر دولت در وزارت امور خارجه فرانسه ملاقات نموده راجع به همکاری های فرانسه و افغانستان در مساجات مختلف و مسایل عمده بین المللی و موضوعات منطقه مذاکره و تبادل افکار بعمل آورد.

قرار آخرین خبر بنیالی محمد نعیم نماینده خاص بنیالی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم و همراهان شان شام یازدهم حمل به ترابلس مرکز لیبیا مواصلت نموده و از طرف وزیر امور خارجه لیبیا و دوکتور عبدالواحد کریم سفیر لیبیا در لیبیا و از شخصیت های برجسته لیبیا به گرمی پذیرایی شدند.

نماینده آژانس باختر اطلاع داده است که بنیالی محمد نعیم نماینده خاص بنیالی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم که اخیر عزیمت شان برای یک مسافرت رسمی و دوستانه به بعضی کشورهای عربی قبلا نشر شده بود شام شش حمل به بغداد مواصلت نموده و در میدان هوایی از طرف بنیالی سید مرتضی عبداللہی وزیر امور خارجه عراق، استاد خلیل الله خلیلی سفیر لیبیا افغانستان در عراق و عده ای از مامورین عالی رتبه حکومت عراق با گرم جوشی استقبال شدند.

بنیالی محمد نعیم طی اقامت در بغداد با بنیالی حسن البکر رئیس جمهور عراق، بنیالی سید مرتضی عبداللہی وزیر امور خارجه و بعضی دیگر از شخصیت های برجسته عراق ملاقات و مذاکراتی بعمل آوردند.

مذاکرات بنیالی محمد نعیم و زعمای کشور دوست و برادر عراق در فضای بسیار گرم و دوستانه ای که نماینده علاق نزدیک و روابط برادرانه دو کشور است صورت گرفته و طی آن بر مسایل مورد علاقه دو کشور موضوعات



شماره ۳۰ - ۱۷ حمل ۱۳۵۳ برابر ۱۳ ربیع اول مطابق ۱۶ اپریل ۱۹۷۴

مولود مسعود پیغمبر اسلام

روز جمعه شام نهم حمل روز مبارکی حلول کرد که جهان اسلام و ملت متدین ما احترام خاصی بدان قایل اند. این روز مصافح است باتولد مبارک حضرت سرور کائنات خاتم انبیا حضرت محمد (ص) انسانی که خلقتش برای بشریت و خصوصاً جهان اسلام از زش فراموش ناشدنی دارد.

حضرت محمد (ص) در سر زمینی تولد یافت که بدبختی، فقر، جهالت و نابسامانی های زیاد داشت. آتش تعصب و جاهلست جامعه را در لپیپ سو زنده خود گرفته بود. از علم و معرفت خبری نبود، بین مرد وزن حقوقی وجود نداشت، در واقع اصلاحی و جود نداشت. جهان بشریت و عرب به یک بادیه تاریک و سو زان می ماند که اصلاح و نجاتش آفتاب درخشانده و مشعشع بکار داشت و بس. خداوند (ج) محمد (ص) را چون ستاره تابناک برای بشر ما مور این و جیبه ساخت تا بشریت را هادی و راهنما باشد. حضرت محمد مظهرانه بانروی ایمان و به عقیده «انما ا لومنون اخوة» بسوی مقصود مبارکش پیشرفت. این مبارزه فرصت طولانی بکارداشت و حوصله فراخ تاروح بشریت را صیقل کند و بسوی وحدت و یگانگی دعوت نماید. محمد (ص) با قبول این زحمات و دشواری ها و رنج های شباروزی شروع به دعوت و مبارزه کرد چه او از طرف پروردگار بقیه در صفحه ۶۰

در گذشت پومپیدو

ژورژ پومپیدو رئیس جمهور کشور فرانسه پس از پنج سال خدمت در پست ریاست جمهوری فرانسه به عمر ۶۲ سالگی در گذشت. مرگ پومپیدو که یکی از برجسته ترین سیاستمداران بین المللی به شمار میرفت باعث تأثر عمیق حلقه های سیاسی در جهان شده و اکثر سیاستمداران و زعمای کشورهای مختلف به مناسبت در گذشت پومپیدو اظهار تأثر و تأسف نموده اند. مردم افغانستان نیز از در گذشت رئیس جمهور فرانسه که هنگام صدارتش به افغانستان مسافرت نموده بود و دو خاطره این مسافرت تا بحال در اذهان مردم زنده است، اظهار تأسف نموده اند.

افغانستان و فرانسه بحیث دو کشور دوست دارای روابط نیکو و حسنه بوده که این روابط دوستانه و مودت آمیز بر مبنای همکاری و احترام متقابل در ساحت مختلف استوار است.

ژورژ پومپیدو بحیث یک سیاستمدار ورزیده جمعاً مدت ۲۵ سال در پست های مختلف ایفای وظیفه نموده و از مدت ۱۲ سال به اینطرف بحیث صدراعظم و رئیس جمهور کار می کرده است. وی در سال ۱۹۶۹ به حیث دومین رئیس جمهور، جمهوریت پنجم فرانسه انتخاب شد پس از درگذشت ژورژ پومپیدو الین پو هر رئیس سنای فرانسه تا زمان انتخاب رئیس جمهور جدید بحیث رئیس جمهور وقت کار میکند.

بقیه از صفحه ۶۰

تصمیم قاطع

، خلیل ناپذیر

و دوام دار یک

ملت میتواند

اورا به هدف

عالی اش برساند

در دفتر مدیر

دروازه اتاق بیدرتک باز میشود و مرد مسن و کوچک اندامی در آستانه ای در نمایان میگردد و در حالیکه دستگیره را در لای انگشتانش محکم گرفته است همه را از نظرمی گذراند و بعداندکی به چوکی خالی خیره میشود آهسته آهسته بسوی چوکی پیش می رود و بیصدا روی آن می نشیند. هیچکس باو توجه ای ندارد چون همه مصروف هستند. ولی او منتظر عکس العمل کارکنان شعبه است. لحظه خاموش میماند و بعد به نقطه چشم میدوزد و میگوید:

من از شبرغان میایم، در کابل کار داشتیم در ضمن نامه از طرف یکی از همکاران شما دارم. و عکسش را همرا با این پاکت برای شما فرستاده است. بعد پاکت خط را روی میز میگذارد. و ادامه می دهد:

او که این نامه را برایتان فرستاده از شما خواسته است تا عکسش را با مضمون در مجله منتشر سازید همچنان او شکایتی از شما دارد که چرا مضمونش را در مجله منتشر نمی سازید.

شاید برای ما نرسیده است.

من یقین دارم که رسیده است. اجازه میدهید باین پاکت و نامه نگاهی بکنم.

نامه را میکشایم. و مکتوب را می خوانم.

این آقا نوشته است که چندین قطعه شعر برای ما فرستاده که منتشر نشده است. میگویم اشعارش را نشر کرده ایم و آنها بی جهت بر ما عصبانی هستند لطف صفحه دوستان را در شماره های گذشته مطالعه بفرمایند.

مرد که حالت نگاهش کمی عوض شده و عصبانیتش فرو نشسته است میگوید:

پس چرا مرا اینجا فرستاد و چیزی های زیر زبانش می گوید:

خوب پس این عکسش را منتشر میسازید.

نه خیر، چرا باید اینکار را کنم. مرد بلند می خندد.

برای اینکه همکاران است، همکار بسیار عجول که (آب را ندیده موزه را از پا میکشد).

شما چطور...؟ - آخر من کاکایش هستم.



نگارش : عبدالقاهر

((میلاد النبی ص))

محمد(ص) در جامعه ای که به اطراف و کنافش جز ظلم و ستم و از هر سو درد و آلام مسلط بود در جامعه ای که بت و اصنام پرستی از هر گوشه و کنارش عویدا بود با بر صه و جود گذاشت و معیون و مأمور گشت تا باین بیعدالتی و گمراهی و نا خدانشناسی مجادله نماید و دین مبین اسلام را به مردم تقسیم و نفاق خانه جنگی که سراسر شبه جزیره عرب و جهان را تسبیذ میکرد از بین بردارد هنگامیکه حضرت محمد (ص) دعوت اسلامی را آغاز کرده گفت ای قوم قولوا لله الاله الا الله فقلو بگوید کلمه شهادت تارستگاری یابید. قتل مکتب فحشا مکتب دروغ نکوید امانت را خیانت ننمایید، بدارائی مردم حسد مور زید هم نوع خویش را اهانت نکنید اوامر الهی را بجا آورده و از نهبی آن بپرهیزید.

سخت ترین و دشوار ترین حالت فسق و گرسنگی بسیر می بردند زیرا که تسروت و دارایی شان در وطن اصلی در مکه مگر مه مانده بود. و خطرات ناگهانی مشرکین نیز آنها را تهدید می کرد خداوند متعال در یکی از آیات متبرکه که خویش چنین بشارت و پیشگویی را اعلام کرد (کتاب الله لاغلبن انا ورسولی) حکم کرد خداوند پیروز شوم من و پیروز شو ند پیغمبر ان من ازین بشارت دیری نگذشته بود پیامبر اسلام و یاران تن که خیلی معذور و فاقد سلاح و مهمات حربی آن عصر بودند بردشمنان بز رگیه با هر گونه سلاح و مهمات جنگی مجهز بودند فایسق گردیده سراسر جزیره عرب و جهان را آزرده بدبختی و جهالت نجات دادند انوار دین مقدس اسلام در سراسر عالم بشریت به تابش درآمد پرچم امن و سعادت و خدا شناسی بدون در نظر داشت اختلاف تبعیض و تفریق سیاق و سفید به اهتزاز درآمد در عوض جهالت نور معرفت الهی بجای نفاق عصر تقسیم و در موضوع تفوق و برتری مساوات و عدالت بمیان آمد اوضاع نامساعدیکه گریبان گیر بشر بود محو گردید پیامبر بزرگوار اسلام می فرمایند

خدا را ناپستد است که بنده اش خود را از دیگران بر تر شمرد گو چکترین تفوق و برتری در دنیای دیمو گراتیک اسلام جا یسز نیست همه مردم در خلقت بشری با هم مساوی اند هیچ بشر به بشر و هیچ قبیله و قبیله ای بخاطر خانواده و میراث خود را برتر شمرده نمیتواند بلکه در نزد خداوند (ج) نیز د یک تر یسن بشر کسی است که با تقوی و پر عیز گار باشد خداوند درین مورد می فرماید (یا ایها الناس انا خلقنکم من ذکر و انثی و جعلنکم شعوبا و قبایل لتعار فسون اکرمکم عند الله اتقکم ان الله علیم خبیر) ای مردمان هر آینه آفریدم شما را از یک مردوزن و ساختیم شما را جماعت و قبیله ها تا یکدیگر را بشناسید هر آینه گرامی ترین شما نزد خداوند پر عیز گارترین شما ست بر شیه خدا دانا و آقا است.

همه شما از یک پدر و مادر تخلیق گردیده اید هیچ از شما در طبیعت تفوق و برتری ندارید احساس تفرقه و دورنگی در شرایط اسلامی جایز نیست. و یکی از علل تفوق انسان به فضیلت علم و کفایت عمل است هر گاه انسان از فضیلت دانش و کفایت عمل و جدان پاک برخوردار باشد می تواند امتیاز برتری را کسب نماید چنانچه پیغمبر اسلام می فرماید (شرا فت الا انسان بالعلم و الادب لا با الما ل و منصب) از مضمون حدیث نبوی ثابت میگردد که محمد رهنمای امور حیاتی تمام بشر است زیرا که

در حدیث خویش تلوینا از کلمه الایمان نامبرده نه المؤمن ارشادات قیمتدار پیشوای بزرگ اسلام انحصار به المومین نیست بلکه به تمام بشر است احترام به بشر یکی از خصایل خجسته پیشوای بزرگ اسلام است انسان و یا الایمان در نزد محمد(ص) مقام عالی دارد در جای دیگری می فرماید (اذل الناس من آهن الناس) ذلیل ترین مردم کسی که به مردم اهانت کند تو عین به بشر در نزد پیغمبر اسلام و شرایط اسلامی پست و حقیر شمرده میشود.

خلاصه پیشوای بزرگ اسلام مدت ده سال بعد از هجرت در مدینه متوره به نشرو دعوت اسلامی می پرداخت تا اینکه در سال دهم هجری حجه الوداع را ادا می فرمود و در عرفه در ساحه عرفات این آیه مبارک فرود آمد (الیوم اکملت لکم دینکم و اتمت علیکم نعمتی) امروز دین شما را برای شما کامل گردانیدم و نعمت های خود را بر شما تمام ساختم و همچنان سوره کریمه اذاجاء نصر الله فرود آمد محمد دانست دین اسلام اکمال و قسوی گردیده اکنون وقت آن است عالم فانی را ترک و اعزام دار البقا گردد در خاتمه من درین روز بزرگ با کمال خضوع و خشوع از خداوند بر نیاز نیاز میکنم که افغانستان عزیز را به برکت روح پر فتوح حضرت محمد (ص) توفیق خدمت و خدمت عمل در راه پیشرفت کشور جمهوری نصیب بگرداند. (آمین)

پیوسته بگذشته

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

حضرت سلمان فارسی (رض)

سلمان باوی تاز مانیکه داعی اجل را لبیک گفت پسر برد چون آثار مرگ از سیاهی وی پدیدار گشت و سلمان پی برد که حتما جدایی آمدنی است در نزدش به احترام نشست و گفت ای شیخ نیکوکار من مدتی باشما بودم و از مصیبت قلب دوست داشتم و اکنون علامت مرگ در سیمایت پد یدار است خوا هشتمندم مرا وصیت کن و شخصیکه لایق مقام و منصب توست مرا دلالت نمایی.

اسقف در جواب گفت : قسم بخدا: شخصی را که تو آرزو داری در دین زمان نمی یابم نیکو کاران رفتند باز ما ندما ن خود را تفر دادند مگر مردی را در موصل خواهی یافت و مطلوب بدست خواهد آمد. چون اسقف دنیا را پدید آورد گفت سلمان بودن خود را در آنجا مناسب ندیده عزم سفر بسوی موصل نمود، و وقتی که به موصل رسید بعد از کج گای زیاد مطلوب را بدست آورد اما دیری نگذشت که او نیز پیرو حیات گشت ولی قبل از وفات سلمان را به شخصی دیگری دعوت کرد و او را بسیار انجاشده تمام سر گذاشت خود را حکایت کرد و نیز از وصیتها یکه مردم به او نهاده بودند عرض کرد و از وی نیز طالب بند و نصیحت

شد و او گفت : فرزندم! مانند من و ا مثال مرا که ذکر کردی در دین دیار هرگز نمیتوانی دریابی لیکن زمانی می آید که پیغمبری مبعوث می شود و او پیرو ملت ابراهیم است از سوز همین حجاز خروج میکند و از راه حبه سنگر یزه داشته باشد هجرت مینماید و از وادی ای یکه خرم با یاد داشته باشد عبور میکند، آیات بیانات و علامتات آشکار در دست داشته حد په را می خورد و از زکات نفع نمی گیرد، میان دو شانه آن مبرس نیوت بنظر میخورد، اگر میتوانی به آن شخص پیبونی پس راه سفر آن دیار را در پیش گیر.

شک نیست که بسیاری از کاهنان شان و غیره از ظهور دین جدید معلومات داشتند به معیت پیغمبر اسلام بشارت میدادند چنانچه این واقعه را از قصه دیدنی بحیر انام را عب که حضرت محمد (ص) را در بلاد شام زمانیکه به تجار ترفتنه بودند میتوان صدق کرد وی علامات پیغمبری را از سیمای حضرت محمد علیه السلام مشا هده کرد در تمام اعضایش بنظر عمیق می نگر بست تا اینکه به گاکایش ابو طالب تا گید کرد تا برادر

زاده خود را زود تر به وطن خویش ببرد و از نیات سو و پلان پیرو واقف ساخته گفت اگر او را ببینند و بداند که کوی همان کیست که در تورات دیده اند البته از ضرر رساندن دریغ نخواهند کرد زیرا در اوشان بزرگ است.

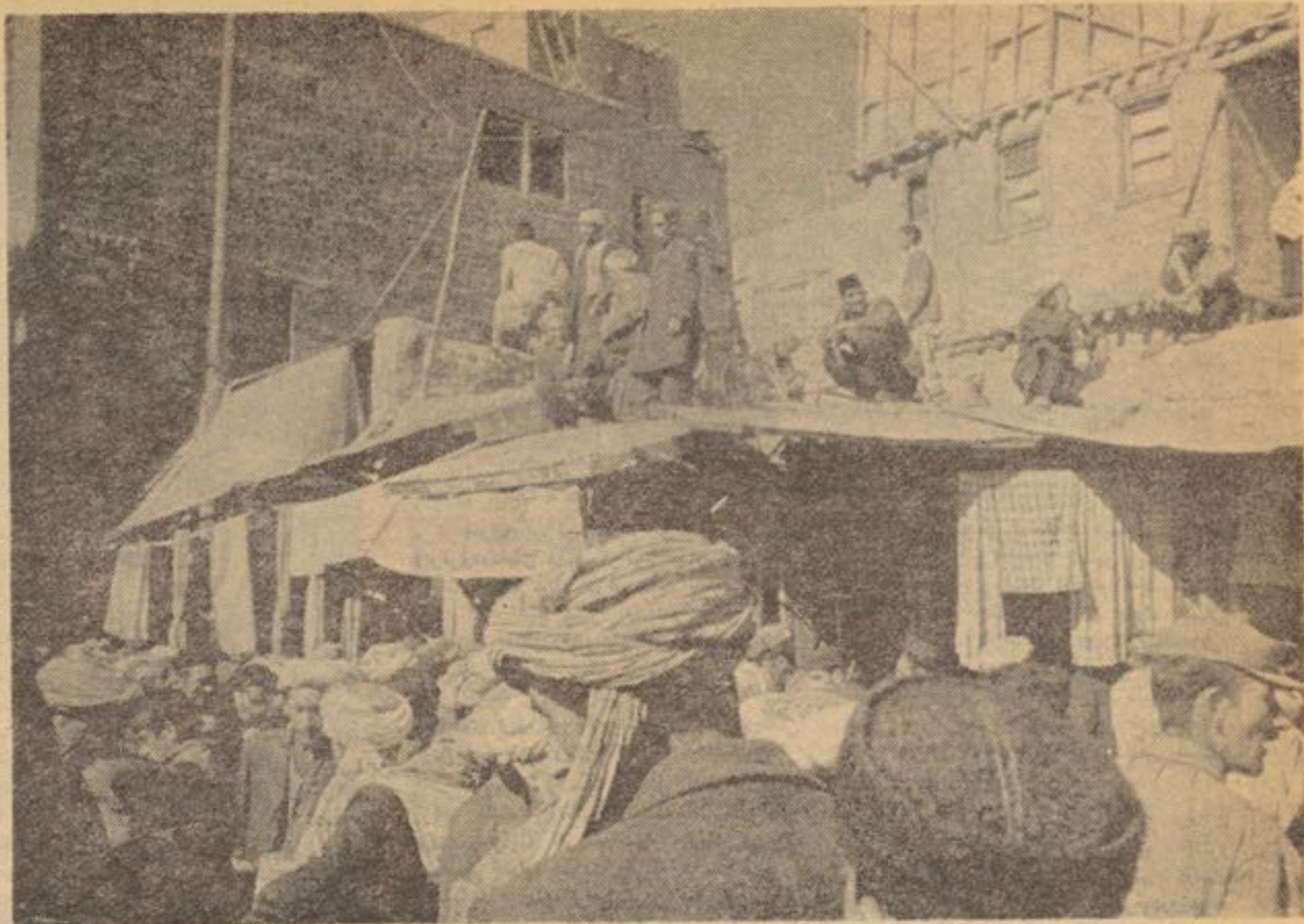
بعد از آنکه کاهن سلمان را از واقعه آگاه ساخت و بعضی از اوصاف و علامات آنحضرت (ص) را با او گفت و نصیحت کرد باید بدون آن بکدام دین دیگر میلان نکنند زیرا او پیغمبر آخر الزمان بوده همه بیا مبران گذشته بشارت داده اند.

سلمان تنها ماند و مجبور به قبیل سه (کلب) پیوست و از ایشان در خواست که او را در سر زمین حجاز رهنمایی کند ایشان وی را تا وادی قری رسانیده تمام دارا یش را تصرف کردند و بیکتفر بودی بحیث غلام فرو خند سلمان با کمال صداقت با وی

روز های خود را سپری میکرد تا اینکه روزی شخصی از بنی قریظه که با یهودی موصوف دوستی و معرت داشت بخانه وی آمد مسلمان را خرید و با خود بدمینه آورد، مایکرج موهمه ندسلا بدمینه یدگانن

چون دیدگان سلمان بدمینه متوره جا بیکه پیغمبر آخر الزمان هجرت میکند افساد اطینان قلبی برایش حاصل شد و خدا را زیاد حمد میکند و منتظر ورود کسیرا که شنیده بود داشت.

تمام



بتر است برای چند هفته هم که باشد.
 ازینجا فرار کنیم .
 من اورادك میگردم ، اما اعتراضاتی
 هنوز علیه نقشه او در زماغ من دور میزد:
 دختر بیست ساله مان ازدواج کرده بود ،
 ولی دوسرمان چطور میشوند ؟ یکی ازین
 پسران در پوهنتون لندن درس میخواند و
 دیگری شاگرد میخانیک بود . من در مورد آنان
 از شوهرم پرسیدم :
 - درباره بچه حاجه میگوئی ؟ وقتی ما
 برویم ، آندوچه خواهند کرد ؟
 (روان) در پاسخ گفت :
 - بچه ها حالا دیگر شانزده هزده سال دارند .
 اگر برای سه ماه نتوانند از خود نشان
 مواظبت کنند ، درین صورت در تربیت شان
 نقی وجود داشته بوده است .
 گفتم :
 - ولی کار های خرید ، شست و شو
 و تگس و مالیه را چطور کنند ؟
 گفت :
 - این کار ها مشکلی ایجا نمیکند .
 ما برای شان میگوییم که چه باید بکنند .
 همچنان پول کافی برای زندگی شان میدهم .
 مقداری هم در بانک میگذاریم که در صورت
 احتیاج ازان استفاده کنند .
 این سخنها اگرچه کاملا مرا فنانست
 ندان ، ولی از آن لحظه به بعد ، اندیشه
 مسافرت بیش از پیش برایم دل انگیز تر میشد .
 بچه ها وقتی ازین نقشه شوهرم آگاه
 شدند ، آرا فکر خوبی یافتند . علتش چه
 بود ؟ نمیدانم .

بیا که برویم به افغانستان

از مجله «شی»

ترجمه: «وز»



در شماره اول امسال سفر نامه يك زن و شوهر فرانسوی را در
 افغانستان که در مجله (نشنل جیوگرافیک) چاپ شده بود ، ترجمه
 کردیم .
 اکنون سفر نامه يك زن و شوهر انگلیسی را به کشور خود مان ، که
 در مجله (شی) چاپ شده است ، از نظر خوانندگان ارجمند میگذرانیم .

وازیك منبع دیگر عایداتی محروم مشویم .
 سرانجام به این نتیجه رسیدم که ایمن
 مسافرت ممکن نیست .
 بدینصورت چندین هفته سپری شد و من
 امید را در دل میپروردم که (روان) نقشه
 کودکانه خودش را از یاد ببرد . یگوز وی
 از اتحادیه خوش به خانه آمد و گفت :
 - به یاد داری که در فهرست پویندگان
 کار نام من آخرین نام بود ؟
 گفتم :
 - ها ، به یاد دارم .
 گفت :
 - خوب ، حالا نام من در وسط فهرست
 است :
 خیلی خوشحال شدم و گفتم :
 - عالیست ! این خود نشان میدهد که
 جانس یافتن کار برایت موجود است .
 شوهرم گفت :
 - کاملا اینطور نیست . برای اینکه
 وقتی نام من در فهرست آخرین نام بود ،

هنگامی که شوهرم ، «روان» ، اضافه
 بست شد و از کار اخراج گردید ، کسی به
 حال او دل نسوزانید . وی چهل و پنج سال
 داشت و پس از سی سال کار در صنعت
 چاپ ، شغلش را از دست داد . موسسه ی که
 (روان) در آن کار میکرد ، چند صد پونسی
 به عنوان غرامت به او پرداخت . ولی به
 نظر من رسید که بتواند بار دیگر شغلی به
 دست آرد .
 عکس العمل شوهرم در برابر این رویداد
 غیر عادی بود . برای اینکه گفت :
 - خدا را شکر که برای نخستین بار
 آسوده شدم بیا که برویم به افغانستان
 من نمیدانستم چه جواب بدهم . در واقع ،
 پول قسطهایی که بایستی بپردازیم ، ذهنم
 را سخت مشغول ساخته بود . با خودم
 میگفتم که وقت آن رسیده تا محتاط تر
 باشم و آخرین سرمایه خودمان را درست
 به کار اندازیم . باز هم میگفتم که اگر به این
 سفر بروم ، کار کوچک خودم را نیز از دست میدهم

سرانجام به کار تهیه مقدمات سفر
 پرداختیم . موتر «بیدفورد» خودمان را که ده
 سال میشد پیش ما بود ، ترمیم کردیم و
 (روان) بعضی از پرزهای آنرا تبدیل کرد
 و داخل آنرا طوری ترتیب داد تا در بسیاری
 از جاها به هوشی احتیاجی نداشته باشیم .
 ما میدانستیم که با این موتر تنها تا مرز شرقی
 ترکیه میتوانستیم رفت . زیرا برای عبور
 دادن موتر از مرز به سوی ایران برای این
 موتر که صد پوند میارزید ، يك هزار و هشت
 صد شصت پوند ضمانت میخواستند .
 برای گرفتن ویزه ایران و افغانستان
 مجبور بودیم چندین بار نزد دکتر برویم



تاواکسین های محرقه، چیچک و کولرا به ماتزریق شود .

سرانجام آماده مسافرت شدیم . روز سوم اگو بر بحیره مانس راهبورد کردیم و به تعطیلات دراز مدت خودمان پرداختیم . شب اول رادرخاک فرانسه و در داخل موتر سیری نمودیم .

در ظرف يك هفته فرانسه ، آلمان ، اتریش و یوگو سلویا را پشت سر گذاشتیم بعد به بلغاریا رسیدیم و این سرزمین برای مان تازه و نو بود . در اینجا گشتزار های سوسیزی را دیدیم که تا دانه های افق گسترده شده بود هنگام چاشت ، تعداد زیاد زنان و مردان کارگر را دیدیم که کنار سرك نشسته اند و بو تلهای و این را بسوی ماتکان میدهند . این زنان و مردان به نظر میرسیدند که هم کار میکنند و هم تفریح .

شام بود که به «صوفیه» رسیدیم . این شهریک شهر قدیمی معلوم میشد ، شاید هم قسما به خاطر آنکه هیچگونه اعلان نیون در شهر به نظر نمیرسید .

روز بعد ، از مرز ترکیه گذشتیم و در «ادرین» توقف کردیم . فردای آنروز به سوی استانبول روان شدیم . درین هنگام دوهزارمیل راه را در ظرف نه روز پیموده بودیم .

راندگی در استانبول خطرناک نیست ، ولی سر کها بسیار پر سر و صداست ، هارن موترها يك لحظه هم قطع نمیشد . به زودی «رون» هم در جمله هارن کنندگان درآمد . ماهروز رادرین شهر دلچسپ سیری کردیم . درین هنگام ، دریک میلی ما سر زمین آسیا و راه به سوی تهران قرار داشت .

در حالی که اسبابهای خود مان را می بستیم ، يك سرویس مرسدس بنز به ما نزدیک شد . این سرویس که پراز مسافر بنظر می آمد ، میرفت تهران (رون) از راننده پرسید که آیا میتواند ما را هم با خودش ببرد .

راننده جواب داد :

« ماتنها برای دوتفر دیگر جا داریم و کرایه هر کدام تا تهران پنج دالر میشود در حالی که از طالع خود خوشحال بودیم ، سوار سرویس شدیم . بسیاری از مسافران سرویس را جوانان امریکایی تشکیل داده بودند و ما دریانتم که تا پایتخت ایران يك سفر چارصد و پنجاه کیلو متری پیش رود داریم

به سوی مشهد حرکت میکنند . به او گفته بودند که این ترن نسبت به سرویس هم سریعتر است و هم راحتتر . در نتیجه همه کسانی که میخواستند به افغانستان بروند ، تصمیم گرفتند که به مجرد رسیدن به تهران بکراست به ایستگاه ترن بروند .

هواتاریک شده بود که به تبریز رسیدیم و در نزدیکی يك پل ، راننده ما گفتگوی



شدیدی را با يك پولیس ترافیک به راه انداخت . فکرمیکتم که سرویس اجازه نداشت از طرف شب راه پیمایی کند ، ما ناگزیر بودیم توقف کنیم و شب رادرهوتل سیری نماییم . راننده با بر میلی دستور پولیس ترافیک را پذیرفت ، ولی اندکی که دور شد ، رهش را کج کرد و از راه دیگری

و این سفر شانزده ساعت را در بر خواهد گرفت . حدس زده میشد که فردا ساعت هشت صبح به تهران خواهیم رسید . بعدتر بحثی در گرفت که بهترین وسیله برای مسافرت از تهران به مشهد چیست ؟ يك معصل جوان طب که از سنگال بود و «پیر» نام داشت ، گفت که يك ترن سریع السیر ساعت شش شام روز بعد

باز هم به سرك عمومی رسید . به سفر خود ادامه دادیم .

بعدتر ، در شهر کوچکی توقف کردیم و به رستورانی داخل شدیم . غذای رستوران کباب و برنج بود . وقتی غذا میخوردیم ، تعداد زیاد از مردم شهر در پیاده رو ایستاده بودند و ما را خیره خیره میگریستند .

هنگاهی که به تهران رسیدیم ، لحظه ازدحام صبحانه بود . ترافیک تهران نسبت به استانبول بیسرو صدا تر بود ، ولی بسیار خطرناک معلوم میشد . ده دقیقه ای که سوار تکسی بودیم ، موپرتنهایمان راست شده بود . سرانجام پس از يك سلسله تجاربی که اعصاب آدم را تکه تکه میکرد ، به ایستگاه ترن رسیدیم .

در ایستگاه همسفران دیگر مان در انتظار بودند . خیرهایی که به دست داشتند ، هیچ امیدوار کننده نبود . به نظر میرسید

تر نیکه به مشهد میرفت ، کا ملا قروغ شده بود و هیچ چاند داشت ، زیرا آن روز يك رخصتی مذهبی بود و مردم از سراسر ایران برای زیارت به مشهد میرفتند . حتی مردم برای تکت فردا صف کشیده بودند ، ما نمیدانستیم که آیا با سرویس برویم یا نه .

«پیر» جوان سنگالی ، همه کاره گروما شده بود . وی گفت که میخواهد به ایستگاه های مختلف برود و دریابد که آیا میشود سرویسی برای امروز بدست آرد . همه موافقت کردند که تا بازگشت اودر ایستگاه منتظر بمانند .

ما توجه مردم را جلب کرده بودیم . در حالی که انتظار (پیر) را میکشیدیم ، جمعیت بزرگی از مردان به دوره احلقه زده بودند و دخترانی را که باها بودند ، خیره خیره میگریستند . حلقه آنان دم به دم تنگتر میشد .

لطفا ورق بزنید



این کودکان اگرچه غالباً پاره‌پاره بودند، سادویشاش به نظر میرسیدند . وقتی به مناظره نزدیک شدیم، فهمیدیم که این ساختمانهای بزرگ روزگاری بسا کاشیهای درخشان آبی رنگ پوشیده بود، است . در بعضی از قسمتها هنوز هم این کاشیها دیده میشود، منظره اثرناکی بود . سه کودک ۴، ۵ و ۶ هر کدام در حدود ده سال داشت، از خیمه سیاه بیرون شدند و به سوی ما آمدند . آنان در حالیکه به سوی یک ساختمان گلی، به ناصله نیم متری اشاره میکردند، گفتند :

— آسیاب بادی . . . آسیاب بادی . . . این ساختمان هیچ شک آسیاب رانده است با اینهمه به آنسو رنتم . ولی معلوم شد که واقعا یک آسیاب بادی است . این آسیاب بادی از آسیابهای که ماقبل دیده بودیم فرق داشت .

این آسیاب یک پایه عمودی و چهار پروانه بزرگ داشت با حرکت این پروانه ها پایه عمودی میچرخید و پره های آسیاب را به دوران میآوردند در سمت پایین آسیاب دیوارهای ساخته شده بود که پروانه های آنها بالایی باد با سرعت بیشتر حرکت میدادند .

همراه با کودکان عکس گرفتیم و آنان پیشه باد کردند که در بازگشت راه تازه بین ما در پیش گرفتیم . از کنار گشتار گشتیم و دهقانان را دیدیم که با قلابه چوبی زمین را قلابه میکردند .

شب در هتل تا میان چراغها نرسیدیم شامها را در هتل خوردیم و در آنجا شام صرف کردیم یکی از کارکنان هتل گفت :

— غالبا چراغهای خاموش میشوند . نیمه شب بود که در اثر مارش مسکری بیدار شدیم و در میانیم که مردم ساکتند بیروزی اینجا نهد را بر سپاه بر تا نیا جشن گرفته اند .

ساعت هشت و نیم فردا سرویس ماهه سوی نابل به راه افتاد درین سرویس بایک جوان افغان معرفی شدیم که لباس اروپایی پوشیده بود و (عزیز) نام داشت این جوان محصل پوهنتون کابل بود . این جوان که خیلی علاقه داشت به اروپا سفر کند، از اینکه در انتخاب همسر آینده اش حندان نقش ندارد ، شکایت میکرد .

نگاههای خصمانه

(عزیز) جوان بنامش و خوش معاشرتی بود . وقتی سرویس در دهنه کوچکی بین کند هار و کابل توقف کرد ، (عزیز) از ما خواست که غذا را با او صرف کنیم او گفت که در اینجا حساسات مذهبی بسیار زیاده است و ما در صورتی که یک افغان همراه مان نباشد ، نمیتوانیم گردش کنیم . برآستی هم وقتی به سوی رستوران کوچکی میرفتیم نگاه های خصمانه ایی ما را بدرقه میکرد . معلوم میشد که (عزیز) را در اینجا همه میشناختند زیرا وقتی با چندین نفر احوالپرسی کرد آنان بسوی ما دیدند و سرهایشان را دو ستانه تکان دادند .

در رستوران چار زانو روی زمین نشستم بر زمین قالی نشین بودم غذای مسلمان عیارت بود از برنج ، قورمه گوشت گوسفند و ترکاری . ما به دست غذا خوردیم . بعد هم جای آوردند .

سرویس بازده نیم شب به کابل رسید . (عزیز) هو تل ارزان قیمتی را که به یکی از دوستانش تعلق داشت ، به ما تحویل داد . بد زنتیم او آدرس هتل را به ما نوشت و کسی ما داد او به ما گفت که خودش مجبور است به پوهنتون برود ولی یکی دوازده ساعت پیش ما به هتل خواهد آمد . زوی تشکر کردیم و کسی ما را به هتل (کا والیر) برد .

یکی از دختران که ازین چشم چسبانی بسیار چشمگیر شده بود و نگاه های تندی به سوی آنان میانداخت ، به طرف یکی همراهان ما رفت و گفت :

— کلاههای ما به من امانت بدهید . کلاه را گرفت . درحالی که کلاه را در دست داشت اینطرف و آنطرف میرفت و بلندبلند میگفت :

— بکش . . . بکش . . . (بخشش) قهقهه جمعیت بلند شد . درین هنگام پولیسی از دور نمایان گشت و جمعیت با بیخیلی پراکنده شدند . مانس را حتی کشیدیم ، ولی با اینهمه مردم از دور ما را همراهان خیره خیره تماشا میکردند .

بعد از دو ساعت (پیر) برگشت و گفت که تمام سرویسها برای دوازده آینده فرود شده است ، ولی او توانسته در فاصله نزدیک ایستگاه هتل ارزان قیمتی پیدا کند . ماهمه تصمیم گرفتیم که برای روز آینده تکت تر ن بخریم . بعد ، به سوی هتل رفتیم و معلوم شد که این (فاصله نزدیک) یک پیاده روی طولانی را در سرکهای مزدخم تهران ایجاد میکند . سرانجام به این هتل که (امیرکبیر) نام داشت، رسیدیم . یک شب را درین هتل سپری کردیم . هتل ارزان و خوبی بود . روز بعد، سوار تریلی شدیم که به سوی مشهد میرفت . ساعت ده صبح ترین همراه افتاد .

تاریک ساعت دیگر در راه خود مان بسوی مرز افغانی بودیم . در طبقات، از ترن پیاده شدیم و سوار یک سرویس افغانی شدیم . ده میل راه پیمودیم تا به پست مرزی رسیدیم . در اینجا دریافته شد که باید شب را در هتل کوچکی، نزدیک قرارگاه پولیس، به سر آوریم .

دو ساعت را در بر گرفت تا با سیپورتها و ویژه های مامرحل لازم را طی کردند . سخت کمرسته شده بودیم . برای صرف غذا به رستوران هتل رفتیم . غذا که عیارت بود از کباب، برنج، ترکاری و چای، برای هر کدام مان که پنس (در حدود هزده افغانی) خرج برداشت . بعد تریک اتاق سه بستری گرفتیم . گرایی هر بستریه پنس (تقریبا بیست افغانی) بود . این قیمتها خاص سرزمین افغانستان است .

روزی بعد دکتر وزه های طی ما را ملاحظه کرد و به ما اجازه داده شد بسوی هرات برویم . سرویس پراز مردمان قبایل بود که با سروصدا صحبت میکردند . وقتی به شهر نزدیک شدیم ، چار تا منار توجه ما را جلب کرد . به نظر میرسید که این منا رها از گل ساخته شده باشد .

سرویس به سرک وسیعی در داخل شهر رسید . درین سرک گسادیهای قشنگ و رنگارنگ که توسط انب های تندرو کشیده میشد، ایستاده بود . این گادیها به حیت تکسی در شهر کار میکردند . ماهه سوی ایستگاه سرویس رفتیم و در آنجا پیاده شدیم . کودکانی دوروبرمان ایستاده بودند، میگفتند :

— سامانهایستان را ببینیم ؟ . . . سامانهایتان . . .

کودکان شاد و خوشحال به نظر میآمدند . چاه های دراز و لنگی داشتند . دو تن ازین کودکان چاه های ما را گرفتند و به هتل رسانیدند .

در هتل نشست و شو کردیم و در صدد برآمدیم برای دیدن منار هابرویم که تقریبا نیم میل از هتل فاصله داشت . در دو کنار چاه های که به سوی منا رها میرفت، دکان های کوچکی بر پا شده بود . درین دکانها توده های میوه و ترکاری به چشم میخورد کودکانی که از کنار ما میگذشتند ، به ما میگفتند :

— سلام، چطور هستید ؟ یا مان خدا !

روز بعد هتل «کوالر» را ترک کردیم و برای (عزیز) یا د داشتی به چاه گشتیم درین یاد داشت اظهار امید کردیم که باز هم او را ببینیم .

اتاق مادر هتل «مترو پول» باب گرم چیزی بود و از ارسن اتاق ما میشد منظره شهر کپنه را خوب مشاهده کرد . بند از نظیر به تماشا بازارها پر داختیم دکانهای کوچکتر از مالهای رنگارنگ بود . ما کسی دانستیم که باید با فروشندگان چانه بزیم . در خلال چانه زدن بهای اصلی را میشد فهمید غالبا قیمت اصلی نصف قیمت است که فروشد معیوبند . من یک بالا پوش پوست قشنگ را به شش پوند خریدم . دو حاکلی که فروشده آن را دوازده پوند قیمت گذاشته بود .

در خلال این پیاده گردی خیلی چیزها را دیدیم . اشیای چرمی واقعا عالی بود و قیمت های شان خیلی ارزان . چنانکه یک جوجه موزه خر می را میشد به دو پوند خرید .

شام آنروز ، در رستوران کوچکی یک غذای عالی خوردیم . این غذا که عیارت بود از استیک، ترکاری، شیرینی و چندین پیا له قهوه، برای هر کدام ما فقط بیست پنس تمام شد .

بقیه در صفحه ۶۱
ژوتون

عشق ممنوع

از : ناب

واضطراب رامیتوان دید. «دیو نیس» نیز ناراحت است، مشوش است، از کسی، از چیزی وحشت دارد. و «والیرین» هم ناراحت است. این زن ظاهراً خونسرد و آرام، در پشت پرده عشق و رویا از کسی، از چیزی ناراحت است. وی می خواهد با جمله های زیبا و بانندیشه های شاعرانه از این ناراحتی خلاص شود. ولی این تلاش او بیپوده است و این ناراحتی درونش را میکاود.

درواقع هر کدام از این سه موجود از دیگری میترسد و از خود میترسد این ترس دو گانه مایه ناراحتیها و اضطرابهاست که بر فضای فلم سایه افکنده است.

آواز های زمینه :

بر زمینه فلم، بر خلاف بسیاری از فلمهای دیگر، بیشتر آواز های کو ناگون است تا آهنگ و ساز. بر زمینه تصویر های فلم آواز امواج است آواز قایق موتور دار است آواز طیاره است. آواز کشیده شده تیر موتور بر سرك است آواز نفسهای آدمهاست و در همه این آوازها نوعی خشونت موج میزند. این آوازها آرامش را برهم میزند، اعصاب را تکان میدهد - آدم را ناراحت میسازد. شاید کار گردان خواسته است با این آوازها ناراحتی آدمها را توجیه کند شاید هم میخواهد تماشاگران را درین ناراحتی شریک بسازد. شاید میگوید که اصلاً این جهان محل ناراحتیست.

انجام هم این رویاها و این عشق نابودش میسازد. «دیو نیس» مرد یست مبهم و مرموز. اما قدرتمند و ترس انگیز. موجود زنده نیست که علیه سا زنده خودش قیام میکند - یا شاید هم به قیام او داشته میشود و این سازنده خودش را نابود میسازد و این آدمهای عجیب بسیار ناراحت اند از چیزی از کسی ناراحت اند. این وضع در چهره (هانس) خیلی روشن نمودار است. در چهره حسن این «ژاندارم کتانگا»، چیزی بالاتر از ناراحتی دیده میشود. شاید بتوان گفت ترس، و شاید هم بتوان گفت ترس از خودش.

«دیو نیس» خاموش است. شاید تا آخر فلم بیشتر ازها نزده جمله بر زبان نیارد. او بیشتر عمل میکند همیشه عمل میکرده است. و اوچ رویدادها باز هم نتیجه عمل اوست و این عمل آخرین نیز خاموشانه و بدون حتی يك كلمه گپ صورت میگیرد.

اما در پشت این خاموشی، این آرامش و این نگاه های مرموز، باز هم ناراحتی را میتوان دید. تشویش

گروهی از روشنفکران غرب. برخی از خصوصیت های عام شیوه های روشنفکرانه آفرینش هنری درین فلم نمودار است روی پرده بیشتر تصویرها نمودار میشود تا تصویرهای ناطق (روشنفکر میخواهد خودش حدس بزند که که آدمها چه می گویند یا چه میخواهند بگویند). تسلسل زمانی با برشهای پیهم و دم به دم از میان رفته (روشنفکر میخواهد خودش این تسلسل زمانی رویدادها را در ذهن خویش بسازد) شاید هم همین برشهای مستقل برایش دلچسپ باشد تا کلیت رویدادها بر مبنای اصل تسلسل زمانی، تبدیل و انتقالات مکانی با برشهای پیهم و سریع ذهن عادی را ناراحت میکند (روشنفکر میخواهد ذهنش بر مکان گسترش یابد).

و این خصوصیتها به فلم رنگی داده اند متمایز از فلمهای دیگر رنگ روشنفکرانه.

آدمهای عجیب :

آدمهای اصلی فلم آدمهای عجیبی هستند. بتفصیل و یا جزئیات معرفی نمی گردند. ازینرو درست شناخته نمیشوند: «هانس» آدمیست عجیب (دیو نیس) آدمیست عجیب و «والری» آدمیست عجیب. تنها «برنارد» خصوصیت های تعجب انگیزی ندارد.

او يك آدم معمولیست، ولی در حلقه آدمهای عجیب قرار میگیرد. در واقع، عادی بودن «برنارد» انگیزه آن میشود تا شگفتی انگیزی آدمهای دیگر چشمگیر تر شود.

«هانس» که موجود دست حیوان صفت، علاقه دارد آدم بکشد. «والیرین» زینست که در رویا های خودش، در یونان کهن، زنده گسی میکند و در همین جهان خودش عاشق میشود. این رویاها و این عشق از او موجود غول بیکری میسازد. این موجود غول بیکر همه را، حتی «هانس» را، به هیچ میگیرد. سر

بسیاری از تماشاگران ما از فلم «عشق ممنوع» خوششان نیامد، برای اینکه ازین فلم چیز زیادی نفهمیدند. برای اینکه آنچه روی پرده آمد، برایشان نامانوس بوده برای اینکه رویداد های در نو عسی از ابهام غوطه میخورد، و ... بالاتر از همه اینکه فلم «عشق ممنوع» بیشتر تصویری بود تا تقریر، بیشتر بازی و حرکت بود تا گفتگو و روایت وقتی فلم به پایان میرسد چرaxes روشن میشود، بسیاری از تماشاگران ناراضی و خسته به نظر میآیند. یکی آهسته به دو ستش میگوید:

این چه بود ؟

آن دیگر جواب میدهد.

- چندان چیزی نبود.

ویکی دیگر تبصره میکند.

- هیچ چیز نداشت.

و کسی دیگری میگوید :

«دیوانه هارا جمع کرده بودند.

این جمله هاهم بیانگر ناراضی

تماشاگران از فلم «عشق ممنوع»

میتواند بود.

و همه این اعتراضها، این ناراضیها، دو انگیزه میتوانند نداشت: ابهام و نامانوس بودن فلم.

شیوه روشنفکرانه :

براستی هم فلم در گونه ایی از ابهام غوطه میخورد و فضا و رنگ نامانوس داشت. ولی ابهام فلم دال برنا رسایی کار گردان نمیتواند بود. فضا و رنگ نامانوس فلم هم کاری بوده عمدی، روشنی بود خاص در آفرینش سینمایی

فلم «عشق ممنوع» بر مبنای يك روش خاص سینمایی ساخته شده است. روشی که گاه گاهی به سوی نوعی از انتزاع میروند. انتزاعی که در چارچوب يك داستان جنایی تبلور و تشکل میتواند کرد - روشی که مطلوب دماغها و ذوقهای بخصوص است. دماغها و ذوقهای روشنفکران غرب. یا کم از کم



کنفرانس انجمن تعلیمات انجنیری آسیای جنوبی و مرکزی در کابل



اخیراً کابل میزبان اعضای انجمن تعلیمات عالی انجنیری ممالک قسمت های جنوبی و مرکزی آسیا بود. دومین کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجنیری بروز چهارم حمل در ادیتور یسم پو هنتون کابل توسط داکتر نعمت الله یزواک افتتاح گردید و تا هشت حمل دوام کرد.

درین جلسات نمایندگان ایران، بنگله دیش، برما، پاکستان، سیرری

لانکا، منگولیا، نیپال و هند اشتراک ورزیده بودند.

نماینده رسمی افغانستان در جلسات انجمن تعلیمات عالی انجنیری پوهندوی رجب علی کریم رئیس پوهنځی انجنیری پوهنتون کابل بود.

پوهندوی کریم در پاسخ سوالی درباره سوابق این انجمن چنین توضیح داد:

انجمن تعلیمات عالی انجنیری آسیای جنوبی و مرکزی به همکاری یونسکو و ممالک حوزه، اولین بار در سال ۱۹۷۲ عیسوی در شهر کولمبو پایتخت سیرری لانکا تشکیل جلسه داده و در آن زمان صرف نمایندگان افغانستان، برما، هند، منگولیا، نیپال، سری لانکا و پاکستان اشتراک داشتند.

نمایندگان مذکور، از موسسات انجنیری ممالک مربوط انتخاب گردیده بودند.

در نخستین جلسه انجمن تدوین اساسنامه آن روی دست گرفته شد. همچنان در آن جلسه فیصله شد، تا جلسه دوم اعضای انجمن تعلیمات انجنیری در کابل دایر گردد.

از پوهندوی کریم میخوایم تا کمی درباره اهداف این انجمن روشنی اندازد، وی پس از اندکی سکوت میگوید:

تعاون منطقی در ساحه تعلیمات عالی انجنیری برای تربیه انجنیران، باید از طریق این انجمن فراهم و تشویق گردد. فراهم آوری تسهیلات، تعدیل لازمی پروگرام های تعلیمات انجنیری و تکنیشن ها جهت آمادگی بهتر شان در راه انکشاف اجتماعی و اقتصادی ممالک مربوطه، تحقیق و تتبع درین زمینه از جمله موضوعات مورد علاقه این انجمن میباشد.

وی می افزاید:

همکاری با موسسات و اشخاص ذیصلاح حوزه، که در راه ارتقای سویه و بهبود کیفیت تعلیمات انجنیری مصروف تحقیق باشند، نیز از طریق انجمن مذکور صورت میگیرد.

مساعادت برای تشخیص پرابلم های تعلیمات عالی انجنیری منطقه و یافتن طرق مناسب حل آن، مساعادت با یونسکو و سایر موسسات بین المللی در تطبیق پلان ها و پروگرام های

تعلیمات عالی انجنیری، همکاری منطقی در راه تشکیل انجمن های ملی تعلیمات انجنیری و بالاخره توسعه همکاری بین موسسات صنعتی و تعلیمی انجنیری، از اهداف انجمن مذکور میباشد.

وقتی از رئیس پوهنځی انجنیری میخوایم تا درباره تصامیمی که در دومین کنفرانس اعضای انجمن تعلیمات عالی انجنیری در کابل اتخاذ گردیده کمی یادآوری کند، وی میگوید:

در جلسات اعضای انجمن در کابل، راپوری در مورد فعالیت های انجمن تعلیمات انجنیری آسیای مرکزی و جنوبی ارائه شده و اساسنامه آن نیز بتصویب رسید. همچنان رئیس و نایب رئیس انجمن برای یکسال تعیین گردید.

پوهندوی کریم علاوه میکند:

اعضای انجمن در قدم اول انکشاف پروگرام هایی را تأکید و توصیه کردند که مورد نیاز شدید ممالک منطقه باشد.

به همین ترتیب به فعالیت های جدی در راه انکشاف نصاب درسی توسط روابط بین موسسات صنعتی و موسسات تعلیمات انجنیری و بالاخره تدوین پروگرامهای عملی مدمسلکی، حق اولیت را قایل شدند.

دردومین کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجنیری به منظور تطبیق پروگرام فعالیت های مورد نظر انجمن تجویز گردید که به کمک یونسکو سیمینار منطقی جهت انکشاف و تدوین نصاب درسی تشکیل گردد تا راه حل مشکلات موسسات صنعتی که ستون فقرات اقتصاد ممالک را تشکیل میدهد مطالعه گردد.

وی در برابر سوالی درین باره گفت:

راه حل مشکلات از طریق تجدید نصاب و پروگرام درسی، مطالعه طرق ایجاد هم آهنگی بین تعلیمات انجنیری

و تقاضای مؤسسات صنعتی و شرایط استخدام، امکان پذیر میباشد .
 رئیس پوهنځی انجنیري به ادامه گفتارش ، درمورد تصامیم اعضای انجمن مذکور، میگوید :
 - تبادل معلومات بین ممالک حوزه درمورد ترتیب پروگرام و نصاب تعلیمی در این کنفرانس ضروری خوانده شده و از یونسکو مطالبه شد تا معلومات جامعی ، درمورد انکشاف پروگرام درسی گرد آوری کند .
 همچنان به ممالک عضو توصیه گردید، تا سیمینارهای ملی را، درباره ترتیب پروگرام ها و نصاب درسی تعلیمات انجنیري دایر نماید .
 به سکرتریت وظیفه داده شد ، تا جهت اشتراك اعضای انجمن در سیمینارهای منطقوی و ملی معلوماتی که از طریق یونسکو تهیه میشود ، به اطلاع آنها برساند .
 بقول رئیس پوهنځی انجنیري ، اعضای انجمن تعلیمات عالی انجنیري در دومین کنفرانس خود، نشر و جمع آوری معلومات مربوط به مؤسسات فعال تعلیمات انجنیري ممالک حوزه تنظیم پروگرام بازدید پروفیسوران مهمان با اعضای انجمن، تبادل معلومات پیرامون پروگرام های مافوق لیسانس و تسهیلات به پروژه های ریسرچ بین ممالک عضو را

ضروری خوانده و درباره تصامیم اتخاذ نمودند .
 پوهندوی رجب علی کریم از تصویب های مهم دیگری که جلسات این انجمن در کابل صورت گرفته ، اینطور یادآوری کرد :
 - انجمن تجویز کرد تا نتایج حل پرابلم های اختصاصی تعلیمات انجنیري که تحت مطالعه دانشمندان ممالک عضو میباشد، نشر و بدسترس اشخاص که با تعلیمات این رشته علاقه دارند، گذاشته شود .
 علاوه انجمن توصیه کرد تا تبادل کتب درسی، کمک در تهیه کتب درسی، پروگرام تربیه استاد برای مؤسسات انجنیري، پروگرام تبادل شاگرد و استاد بیشتر توسعه یابد .
 می پرسم :
 مصارف این انجمن چگونه تدارک شده و جلسات بعدی اعضای آن، در کدام مملکت دایر میگردد ؟
 نماینده افغانستان درین انجمن میگوید :
 - تمویل جلسات انجمن تعلیمات انجنیري را، یونسکو به عهده داشته و مصارف نشر اخبار، ژورنال و غیره نشرات آنرا متعهد شده است .
 به اساس فیصله جلسه انجمن در کابل ، کنفرانس آینده آن در سال ۱۳۵۴ در شهر لاهور پاکستان منعقد

میگردد .
 سوال دیگری را اینطور مطرح میکنم :
 - کنفرانس های این انجمن در ساحه تعلیمات انجنیري در کشور ما چه تأثیری دارد ؟
 پوهندوی کریم درین مورد میگوید :
 - چون هدف انجمن این است که انجمنان آینده ممالک عضو با افاق نظر وسیعتر و تحصیلات مطابق به نیازمندی محیط تربیه شوند و از طرف دیگر ممالک حوزه پرابلم های مشترکی دارند ، طبیعی است که از تبادل نظر و تجارب علمی مربوط ، نتایج سودمندی بدست می آید .
 با تطبیق مشوره ها و پیشنهادهای علمی انجمن، در مؤسسات تعلیمات انجنیري دولت جمهوری افغانستان محصلان افغانی استفاده های شایانی می نمایند .
 وی در برابر سوال دیگرم چنین پاسخ میدهد :
 - همکاری منطقوی و همکاری دو جانبه یا چند جانبه بین ممالک حوزه مفید است . امید است به اثر فعالیت های این انجمن ، پروگرام های تعلیمات انجنیري طوری عیار شود که با ضرورت مملکت و محیط رابطه مستقیم داشته و حل سریع مشکلات ازین طریق صورت بگیرد .

رئیس پوهنځی انجنیري در اخیر از وظایفی که به عهده این پوهنځی توسط انجمن تعلیمات عالی انجنیري منعقد کابل گذاشته شده، اینطور یادآوری کرد :
 - پوهنځی انجنیري پوهنتون کابل وظیفه دارد، که در ظرف سال با همه اعضای انجمن تماس های متممادی داشته ، معلومات مربوط به تعلیمات مسلکی را بدست آورده، به اطلاع آنها برساند . اندراجی از فعالیت های مؤسسات مربوط ترتیب کرده و سیمینار ملی تعلیمات انجنیري را دایر سازد .
 در نشر اخبار و مجله تعلیمات انجنیري مبادرت ورزیده و در تبادل پروفیسوران سهم بگیرد .
 وی افزود :
 - طی همین سال که مرکز فعالیت های انجمن مذکور و سکرتریت آن در افغانستان است ، این پوهنځی وظیفه دارد، تا فعالیت های انجمن را طوری تنظیم کند، که اهداف علمی و بشری آن بر آورده شده و در تعلیمات انجنیري دولت جمهوری افغانستان تأثیر مثبتی وارد سازد .



قاچاقبران که می خواستند ۶۰ خریطه تریاک

از منزل یک قاچاقبر در قندهار ۲۳۶۰ کیلو تریاک، ۲۰۰

راپور - از ضیا روشن

از ۲۶ سرطان به این طرف معادل پنج ملیون افغانی اموال قاچاقی گرفتار شده است

...

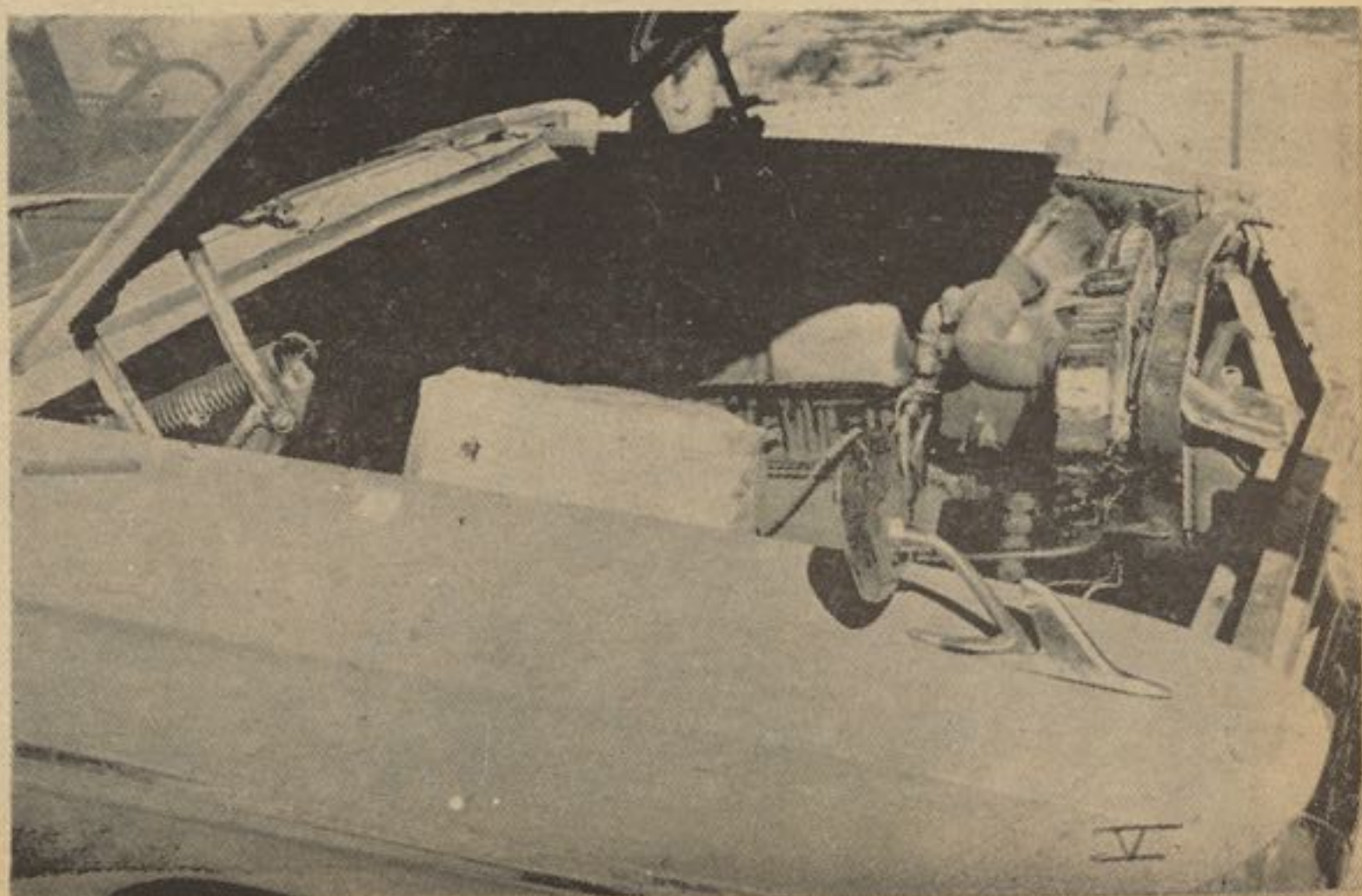
در همین مدت مدیریت قاچاق وزارت داخله ۱۰۴ واقعه قاچاق را در مرکز و ۵۱۹ واقعه را در ولایات کشور کشف و گرفتار کرده است



این عکس قسمت عقبی مو ترا نشان میدهد که در بین خریطه ها مقدار تریاک ظاهر میگردد

برای طرف معامله در بدل طلا ارسال دارد تا آنکه با مشکلات زیادی موتر لاری حاضر شد در برابر کرائیه هنگفتی ۶۰ خریطه تریاک وی را در موترش جای بدهد و آن سوی سرحد به رفیق او بسپارد قرار داد عقد و یک اندازه پول بدریور داده شد و متباً قی پول را حین تحویل دادن جنس به طرف معامله موکول ساختند ، قاچاق بر اولی جای پنهان ساختن خریطه ها را در قسمت سقف جنگله موتر تعیین کرد ، همان شب و همان روز فوراً دست بکار شدند و خریطه ها را جا به جا کرده به دریور موتر دستور حرکت داد و به او فهماند مراقب خودش باشد زیرا حین - تحویل دادن جنس بطرف معامله پول هنگفتی در یافت خواهد کرد. موتر از حصه (گرد کوه) نزدیک های سرحد که در - قسمت های شنوار واقع است به حرکت افتاد و برای گم کردن رد پای پولیس قرار دادی دیگری هم بست و چندین راس گاو را در موترش جا داده و راه کابل را در پیش گرفت اوایل ساعت شش شام موتر به کابل مواصلت کرد و مستقماً در سرای باغ علیمردان توقف کرد .

بسیار تلاش کرد و چند موتر نشد با آتش بازی کند و مرتکب لاری را دید و با دریور آن - جنایتی گردد . نقشه اش را در میان گذاشت ولی او می خواست ۶۰ خریطه تریاک هیچ موتری و هیچ دریوری حاضر را در موتر کرائی جا به جا کند و



در خالیگاه پیشروی موتر ذریعه خریطه، مواد مخدره را گنجانیده بودند که کشف شد

دریور موتر متوجه بود هر آنکس رمزی قاچاقبر را به او ژوندون

کار اذریعه شتر از رود هلمند عبور دهند توپ تکه خارجی و یک مهر قلبی گمرک بدست آمد



بگوید ، او جنس را تحویلش خواهد داد در غیر آن طبق دستور راه قندهار را در پیش می گرفت و دانستند موجودیت گاوها در موتز شب موتز در سرای ماند و هیچ کس رمز را بدریور نگفت و اوهم ناگزیر فردای همان روز راه قندهار رادر پیش گرفت موظفین انسداد قاچاق وزارت داخله که از موضوع وقوف حاصل نموده بودند که در بین موتز مولد مخدره است . موتز لاری را تعقیب کرد ، زیرا موظفین پولیس می دانست هر گاه دریور گرفتار شود باز هم قاچاقبر از متاع خود صرف نظر کرده فرار می کند و خودش را در چنگال قانون تحویل نمی دهد لذا پولیس فرصت را موكول به زمانی ساخت که چه کس جنس را از دریور تسلیم میگیرد آنوقت واضح می گردد قاچاقبر صلی کی ویاکی وادی هلمند راه افتاد و مستقیما

همین جا قاچاقبران متاع شان را از دریور تسلیم میگردند فلهاذا پولیسان مدیریت انسداد قاچاق وزارت داخله همه از دور مرا قب اوضاع بوده تمام حرکات دریور لاری را تحت کنترل قرار دادند تا آنکه بعد از گذشت نیم ساعت يك موتز والکای خاکی رنگ نمبر ۷۱۸۸ - کابل نزدیک موتز لاری متوقف شده نخست رمز را بدریور در میان گذاشت وبعد به او دستور حرکت داد ، واین همه حرکات فقط فقط دريك لحظه آنسی و زود گذر انجام گرفت و موتز لاری و والگا هر دو به حرکت افتادند موظفین پولیس وقتی دانستند قاچاقبر واقعی و تحویل گیرنده مواد مخدره سر نشینان موتز والگا است فلهاذا برای آنها میادا از صحنه فرار ودریور بنا به دستور قاچاقبران جنس را به جانی مخفی کند ، لذا فوراً موتز والگا را تعقیب کردند و حینکه در چند متری موتز والگا رسیدند دریور والگا از موضوع واقف شده دانستند پولیس به تعقیب آنها ست بنا بر آن با

در حصه (حوض خشک) موتزش را متوقف ساخته از عقب به جلو پائین شد و به اطراف تگریست ، موظفین پولیس دانستند حتما

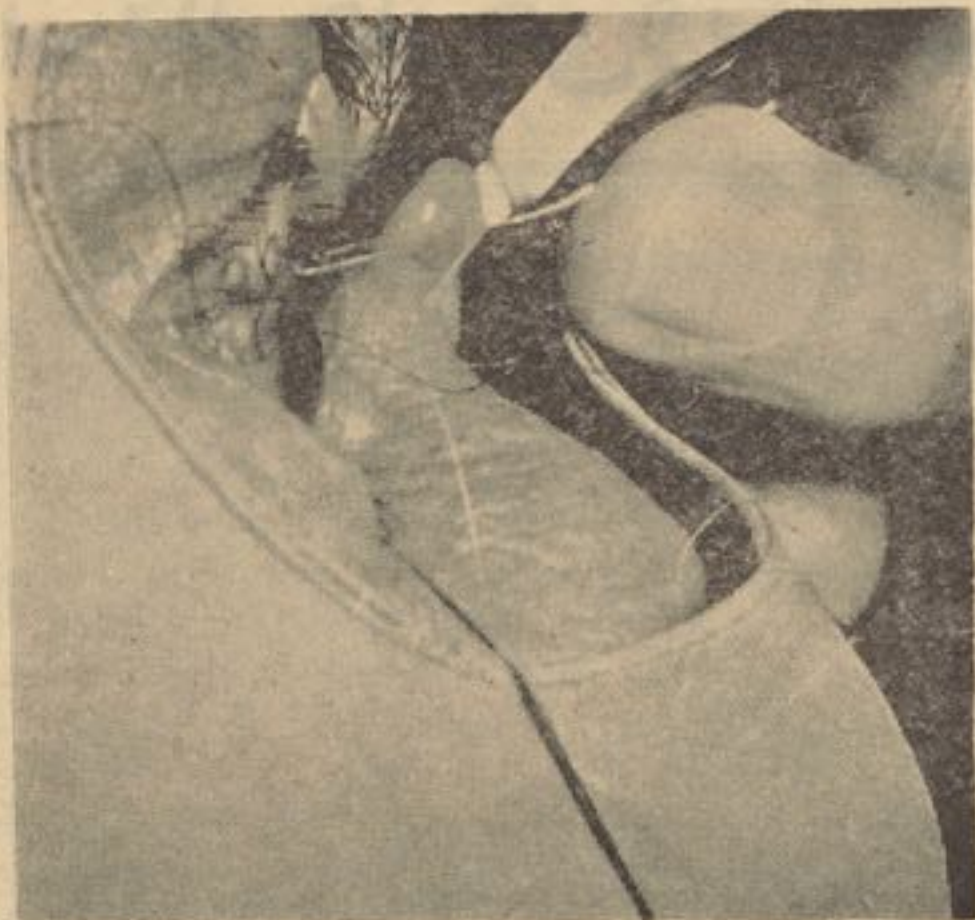


بقیه ذرصفحه ۵۷

سترگی ستاسو د بدن خارورل دی

که د سترگو په ساتنه کېنې بی احتیاطی و شی، د پروندوالی سره به مخامخ شی. او بڼکی سترگی رڼی ساتی، دوری او خاوری بهر ته غورځوی او سترگی تغذیه کوی.

داوښکو توئیدل دهغه چا د معدې ټپ کموی چه احتمالا په دغه ناروغی اخته وی.



د نړی په زیاتو لایرا تواری نوکی ډاکتران او متخصصین د ناروغیو سره د مبارزی د پاره اود راز راز دواگانو په جوړولوخت

سترگی ۲۰ د مقالو په وزن او دیوه وړوکی جوز په حجم سره له اسرارونه ډکی دی چه تراوسه پوری داوړدوخیږنو سره سره دپوهانو دپاره ناپېرندلی پاتی دی. دفزیکي اصولو له مخی دټولو شیانو تصویر به سترگو کی معکوس لو پزی او مو نــــر دفاعدی له مخی باید نړی سر چپه وینو، مگر څرنکه چه وینو هر شی پخپل خای او پوره طبیعی احساس اولیدل کیری اوداله هغو ناپېرندلو ومعمگانو څخه ده چه پوهان لپور بانندی پوه شویدی، سترگی د بدن یوازنی غړی دی چه ژوندی موجود له بهرنی محیط سره نښلوی دشماو خوا محیط پینسی او خبرونه ماغزه ته انتقالوی اوبه نتیجه کېنې مونږ له بهرنی محیط څخه خبریږ و سترگی مونږ له خطرونو څخه خبروی سترگی د طبیعت بڼکلی منظری وینو اوزه مونږ روح خوښ ساتی، په دغه مقاله کېنې د سترگو په باره کېنې په زړه پوری مطالب راغونډ شویدی چه دلته یی وړاندی کوو.

دی .
د تیاره سره دعادت وخت به خلکو کېنې یوراز نه دی او دغه وخت ده، صو دستگاو سره اندازه کیدای شی، په ځینو مشغولو کېنې (عغه بیلو ټان چه دشپي الو تنسه کوی) د تیاره سره دسترگو دعا د کونو وخت د پراهمیت لری، سترگی ټیای د تیاره سره عادت ونه نیسی اودشپي له خوادکوم تشخیص وره شی، په دغه صورت کېنې ناروغ به شو کوری اخته دی شو کوری راز راز علتونه لری، له هغی جملی څخه دغذا نشتوالی، دویتامین (آ) لږوالی دڅیگر خرابوالی، وراشت اودنږدی خیلو انوسره واده دپادولووړدی، په ځینو مواردو دی په ځینو مواردو کی شوکوری دتداوی وړده، څو بهارنی مو رد کی تداوی نتیجه ته وړکوی.

ځینی خلک تر روشنایی اودلمر تر وړانگو لاندی څه نه وینی، بالعکس کله چه تیاره ته گام ږدی، هرڅه ورته دایدلو وړگرځی، دغه حالت تنه دورځی پروندوالی وایی، دغه ناروغی ټیای دمورلهخوا یارځسی وی د ځینو دواگانو استعمالول دغه ناروغی پیداکوی.

اوبنکی څه شی دی؟
په اوبنکو کی د(لینوزیم) په نامه دیوی، مخصوص مادی د موجودیت له امله هر مکروب چه سترگو ته نوزی، سمدهستی وژل کیری، څندا ژړا، ټوخی، والکی، هیجان، بعضی اوزیاته وړانگه داوښکو توئیدل زیاتوی، اوبنکی سترگی رڼی ساتی دوری او خاوری او بهرنی اجسام - بهر ته غورځوی او سترگی تغذیه کوی داوښکو اود معدی ټپ ترمینځ نږدی اوبنکی شته، داوښکو توئیدل (ژړا) دهغه چا د معدی ټپ کموی چه احتمالا په دغه ناروغی اخته وی، همدغه وجهه چه ښځی د نارینه و به نسبت په دغه ناروغی لږ اخته کیری که داوښکو توئیدل بندشی سترگی رچیری اوله منځه شی.

بانوگان د هوا دوری او خاوری را اخلی، له همدغه امله هغو ته دسترگو جارو هم وایی.

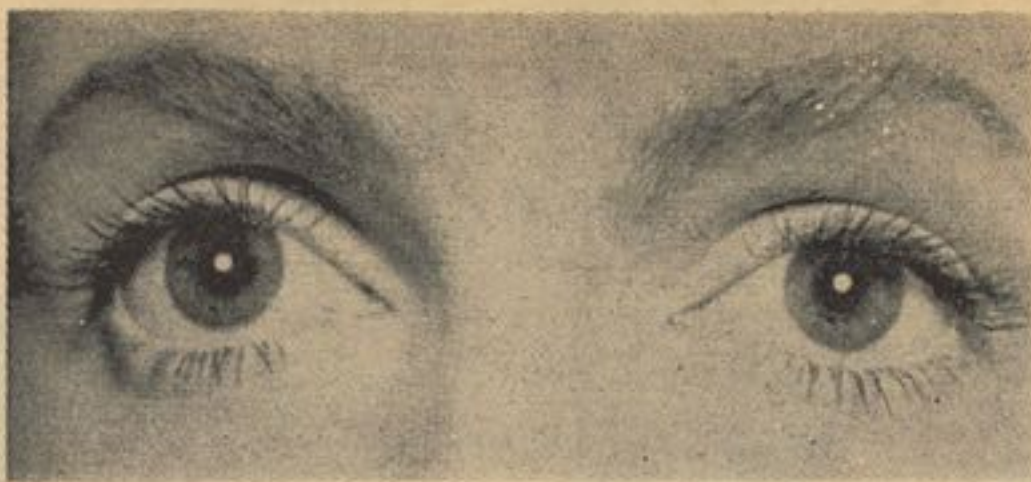
جارو هم وایی دبانوگانو گرو ل د - دوری او خاوری نه د ډکی ونی په شان دی چه دسترگو په دننه کی دخاوری دننوتلو سبب گرځی، دهر پانه عمر لس هفتی (دوه نیمی میاشتی) دی او وروسته له هغه نو پیری بانوگان ژوندون

شو کوری څه ده؟
کله چه مونږ له روښنایی څخه تیاره نه نوزو، په لومړی سر کېنې څه نه وینو، مگر معمولاً لږ څه وروسته سترگی له تیاره سره عادی کیری او دشماو خوا محیطشیان دایدلو وړگرځی



له هغه وخته راهیسی چه پنسلین کشف شویدی، تر اوسه پوری انتی بیو تیک ښه پر مختک کړی دی پدی دول چه ډاکتران د ناروغی په ریزندلو سره د ناروغ د پاره د ټاکلی انتی بیو تیک تجویز کوی او مطلوبه نتیجه اخلی.

نه‌دی پورزش او بدنی کارونو سره
بی علاقی وی که مور او پلاز خیر ک
او علاقه مندوی پور تینو مطالبو ته
پاملرنه سره دخیل ماشوم په نارامی
پو هیدای شی اود خپل ماشوم دلید
کمزوری وری په اصلاح کولو سره
تولی نارامی له منځه وړلای شی ،
هغه ماشومان چه یوه یادوی سترگی
بی کمزوری دی که بی تداوی ونه
شی په یو راز پوند والی اخته
کیری چه (امبلیو بی) بلل کیری او



د بدن هغه یوازنی وینسان دی چه
د ژوند تر پایه پوری نه سپینیری ، د
پانو گانو وده دوروخو په شان پاکي
انداره لری اوله وخت نه پخوا دهغو
توئیدل ، بنسای د عمومی کمزوری ،
دوینو دکموالی ، دویتامینونو دکموالی
داوړده غذایی رژیم ، تراخم دینگار
داواژمو په نسبت حساسیت عینکونه
دسترگو د اړتیا لرزی او نورو له
امله وی ، په هغو کسانو کبسی چه
پانه نه لری ، بنسای دسترگو لیدلی ژرله
منځه لاړشی .

وروخی دسترگو سا تو نکي

وروخی دسترگو ساتو نکي دی
اودخولی دراښود او په سترگو کی
دهغی دننو تلوخه مخنیوی کوی .
وروخی دهوا خاوری اودوری رااخلی
له همدغه امله هیڅکله بایدونه اخیل
شی ، په هغو خلکو کبسی چه وروخی
بی دمختلفو عواملو له کبله تو یی
شویدی ، د سروینستان پیوند کیدای
شی ، دوروخو په څنگ کبسی سو
تورغری دی دلمریز وعینکو په شان
وظیفه لری ، دلمر ترزیاتو وړانگو
لاندي دکار په وخت کبسی ددغه
تورغری انقباض دباڼوگانو شور ی
کوی او په سترگو کبسی دزیاتسې
رهادنوتلو څخه مخنیوی کوی ، په
کلیوالو خلکو کبسی ددغه تور غری
کار زیات دی ، له همدغه امله دکلیوالو
په تندي کبسی ډیری گونځی شته .

سترگی اوزمگونه

دسره رنگ نمداره دجگری روح
لمسوی ، سپین رنگ دروح اوجسم
ډآرامی سبب گرځی ، تور رنگ ډ
خپگان حس او خوابدی راوړی زرغون
رنگ او خوشحالی پیدا کوی ، -
زرغونوالی ته ورته ژیر رنگ ډ -
سترگو لیدډیر زیاتوی ، نو ځکه
دمو تر چلو لواود مسابقاتو دنداری
ډپاره ډیره ښه وړانگه همدغه
زرغونوالی ته ورته ژیره وړانگه
ده .

له دغو اغیزو څخه په جگړو ، د -
ندارتونو په سالون ، دخوب په کوچه
دسوکواری په مجلسو نو او په
روغتونو کبسی کار اخستل کیدای
شی .

په ځینو اړی نارو غیو او مسمو
میتونو کبسی دزرغون یا سره پائین
رنگ تشخیص له منځه ځی ، دغه
ناروغی دنجونو په نسبت په هلاکاو
کبسی زیاته ډمډنری په زیاتو هیوادو

کبسی دغی ډلی ناروغانو ته دموتیر
چلولو ډبری لیک ډپاره دکتلو په
وخت کبسی طبی تصدیق نه ورکول
کیری او په ځینو مشغو لا وو لکه
پیلوټی اولوگو موتیف چلولو کبسی
دهغو خلکو استخدام منع ده چه
درنگ تشخیص نشی کولای .

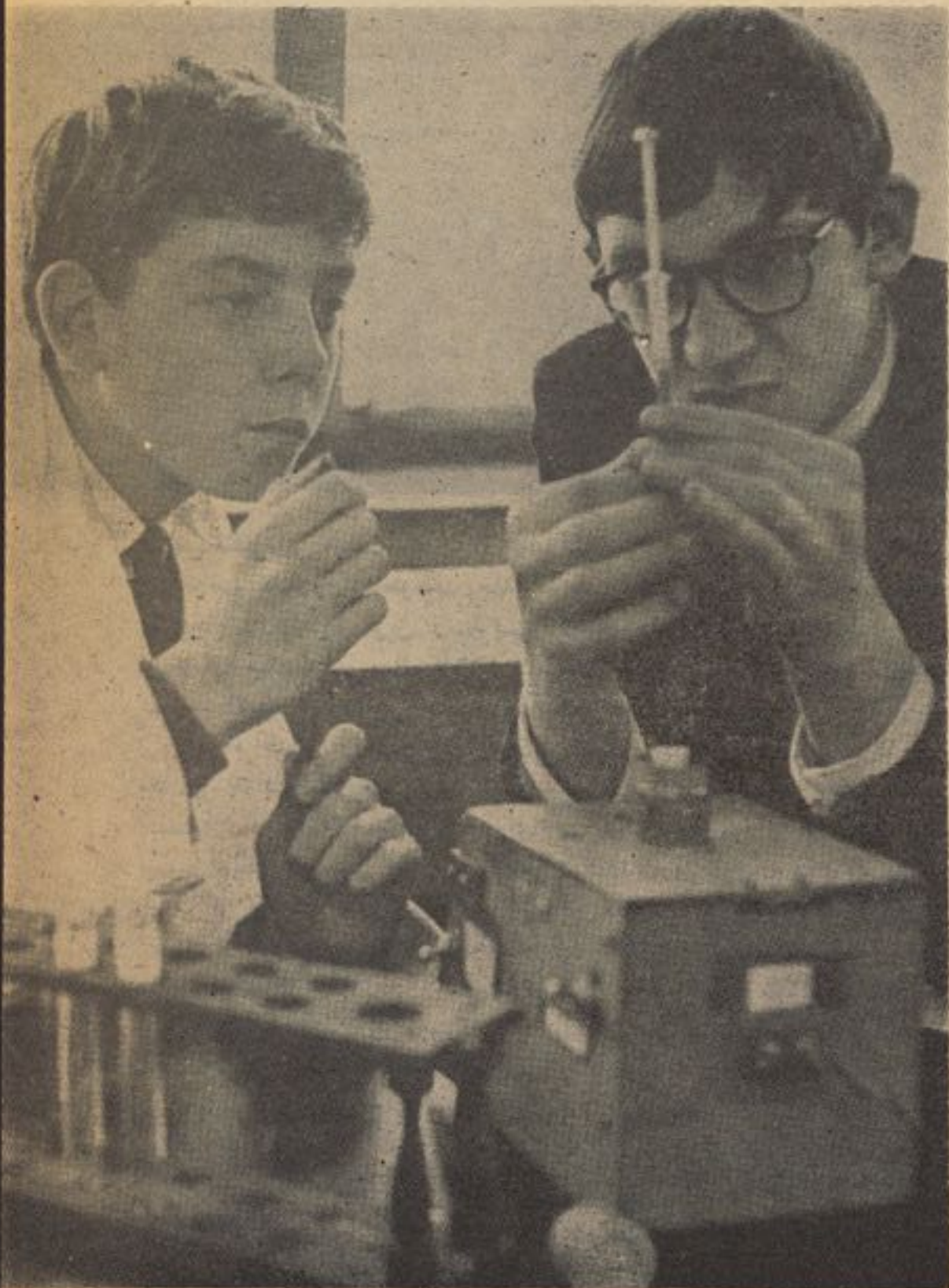
په ځینو هیوادو کبسی دموتیر هغو
چلوونکو ته چه درنگ پوند والی
لری ، بری لیک نه ورکول کیری ، له
همدغه امله همیشه په څلور لاروکی
شور رنگ پورته ، ژیر رنگ په منځ
کبسی وزرغون رنگ ښکته وی او
دغه بین المللی قانون درنگ ډړندو
ډپاره دموتیر چلول آسان کړی او
دپخوا په نسبت بی ډپیشو اندازه
زیاته کمه کړیده .

واړه ماشومان له ټاکلی واپسن
څخه چه دلید دکمزوری سره متناسبه
ده دخپلو لوږو اسباب نه وینی او سترگی
یوی خواته کیری لری له دی کبله چه
ددوی ډلیدلو قوه دټاکلی فاصلی
سره محدوده ده ، د نورو وړو په
نسبت خاتنه وړه نری لری ، هغه
شی ته چه په لیری فاصله کبسی
پروت دی پاملرنه نه لری ، دځینو
لوږو لکه څفاستی سره علاقه نلری
انزوا او گوبښه کیناستل بی خوشییری
په داسی حال کبسی چه ددوی سترگی
په ظاهره کبسی ډنورو همزو لو په
نسبت غټی دی .

مگر په نسبتا لوږو ماشو مانو
کبسی بصری حافظه کمزوری ده ، د
ټابلو لیک نه وینی ، دتک په وخت
په کنده کبسی لوپیری یادخپل لاری
په سر شیان نشی لیدلای او په
پشویی وهی او ماتوی یی .

په زده کړه کی پر مختک نکوی
نو ځکه بی ځایه غبی معرفی شوی او
موراو پلاز او استاذ له خوا ملنډی
ورته وهل کیری او په آزمو ینو کی

نمئل کیری .
ددوی روحیه ښه نه ده اوله عصبی
پلوه ډیره نازامه وی کله کله له سر
خوړی اودسر له خرضیدو څخه شکایت
کوی او کله هم دی ته متو چه کیری
چه دټابلو لیکونه ورته ډیر نندلووږ



په وخت ورزش اکول دراز راژدوا گانو له خوړلو څخه غوره دی
د ډنگر والی ډ پاره ډیره ښه لارله غذا څخه غوره لږه استفاده او
د انرژي زیات لگښت دی د سپورت په وخت دانسان بدن زیاته انرژي

دوستاره

هند

درخشان در سینمای



پس منظر این مبحث ..

حکومت هند روی ملحوظات خاص و ایجابات شرایط نوین زندگی مردم آن سامان در سال ۱۹۶۷ - تصمیم گرفت نخستین هسته یک تربیه گاه هنری را در پونا بنیان بگذارد تا با فعالیت خود این انستیتوت بتواند خدماتی را برای نیمرخ دیگر سینمای هند انجام دهد. اگر چه در آغاز این اقدام آنطوری که توقع بود بنایات خجسته واحساسات نیک بدرقه نشد زیرا عده را عقیده بر این بود که استعداد هنری هیچگونه وابستگی و ارتباطی بگرایش های علمی و آموزش نداشته این یک و د یعه طبیعی است که در نهاد اشخاص نهفته میباشد فقط باید جستجو شود تا اینگونه استعداد ها کشف و بکار انداخته شود زیرا آموزش در این دایره مشکلی راحل نخواهد کرد .

چه اگر کس در این عمل کسب تعلیم هم بنماید ولی استعداد فطری دروی موجود نباشد لابد هنر مند حقیقی ازان ساخته نخواهد شد . این افزاهات و شایعات روی فعالیت انستیتوت پونا از یکطرف سایه انداخته بود و از جانب دیگر ذوقمندان و جوانان علاقمند پشتد تمام تلاش می ورزیدند تا مجهز با حربۀ علمی بمیدان عمل وارد شوند ولی هران ذوق و علاقهشان باکفایات تحقیر آمیز دیگران مقابل میشد . این د مده بازی های طفلانه معمولا از طرف کسانی ایجاد میشد که غالباً با وعده های گرم و دروغین خود دوشیزه های معصوم را در ازای اینکه آنها و استعداد شان در پرده سینما استفاضه خواهد شد بوادی گاه و بد نامی سوق میدادند که اگر این فریب

خورد گان احساساتی بودند حتما در عوض این آرزوی خام که ابرو و عزت خود را از دست داده بودند خود را بوادی مرگ سر نگون میکردند و اگر قدرت مقاومتشان بیشتر بود در آنصورت بدسسته منحرفان می پیوستند . با ملاحظه این کثافت کاری ها و حرص و آزیکعه - بازار عصمت فروشی در بمبئی تدریجاً اوج میگرفت و هر روز از یک تا چند دختر فریب خورده که آرزوی هیروئین شدن را در قلم هاداشتند بسوی ذلت و خود فروشی سوق میشدند . مقامات ذیعلاقه با مطالعه این اوضاع نا هنجار و بیاس ایجاد یک پر نسیب بخاطر بقای هنر وتاء مین آینده آتالی که علاقه بهتر مند شدن داشتند (انستیتوت پونا) بوچورد آورد تا تضمین کننده حیات ابرو مندانه برای هنر مندان باشد .

شاملان انستیتوت در آغاز کار مشکلاتی داشتند چه از یکطرف بد گویی مردم نسبت باین تربیه گاه و از جانب دیگر عدم احساس اطمینان و اعتماد پاینده همه روزه شاگردان را تحذیر میکرد تا آنکه عده قدرت تحمل را از دست داده و راه فرار اختیار کردند ولی یکعه دیگر با حوصله افزایی تمام مصروف فرا گیری شدند که از این جمله یکی (جیه بهادری - دختر (ترو ن کمار) بهادری) از بهوپال و دیگر ش ریحانه سلطان دختر (سلطان صاحب) یکی از تیکداران مشهور آلا آباد تا آخرین دقایق دست از آموزش نگشیدند و عاملان در کار فرا گیری پر داختند . جیه بهادری قبل از اینکه شامل انستیتوت پونا شود در قلم های بنگالی زیر دائر کشن (سیتته جیت رای) - در سینما ظاهر شده بود که مخصوصاً در فلم (مهانگر)

نقش ارزنده هنری را ایفاء کرده بود و بهمین ملحوظ چندین پرود یو سر ازوی تقاضا کرد اما او آرزو داشت که باید تعایمات اساس را در این رشته فرا بگیرد.

هم چنان ریحانه سلطان روی ذوق خود غالباً در نمایشنامه های که از طرف (کالج) بر گزار میشد سهم میگرفت و یکی از عقده هایش محرومیت از نوازش های مادر بود زیرا او پیش از اینکه چیزی بفهمد و یا طوریکه لازم است احساس کند مادرش را از دست داده و بخاطر عمین عقده در نمایشنامه های کالج حصه میگرفت تا بتواند خودش را منطق و تخلیه نماید.

شانس با کدامیک یاری کرد

(جیه بهادری) اوایلکه کلاس انستیتوت هنری پونا را میگذراند (رشی کیش مکرجی) داشر کتر مشهور فلم های هندی او را در یکی از فلم ها تعلیمی که نقش هیروئین را اجرا میکرد دید چون همان روزها تصمیم داشت فلم (گدی) را تهیه کند از اینرو استعداد جیه بهادری را برای اجرای نقش فلم مورد نظر خود موفق یافت و بعداً ثابت کرد که او یک فتنه دوران را در سینما معرفی کرده است.

نمایش فلم (گدی) که در پهلوی چهره کاملاً جدید هنر مند شناخته شده چون (دهر مندر) هنر نمایشی میکرد جیه بهادری را از حسیض گمنامی در اوج شهرت رسانید.

به تعقیب فلم (گدی) فلم دیگری بنام (ابهار) از جیه بهادری بروی پرده سینما آمد و از همین جا دیگر توجه بزرگترین پرود پو سران بسوی جیه بهادری جلب شد.

چنانچه (با سوچتر جی) برای بازی در فلم (پیا کار گهر) - اسپت - سین برای فلم (آن دانا) - رش کیش مکرجی برای فلم (باورجی منوجکمار برای فلم (شور) - گلزار برای فلم های (کوشش و پرچی) نریندر بیدی برای فلم (جوانی دیوانی) بدار شماره برای فلم (ایک نظر) پرگاش ورمابرای فلم (بنسی اوپر جو) وپرگاش مبره برای فلم (سما دهی) او را استخدام کردند و باینطریق جیه بهادری یک ستاره بر اوازه در

سینمای هند قبول شد. در جنب مقابل ریحانه سلطان توسط (راجندر سنگه بیدی) برای بازی در فلم (دستک) باهمبازی (سنجیو کمار) انتخاب شد چون از یکطرف این داشر کتر تازه کار بود و از جانب دیگر بول فراوان در تصرف نداشت نزدیک بود از اكمال فلم صرف نظر کند ولی ریحانه سلطان بخاطر خود و شوون هنری خود به (راجندر سنگه) اعلام کرد که حاضر است بدون در یافت حق الزحمه در فلمش کار کند.

اینجا یک سوال درشت بمیان آمد و آن اینکه یک فارغ التحصیل انستیتوت پونا با دایر کتر های معروف و فلمسازها معروف باحیثیت بیشتر وارد میدان عمل شده بود و آن یک دیگر بادایر کتر های گمنام و مفلس. ولی ریحانه سلطان از این رویداد متأثر نشده بکمقدر کافی پول وحتی لباس های قیمتی خود را به اختیار فلمساز ماند تا با این طریق خوابهای طلایی او جامه عمل بپوشاند. هنوز ازفلم (دستک) بیش از چند ریل آن تکمیل نشده بود که بی از اشاره ریحانه سلطان را برای بازی در یک فلم نهایت سکسی خود انتخاب کرد و قبل از اینکه فلم (دستک) نمایش داده شود و با نمایش این فلم هنگامه در میان مردم بدید آمد.

وقتی فلم (دستک) بنمایش قرار گرفت. بارقه بخت ریحانه سلطان هم در خشنیدن گرفت بطوری که بابازی در همین فلم او بزرگترین جایزه رسمی دولت را که تا قبل از او فقط (نرگس) دریافت نموده بود حاصل کرد ولی ریحانه سلطان در قبال این افتخار بزرگترین صدمه در دایره کار خود گرفت. چه او در این فلم با تعبیت از اصول ریالیزم در سینما - معایب اجتماع را بطریق بی باکانه بی منعکس نمود که عده زیاد مردم تعابیر و تفاسیری غیر از آنچه بود از آن بیرون آوردند از همین جا علا قمندان که ریحانه سلطان را عریان و بی لباس بروی بروی پرده فلم دیده بودند دیگر حاضر نبودند جسم عریان او را در

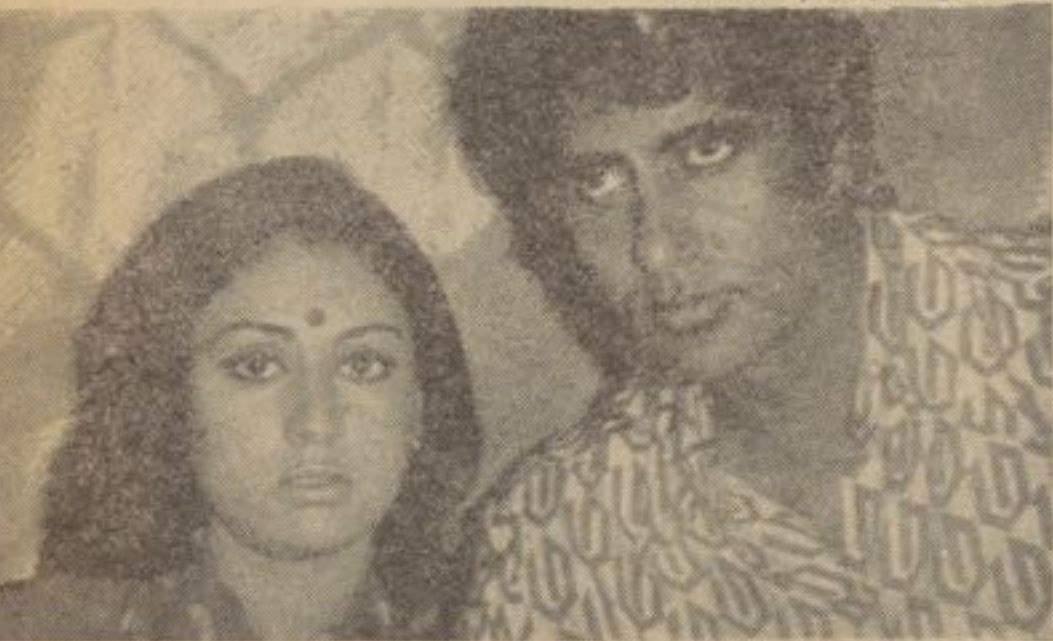
لغافه لباس های مستور تما شا کند از اینرو فلم (تن میرامن تیرا) کوچکترین تأثیری بالای تماشاچیان نکردند از این حرکت عاجل ریحانه سلطان یک حقیقت حاصل میشود و آن اینکه هنوز هم هشتاد و پنج درصد مردم علا قمند سینما فقط چیز های را از ستاره های آرزو دارند که هنر اصلی از آن فاصله دارد.

بعد فلم (به سچھی) که در آن برای اولین بار موضوع سقط جنین سوزه قرار داده شده است بعلت منافی که این اصل باقانون جاریه هند داشتند از نگاه هیات سانسور هند نمایش آن معطل قرار داده شد.

ریحانه سلطان که بعد از یک اعزاز کامل روپا فول رفت عیب کار خود را در عجله بی مورد خود باید جستجو میکرد چه او پیش از اینکه خویش را در فلمها برهنه کرده بود باید این مطلب را بهتر میدانست که ذهن و شعور اکثر تماشاچی سینما نارشد و نا بخته بوده و در آغاز کار برای هر یک از ستاره ها نظر بقدیم که بر میدارند یک شخصیت در ذهن و دایره قضاوت خود می سازند در همان دایره از او تقاضا هایی دارند. ریحانه سلطان که استعداد شگرف و در خورتوجه دارد چون نزد مردم برای خود شخصیتی ساخته دیگر بعید از قبول خواهد بود که در قالب بیرون از شخصیت ساختگی اش مردم او را قبول نمایند

در این دو زندگی دو اصل مهم شانس و دیگر عاقبت اندیشی قائل مطالعه شده میتواند یکی بخت و ریحانه سلطان اصل دومی را پذیرفته و گفته است - هرگاه می فهمید که عریان شدن با جلوه طبیعی هنری نزد مردم تفکیک نمی شود ابتدا با پیکار دست نمیزد و حال سعی میکند که مایوس نشود و پرده سیاهی را که او و هنرش را از مردم جدا ساخته با حربه هنر و استعداد از میان بردارد.

لغافه لباس های مستور تما شا کند از اینرو فلم (تن میرامن تیرا) کوچکترین تأثیری بالای تماشاچیان نکردند از این حرکت عاجل ریحانه سلطان یک حقیقت حاصل میشود و آن اینکه هنوز هم هشتاد و پنج درصد مردم علا قمند سینما فقط چیز های را از ستاره های آرزو دارند که هنر اصلی از آن فاصله دارد.



میز سدورژوندون

تنظیم و نگارش از: مقدسه مخفی و رؤف راصع - زیر نظر گروه مشورتی ژونمون .

باید برای جوانان سرگرمی ها و تفریحاتی فراهم گردد که مسیر اندیشه آنان را از مسایل احساساتی بمسایل جدی ترزند می تغییر دهد. استفاده از آزادی نباید با بی لجامی و بی بند و باری اشتباه گردد و عشق نباید مجموعه از احساسات غریزی باشد .



باید از جدایی میان دختر و پسر در محیط درس و از دوران کودکی جلوگیری گردد مختلط ساختن مکاتب دختران و پسران یک راه حل منطقی است مشروط باینکه از صوفیانه ابتدای صورت گیرد.



تیاتر سیار با وجود آوردن و محتوی آنرا باشیوه طنز آمیز به پرابلمهای خانواده ها و جوانان اختصاص دهید



جلب اعتماد مردم به رادیو، مطبوعات، تیاتر و موسسات اجتماعی کاری است که اولتر باید صورت گیرد .

ارزیابی و بررسی علل وانگیزه های واقعی تضاد فکری میان دو نسل جوان و پیر ترکیه برای اولین دفعه به منظور تحکیم بخشیدن روابط خانوادگی و ایجاد تفاهم و توافق و آشتی دادن فکر همدارین مجله مطرح گردید، بیش از آنکه انتظار میرفت مورد استقبال گرم و صمیمانه خوانندگان مقرر گرفت و همین موجب شد که این بحث را هم چنان دنبال نماییم و مساله را از دیدگاههای مختلف مورد مطالعه قرار دهیم و در نهایت انتقادات، نظرات و پیشنهادات را هم عکس سازیم تا باشد این سلسله گفتگو هادر فرجام خود راهی روشن تر و هموارتر را به ما نشانده باشد .

هفته گذشته هممانی که دور این میز جمع آمده بودند پیرامون عشق های قبل از ازدواج سخن گفته با توجه به ضابطه های اخلاقی و شرایط خاص فکری و اجتماعی آنرا محکوم نمودند و هم آهنگی و توافق روانی را چیزی غیر از عشق های رو یایی، احساساتی و دور از عقل خواندند و نتیجه این طور شد که از نظر ایشان عشق در سخن خورد و قبل از ازدواج یعنی خانواده را امتزازل میسازد و حالتی خصمانه را میان زنان و شوهرانی که با چنین شرایطی ازدواج نموده اند سازندگی میدهد .

اینک در دنیا که همین بحث سخن را پیش ما و میگذاریم تا با توجه باینکه تا ارتباط و تماس میان دختران و پسران وجود نداشته باشد، عشق مقبومی ندارد، شما چگونه ایسین ارتباطات را و محدود آنرا از دیدگاه خود مورد قضاوت گذارید و برای این پرسش که : جوانان در چه سنی در چه شرایطی و در چه محدوده های میتوانند در خارج از چوکات خانواده و با هم ارتباط و تماس داشته باشند، جوابی

بیا باید و نظر خود را ارائه دهید؟ اشرف خوشبین : سخن را از اینجا آغاز میکنم که يك ازدواج موفق، معقول و منطقی بانیست برخوردار از چه شرایطی باشد ؟ بنظر من بدون شك شناخت کافی، درك كافی و توافق و هم آهنگی کامل میان دختر و پسر است که میتواند ضمان خوشبختی و اساس يك خانواده مستحکم باشد، و این شناخت وقتی واقعی، عمیق و عینی است که دختر و پسر در طول زمانی با هم در تماس باشند و بتوانند دور از مسایل صرفاً عاطفی و احساساتی خصوصیت های اندیشوی همدیگر شان را بفهمند و به آن آگاهی یابند در غیر آن هیچ جوانی نمیتواند با چشم بسته و با معیارهایی که با اساس معتقدات خاص بیست سال قبل عیار شده است تن با ازدواج دهد، اما نکته اساسی این است که این نوع ارتباطات و تماس ها باید سالم باشد، درست رهبری گردد و مخصوصاً برای جوانان سرگرمی ها و تفریحاتی فراهم گردد که مسیر اندیشه ها را از مسایل احساساتی صرف بمسایل جدی ترزندگی تغییر دهد، در غیر آن طبیعتی است که کمبودهای روانی و عاطفی نمیگذارند که اندیشه در جهت مثبت خود رشد نمایند و احساس های کورکورانه تعیین گر راههای زندگی نگردد .

موضوع دیگر این است که چرا باید دختران و پسران در روابط خود محدود باشند و این تماسها به منظور خاص ازدواج، مگر چه عیبی دارد که دختران و پسران در محیط کار، در محیط درس و در اجتماع همدیگر را ببینند ، با هم صحبت نمایند و مخصوصاً دایره ایسین ارتباطات را گسترش دهند وقتی پای مسایل



نادر خدمت خانوادها

ایجابات مدنی خود بخود دختران و پسران را در رده های اجتماعی مشترکی قرار میدهد. و این رده ها و در یک مسیر قرار گرفتنها لازمه اش تماس است بنابراین جلوگیری از آن نه ضرور است و نه هم عملی ولی اگر شرایط فکری جوانان خوب سازندگی گردد و اگر دخالت های جانبی خانواده و چه از جانب استادان منطبق و مطابق با روحیه جوانان عیار گردد و اگر برای جوانان سرگرمی های مفیدی وجود داشته باشد میتوان این تماس ها را درست رهبری نمود. بنظر من جوانان باید انجمن های خصوصی داشته باشند که وسایل تازه و امکانات تازه را در بخش های درسی و تفریحی در اختیارشان گذارد و ورزش و سپورت را عام سازد. در این صورت میتوان اعتماد داشت که تماس دختران و پسران به صورت مجموع و در یک کل مفید است. سازنده است و زیربنای خانواده های سعادت مند و خوشبخت و در غیر آن احساسات افراطی و دور از تعقل و بیرونی از غرایز و یا موقع دادن به تحریک این غرایز و خواست ها نتیجه عکس میدهد. و ازدواجی ناکام را شکل میدهد.

شریف رویا توکلی :

با تائید تمام آنچه که گفته شد عقیده دارم که باید طرق این راهیابی برای باز سازی فکر جوانان نمایانده شود. باید شیوه های ارتباطات سالم مشخص گردد. باید فکتور سن از نظر دور نباشد و باید آنچه که گفته میشود زمینه تطبیقی داشته باشد و با توجه به تمام شرایط خاص اقتصادی، فکری و اجتماعی کنونی، با توجه به خواست های لطفا ورق بزنید

گوناگون خود بزرگترین بخش آنرا احتوا نموده است. اکنون در مورد ارتباطات و تماس دختران و پسران در محیط کار و درسی باید توجه نمود که چنین تماس ها فقط در شهر ها و آنهم در میان مردمی فراهم است که مفیدات اجتماعی آن چیده شده است. در رقصات و با توجه به ذهنیت پیش از ۹۰ قیصد مردم ماهنوز سخن گفتن دختر و پسر دور از چشم پدر و مادر شان نوعی گناه محسوب میگردد. اکنون بگویم که برای تماس قبل از ازدواج چه محدودهای را قبول دارم. باید بگویم در محیط مابعضی حرکات افراطی است. عده ای از جوانان مابه فکتور آزادی زیاد اهمیت میدهند و آنرا نوعی بی لجامی و بی بندوباری تعبیر میکنند و همین انگیزه است که تماس دختر و پسر نیز با تجربه نسل پیش تر بصورت گسترده اش و در شرایط کنونی اجتماعی مسا تائید نمیکرد و این انگیزه ای میگردد برای بوجود آمدن و یا شدت یافتن یک اختلاف دیگر میان جوانان پاداران و مادران شان. بسیاری خلوق گیری از چنین عواقبی باید بدار نظر داشت شرایط محیط فکری بهتری را سازندگی نمود. باید وسایل و امکانات گوناگونی را در اختیار جوانان گذاشت تا تمام افکارشان و وقت شان به اندیشه بیجا صرف نکرده و از غرایز مایه نگیرد و باید مطبوعات و رادیو در این راه جدیت بیشتری بخرج دهند تا زمینه آفاده فکری و تازید فکری ذهنیت عامه خوبتری رهبری شده بتواند ...

لیلی :

من به تائید گفته های آقای راستین معتقدم که اخلاق مدنی، زندگی مدنی و

که میگوید فقط میتوان برای جوان فردایت راه باشد نه برای دختر و پسر امروز اگر عشق های قبل از ازدواج بشدت داغ و آتشین میگردد دیده شده است که بزوری هم به خاموشی میگراید و این چه معنی دارد جز اینکه شناخت هاراقمی نبوده است. من معتقدم که نمیتوان همه ضابطه هاو فرار داد همواره سن و معتقدات را یکباره دور ریخت و لگنمال نمود. باید مرحله به مرحله به پیش رفت محیطانه قدم برداشت و محدودیه تماس ها و ارتباطات را از خانواده گسترش داد. در چنین حالتی و با نظارت مستقیم و دخالت جایز پدران و مادران این تماس ها مفید است و میتواند نقشی در شناخت دختران و پسران از وجود همدیگر شان داشته باشد. طوری که درایت و تعقل در لایسه احساس و شور جوانی کم نگردد و عواقبی بدبیار نیآورد.

اسد راستین :

بدرک شرایط زمان، توجه به سطح دانش و سواد اکثریت و ذهنیت عامه باید بدو نکته توجه نمود. نخست اینکه شرایط زمان، ایجابات زمان را بجاوان امروز تحمیل میکند. سبب گرفتن دختران در شئون گوناگون اجتماعی و هنگام شدن آنها با پسران در محیط درس و کار همین معنی را میدهد که ما بخواهیم یا نخواهیم. رده ها و پیم یا قبولش داریم این تماس وجود دارد. هست و خواهد بود. این در یک قیصدی کم و در میان قشر تعلیم یافته است.

نکته دوم توجه به ذهنیت عامه است و ذهنیتی که تاریخ است و تعصبات با شکل

جنسی و ضرورت های مدنی در میان نباشد چرا باید یک دختر محدود بیک پسر باشد و یک پسر محدود بیک دختر. در چنین شرایطی از کجا معلوم که این دختر و پسر با توجه به خصوصیت های فکری و اندیشوی و تلقی خاص خود بهترین رایافته و انتخاب نموده اند؟ من میگویم برای جوانان، محیط سالم.

سرگرمیهای سالم، امکان سالم و تفریحات سالم تهیه کنید و بگذارید آنها همدیگر را ببینند و خوب ببینند تا دیدشان روشن تر باشد و تلقی شان عاقلانه تر یا چنین وضعی است که میتوان اطمینان داشت انتخاب ها ناشیانه، عجولانه و دور از تعقل نباشد.

توریک میرونی :

من طرفدار اصل تفاهم و توافق میان

دختران و پسران، عشق قبل از ازدواج و تماس جوانان باهم میباشد. مشروط باینکه این ارتباطات در چوکات خانواده و زیر نظر پدران و مادران تنظیم گردد.

شما از ارتباطات گسترده و آزاد جوانان دور خارج منزل و دور از دخالت فامیل ها سخن میگویید و من در حیرتم که چطور متیقن هستید ارتباط دختر و پسر ۱۵ ساله با پسر ۱۷ ساله در همین سن و سال و یاکمی بیشتر از او میتواند صرفا روی احساس نباشد. سالم باشد دور یک جهت انحرافی گسیل نگردد شما از محیط سالم سرف میزنید این درست است که محیط سالم افراد سالم میپروراند ولی شرایط این محیط سالم برای ما مهیا نیست و تا مهیا گردد کودکان ما جوان میگردند پس همه آنچه





منطقی غرایز بر لجام جوانان عیار گردد و در این بخش هم جوانان وهم پدران و مادران هم مکتب وهم اجتماع هم تعصبات وهم بی بندوباری هماننیش های دایره والرائی را در موضوع میگذارند گفته شد که فکوز سن باید در نظر باشد و متلائماس دختران و پسران باهم بعد از سن خاصی مربوط گسبرد و ازدواجها نیز همچین، این درست است .

ولی در حال حاضر چه راههایی برای کنترل این وضع وجود دارد ، من طرفدار عشق قبل از ازدواج میباشم ولی عشق را نفاهم و توافق تعبیر میکنم نه احساسی رومانیک آنطوریکه هست و دیده میشود .
و عقیده دارم که عشق بصورت متداول خود نمیتواند برای ازدواج يك نه بنای خوب و عقید باشد . کنترل غرایز رهبری و همدایت آن در يك جهت مفید و مثبت و ایجاد سازندگی عوامل برای توافق و نفاهم فکری انگیزه اصلی از دواجهای موفق است و بس .

پرسشگر : از همه آنچه که در مجموع گفته شد اینطور نتیجه گیری میکرد که از نظر شما :

الف : موسسات اجتماعی به منظور فراهم آوری وسایل سرگرمی برای جوانان تأسیس گردد .

ب : خانواده ها و استادان تماس دختران و پسران جوان را نظارت نمایند .

ج : عشق معنی تحریک غرایز را ندارد ، توافق و نفاهم فکری و آنهم در سنین خاصی میتواند عشق تعبیر گردد .

د : مطبوعات نباید نقش ترویجی خود را در این زمینه فراموش نمایند .

اکنون با دو نظر داشت آنچه که گفتید ساده ترین شیوه های عملی و تطبیقی و برای پیشنهاد خود بگوئید ؟
اشرف خوشبین :

تعلیم و تربیه مختلف يك راه اساسی برای مهار نبودن احساس غریزی و دور از عقل و جلوگیری از حرکات افراطی است که میتواند سالم نباشد و معضلاتی را بوجود آورد .

آورد . وقتی دختری و پسری از کوچکی در يك محیط سالم و با نظارت معلمین آگاه بهم مبادت نمودند ، از یکسو در سنین جوانی کمبود های عاطفی بر بست های روانی را نمیسازد و از جانب دیگر شناخت ها و بر داشت ها و افمن تر و غیرس نمیگردد . این يك راه سازش فکری و جلوگیری از حوادث و واقعاتی است که جوانان را در تماس هاییشان افراطی میسازد و بی بند و بار اما اختلاط دختران و پسران يك راه خوب برای جوان فردا است ، جوان امروز نخست خود را بشناسد ، عواطفش را درك نماید .

توربینکی معروفی :

بوجود آمدن شیوه های تعلیمی متوازن با ایجابات و روحیه زمان و تماس پدران و مادران با استادان يك راه معقول و منطقی دیگر است که میتواند اندیشه و تلقی جوانان را رهبری نماید . متأسفانه در حال حاضر شیوه های درسی نقایصی دارد و آنچه آموزش داده میشود در مجموع دور محتوی خود نمیتواند جوابگوی نیازها و ضرورت های جوان در این بخش خاص باشد . بوجد اولی يك نظام خوب درسی و سازندگی شرایط تازه برای تربیت سالم جوان از نیازمندی های میرم و اولی مانست .

اسد راضی :

اگر این بحث را افغانستان شمول بسازیم و در آن شرایط فکری و سنین و معتقدات گروهی را از نظر دور نداریم ، تمام آنچه که گفته شد به تنهایی کافی نیست تا در زمینه ارتباطات جوانان باهم ، سن فائو نسی ازدواج و بسا مسایل دیگر مربوط به همین پراشم قوانین تعیین نکرد و برای تطبیق آن زمینه سازی نشود . متأسفانه قوانین فعلی نقایصی دارد که چنین مشکلاتی را نمیتواند حل نماید ، در قانون فعلی ازدواج به الاطوهی اراده کمتر توجه شده است ، قانون مرد راجح و زن را محکوم شناخته است و این بار مشکل را مستقیم تر میسازد .

شیوه تعلیم و تربیه مختلف يك روش معقول است اما نه برای جوانان دوره سنا . این یکباره نزدیک ساختن نتیجه بدی میدهد باید کودکان را از همان سنین خوردی باهم نشاند و آمیزش داد . در این صورت این شیوه يك راه حل برای جوانان آینده خواهد بود . در شرایط کنونی من تیاتر سباردا در پهلوی مطبوعات و رادیو پیشنهاد میکنم تیاتری با کمیت کافی و کیفیت خوب بزبان مردم و برای مردم ، مشروط باینکه محتوی این تیاتر زبان گویای مشکلات خانوادگی باشد و پروبلم های اجتماعی در همین رده و زمینه و مشروط باینکه تمام قشر آگاه ، باسواد و روشنگر چنین تیاتری را حمایت نماید ، اندوخته های خود را تجارب خود را و چشم دید خود را از



کوتاه و دلچسپ خواندنی

تهیه و ترتیب از حفیظه عمر

تعریفی از کتاب

عشقی، شعر، جنائی، تاریخی، علمی فلسفی، سکسی و غیره. کتاب در سی فقط بدرد در س خوانها میخورد. اینرا میگیریم هیچ. کتاب عشقی خو بست، ولی برای آنهایی که عاشق پیشه اند. پس این کتاب هم هیچ.

کتاب شعر بد نیست ولی بیشتر بدرد شاعر پیشه ها میخورد اینهم هیچ.

کتاب پلیسی خو بست به شرط آنکه جیمز با ندی با شد، اگر راستش را بپر سید این نوع کتابها هم هیچ.

کتاب هایی تاریخی، علمی و فلسفی را اصلا باید پشت سر گذاشت زیرا نه خواننده دارد و نه ناشری هست که به چاپ آن اقدام کند. پس چنین کتاب هایی را هم باید در شمار هیچ بیاوریم.

و اما کتاب های سکسی بهتر یسن کتابیست باید آنها را از نوشتن خت: زیرا هر چه نو تر باشد هم خریدار دارد و هم ناشر. برای چاپ آن جدیت بخرج میدهد.

در یکی از مجلات تعریفی از کتاب را خواندم که بعقیده من مطالعه اش برای شما هم خالی از دلچسپی نخواهد بود.



کتاب عبارت است از مقداری مطالب چاپی بر روی مقداری کاغذ. ما وقتی مقداری مطالب را بر روی مقداری کاغذ چاپ کردیم نام آنها کتاب میگذاریم. کتاب بر چند نوع است: درسی،

شوهر کودک

شخصی ام بروم. مثل بچه های کاملاً خردسال به گریه شروع کرده و به جدی گریه و سرو صدا می کند تا من مجبور میشوم دو باره پیشش آمده و بابازی های کودکانه مشغولش بسازم.



چندی پیش خانم «ماین» اهل اوهایو واقع در امریکا به یکی از محاکم آنشهر رفته و از شوهرش چنین شکایت کرد: شوهرم در حالیکه بیش از چهل سال عمر دارد و موی سرش کاملاً سفید شده. هر روز با من جنک می کند و از من میخواهد تا قبول کنم که او طفل کو چکی پیش نیست. او از من تقاضا میکند تا مثل بچه ها برایش شربتی بخرم و گاه گاهی او را در ر یکشای مخصوص نشانده در باغچه حویلی بچرخانم. و جا لبتر اینکه اکثر وقت من، بخاطر مشغول ساختن و خوش نگه داشتن شوهر کو دکم سپری میشود و اگر زمانی بخوام عقب کار های خانه و یا دیگر امور

حکایت

گویند شخصی نزدیکی از حاکم های وقت رفت و شکایت کرد که دیشب اموال خانه او را به سرقت برده اند.

حاکم از آن شخص پرسید که: تو کجا بودی؟ آن شخص جواب داد که: من خواب بودم. حاکم باز پرسید که: چرا خواب بودی؟ آن شخص گفت: ب فکر اینکه شما بیدار هستید. حاکم را از آن سخن خوش آمد و دستور داد تا سارقین را دستگیر کنند تا همه بدانند که ما هیچگاه در خواب نیستیم، سارقین دستگیر شدند، اموال مسروقه را به صاحبش دادند و این بندی بود از بهر جنایتکاران دیگر.

مبارزه علیه چاقی

درین اواخر یک شرکت ادویه سازی واقع در امریکا موفق بساختن دوائی گردیده که برای جلوگیری از چاقی مفید ثابت شده است، این دارو علاوه از اینکه تاثیر مشروبات و موادی را که در چاقی کمک میکند از بین برده، جسم را در حالتی نگاه میدارد که بی حد لاغر و ناتوان نگردد.



شوروی، روش معالجه روانی جالبی برای درمان بی خوابی با موفقیت بکار میرود.

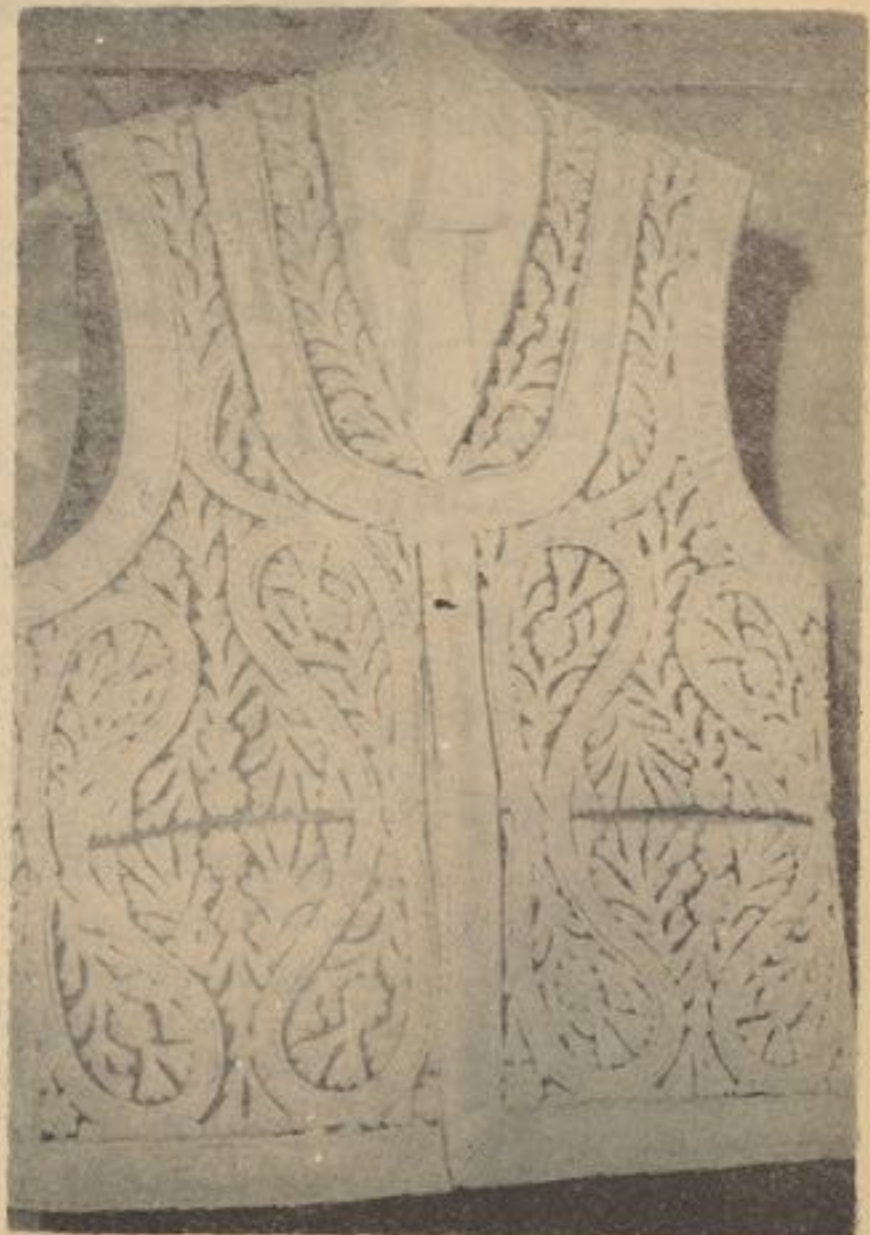
۳۳۰ تخت خواب بامر کوزادیوئی درمانی مخصوص، از تباط دارند. بیمار دراز می کشد، و از درون بالش کو چکی که زیر سر او قرار دارد؛ اصوات ملایم بر نامه در مانی برای مدت نیم ساعت پخش میگردد. این برنامه که شامل همه مدها یا، سرو صدای جنگل، آواز پرندگان و آهنگ های مورد علاقه بیماران است، تاثیر مثبت و آرامش بخشی در بیماران بجا میگذارد.



زیر بنای انکشاف تجارت

از گل احمد زهاب نوری

- از لحاظ ضرورت مملکت ، قدامت
- به انکشاف صادرات داده شده است
- منظور از تدوین مقررات جدید
- تجارتي، رهنموني تجارت کشور به راه
- سالم می باشد .
- برای انواع فعالیت های تجارتي
- جواز نامه های مشخص داده می شود .
- صادرات ما بیشتر از واردات ما می باشد .



تجارت و مخصوصا تجارت خارجی برای کشور ما اهمیت زیادی دارد زیرا ما بچیت يك کشور در حال رشد نفوس نسبتا کم ، با عاید قلیل هستیم ، که این امر قوه خرید اکثریت مردم کشور ما را محدود گردانیده است.

تجارت و مخصوصا تجارت خارجی برای کشور ما اهمیت زیادی دارد زیرا ما بچیت يك کشور در حال رشد نفوس نسبتا کم ، با عاید قلیل هستیم ، که این امر قوه خرید اکثریت مردم کشور ما را محدود گردانیده است.

تو لیدات صنایع داخلی برای استهلاک ظا خلی کشور تا حدی محدود می باشد انکشاف صنایع برای مصارف داخلی آهسته آهسته با بلند رفتن عاید مردم ، توسعه پیدا خواهد کرد

خارجی در انکشاف و رشد اقتصادی کشور نقش بارز دارد ما بسا یداز پرو گرامی پیروی کنیم ، که منجر به از دیاد حجم تولیدات اموال صادراتی و بهتر شدن کیفیت اموال افغانی کردد.

به این ترتیب می توانیم از صدور صنایع ما به استثنای بعضی موارد ضروری و غذایی ، بیشتر به تجارت بدست آورده و ضرورت های خود را

در کشور گذاشته شد



برای توريد اموال استهلاکی ، - اموال سرمايوي ، تاديه قروض وديگر نيازمندي ، مرفوع سازيم ، **وي علاوه کرد:**

به هر اندازه که عايد اسعاری بيشتری داشته باشيم ، طبيعی است که در رفع ضرورت های خود ، کمتر به مشکلات اقتصادی مواجه ميگرديم از بناغلي جلالر ميخوا هم ، تادر بازه پروگرام انكشاف تجارت در افغانستان کهي روشني اندازد ، وي پس از لحظه بي سکوت ميگويد دولت پروگرام انكشاف تجارت را که هدف اساسی آن ارتقای سطح زندگی مردم واهداف ذهنی آن از ديار توليدات ، تقويه مولدين وحمایه مستهلكين است ، منظور نمود.

این پروگرام که تحت اجرا قرار داده شده ، ساحه فعالیت دولت را در تشبشات اقتصادی و ساحه فعالیت های خصوصی را مشخص گردانیده است .

در آن مواردیکه منافع ملی ايجاب نمايد وفعالیت های که در اقتصاد ملی حایز اهمیت باشد ، دولت مستقیماً به آن تشبث نموده و به منظور حمایه منافع ملی ، اقدام می نماید .

وزیر تجارت ادانه میدهد.



بناغلي جلالر وزیر تجارت ، پیرا مون فعالیت های این ریاست ميگويد :

- دریافت بازار های جدید امتعه افغانی ، بهتر ساختن کیفیت اموال صادراتی عنعنوی افغانی نظر به تقاضای بازارهای امروزی ، دریافت اقلام جدید صادراتی از تولیدات زراعتی و صنعتی کشور ، رهنمایی

موسسات صادراتی و تاسيس يك بانک انكشاف برای تهیه گریدات و كمك های مالی ، بموسسات صادراتی کشور ، در نظر می باشد . **وزیر تجارت در باره تجارت خارجی اینطور توضیح داد :**

- به اساسی پروگرام انكشاف تجارت و مقررات جدید ، فعالیت های تجارتی که بعد از منظوری دولت نافذ گردیده است و با در نظر داشت تسهیلات برای موسسات

همچنان در ساحات دیگر ، متشبهین خصوصی رهبری میشوند تا مطابق به اهداف پروگرام انكشاف تجارت دولت جمهوری ، صادرات و واردات ، فعالیت های تجارتی خود را به شکل سالم توسعه و انكشاف بدهند . در بنمورد متشبهین در حدود قانون تشویق میگردند ر پروگرام انكشاف تجارت خطوط عمده فعالیت های وزارت ، تجارت ، به منظور بهبود و انتظام امور تجارتی توضیح گردیده است . از لحاظ ضرورت مملکت قدامت و انكشاف صادرات داده شده است به این منظور در تشکیلات جدید وزارت تجارت ریاستی ، بنام (ریاست انكشاف صادرات) تاسيس گردیده که با كمك های تخنیکي مرکز انكشاف تجارت بین المللی که یکی از موسسات اختصاصی ملل متحد می باشد ، در راه توسعه - صادرات کشور فعالیت نماید .

نجوم و احوال حکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

اختیار وقت شایسته

(ماه) تعیین میشود در اینجا نقل کنیم .

طبق قواعدی که برای اختیار وقت مناسب تعیین کرده اند ، قمر در هر برج که باشد ، اول می بینند که آن برج منقلب است یا ثابت یا ذو جسدین و باز آتشی است یا بادی یا خاکی یا آبی سپس اتصال قمر را با سیارات در نظر میگیرند . اگر نظر قمر با سیارات نظر دوستی باشد حکم آن طوری و اگر دشمنی باشد طور دیگر است .

اگر قمر به مشتری از یک برج منقلب بنظر دوستی اتصال داشته باشد برای کار های تجارتی مناسب است .

اگر به زهره از یک برج منقلب بنظر دوستی ، بتکرار برسد و پوشیدن لباس نو را مناسب می دانند .

اگر به مریخ از یک برج منقلب بنظر دوستی اتصال داشته باشد برای ورزش ها و سوار کاری مناسب است .

اگر به زحل از یک برج منقلب بنظر دوستی نگاه کند برای زراعت مناسب است اگر به آفتاب از یک برج منقلب بنظر دوستی ببیند برای ملاقات بزرگان مناسب است .

اگر از یک برج منقلب به عطارد اتصال دوستی داشته باشد ، مناسب است عطارد را با سیارات دیگر در نظر میگیرند و طبق حکم آن سیاره حکم میکنند زیرا سیاره عطارد با سیارات سعد سعد است و با سیارات نحس نحس .

همچنین اگر قمر از یک برج ثابت به مشتری با نظر دوستی اتصال داشته باشد آغاز کردن کار های مهم مثل تأسیس شرکت یا بنای عمارت را مناسب میدانند و اگر همین نظر را با زهره داشته باشد ، برای زفاف مناسب می شمارند و نظر دوستی قمر از برج

باشد که برای انجام آن عمل مناسب باشد مثلا برای کار های منقلب مانند سفر کردن و نقل مکان نمودن برج منقلب مناسب است و برای کار های ثابت مثل درخت کاشتن و بنیاد عمارت گذاشتن برج ثابت و برای کار های دو جانبه مثل خرید و فروش و جسدین مناسب است (منقلب و ثابت و ذو جسدین در شماره های گذشته تعریف شده است) .

۵ - صاحب طالع هم حالش نیکو باشد ، یعنی سیاره ای که صاحب برج طالع میباشد ، حالش نیک باشد .

۶ - خانه ای که منسوب به آن کار می باشد از نحس خالی باشد (منسوبت خانه ها قبلا تعریف شده است) .

۷ - کوکبی که منسوب به آن کار میباشد ، حالش نیکو باشد . مثلا در خانه شرف یا خانه فرح باشد (شرف و فرح نیز قبلا تعریف شده است) .

در صورت تیکه این هفت شرط موجود باشد ، انجام دادن کار را جایز میدانند و در غیر این صورت توصیه میکنند که از انجام دادن آن کار خودداری شود .

برای اینکه تا اندازه ای به شیوه اختیار نمودن وقت شایسته آشنایی حاصل شود بدنیست که شمه ای از اختیاراتی که با توجه به وضع قمر

جنبه علمی ندارد و نباید برای آن ارزش و اعتباری قائل شد . منجمان احکامی که موضوع اختیارات را ترویج مینمایند ، وقت شایسته برای انجام دادن کاری را به شرایط ذیل موکول میدانند .

۱ - باید حال قمر نیکو باشد باین معنی که قمر درو بال و هبوط نباشد (و بال و هبوط قبلا تعریف شده است) و تحت الشعاع آفتاب نباشد (تحت الشعاع هنگامی است که در اواخر ماه قمری ماه در آسمان دیده نمیشود) و با آفتاب در حال تریس نباشد و در طریقه محترقه واقع نباشد (مقصود از طریقه محترقه

موقعی است که قمر در درجه ۱۷ برج عقرب تا درجه سوم میزان باشد) .
۲ - حال برجی که قمر در آن می باشد نیک باشد یعنی کواکب نحس به آن نظر نداشته باشند و خود برج هم در خانه زایل الوتد نباشد (نظر کواکب و خانه زایل الوتد در شماره های گذشته تعریف شده است) .

۳ - سیاره ای که صاحب آن برج که قمر در آنست ، می باشد حالش نیکو باشد مثلا اگر قمر در برج سنبله است ، سیاره صاحب برج سنبله که زهره است ، باید در آن وقت حالش نیک باشد .

۴ - طالع وقت هم نیکو باشد یعنی برجی که در هنگام شروع به کاری در حال طلوع است ، از ستارگانی

از جمله خرافاتی که با ستاره شناسی آمیخته شده است و بین عوام بسیار رواج دارد ، اختیار وقت شایسته است که در اصطلاح نجومی آنرا اختیار یا اختیارات میگویند .

حتما شما هم بسیار دیده باشید که بعضی اشخاص بهنگام سفر یا معامله یا ازدواج یا نقل مکان یا پوشیدن جامه نو و امثال این اوقات ، در جستجوی ساعت سعد بر می آیند و بسیار اتفاق افتاده است که فرصت مناسب را از دست دادند زیرا هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفته بودند چون همان لحظه را ساعت نحس می پنداشتند ، از عملی کردن تصمیم خویش خودداری نموده اند و در نتیجه هنگامی که بعقیده ایشان ساعت سعد فرا رسیده بود فرصت عملی کردن تصمیم گذشته بود در صورتیکه شرط عقل آنست که انسان در ماهیت عملی که میخواهد انجام بدهد ، بیندیشد که آیا مفید هست یا نه و اگر مفید بود ، تاخیر شایسته نیست زیرا فرصتی که از دست رفت دو باره باز نمیگردد .

به هر حال ، اختیار وقت مناسب هم شعبه ای از نجوم شده است که تأثیر خرافی آن کمتر از پیشگویی های احکامی نیست و ما در اینجا شمه ای از قواعد اختیارات را یاد میکنیم و بار دیگر تاکید مینماییم که وسایل مربوط به اختیارات به هیچوجه

فرهنگ اصطلاحات نجومی

یاد داشت :

و

نسر طائر :

ستاره ایست از قدر اول در صورت فلکی عقاب که عوام آنرا با دو ستاره کم نور که در دو طرف آن به یک خط مستقیم قرار دارد، شاهین تراز می نامند، رنگ نسر طائر سفید بسیار درخشان است و در این شبها تقریباً در ساعت ۱۱ طلوع میکند و در شبهای سرطان و اسد در اوایل شب بالای سرما در آسمان دیده خواهد شد فاصله نسر طائر از زمین ۱۶ سال نور است .

نسر واقع :

ستاره ایست از قدر اول در صورت فلکی شلیاق بانور متما یل به آبی که از درخشا نترین ستاره های آسمان بشمار میرود و در این شبها بین ساعت ۸ و ۹ طلوع میکند و در شبهای جوزا و سرطان در اوایل شب بالای سر دیده میشود ، فاصله نسر واقع از زمین ۲۶ سال نور است عوام این ستاره را با دو ستاره نزدیک آن سه پایه یا دیدگان می نامند .

نسرین :

نسر طائر و نسر واقع را با هم گویند . نسر در لغت بمعنی کرکس است و نسرین بمعنی دو کرکس و سبب تسمیه نسر طائر آنست که آنرا به شکل کرکسی که در حال پرواز است تخیل کرده اند و وجه تسمیه نسر واقع آنست که به شکل کرکس نشسته که بال خود را جمع کرده باشد توهم شده است .

خاقانی گوید :

پرواز چرخ اخضرش پرواز نسرین از فرش

پرواز سعد بن برسرس چند آنکه پروا داشته

لامعی گوید :

کانون فلک ، پزنده بر آتش ستارگان

نسرین نسرین مرغ بر یان بر نوک پا بزین

کواکب علوی :

زحل و مشتری و مریخ را چون فلک آنها را بالاتر از فلک آفتاب

میدانند کواکب علوی نامیده اند .

کواکب سفلی :

زهره و عطارد را چون فلک آنها پایین تر از فلک آفتاب میدانند ،

کواکب سفلی نام داده اند .

عالم آفرینش آشکار میگردد ، اما نجوم برای پی بردن به مقاصد جنبه خرافی نجوم قسمت احکام نجوم است که به دوشعبه پیشگویی و اختیار اوقات منقسم می گردد و اساس آن بر پایه و هم و گمان نهاده شده است ، البته بودن به احکام نجومی بسیار مضر آشنایی با اصطلاحات جنبه دوم میباشد .

در این هفته بعضی از خوانندگان

محترم از نویسنده این سطور ،

استیضاحی نمودند که با تشکر

از توجه و دقت ایشان ، در اینجا به

پاسخ استیضاحشان میپردازم :

ایشان پرسیده اند که رسم و عادت بر

این جاری شده و حقیقت نیز همین

است که وقتی سمت شمال رو بروی

ما باشد ، سمت راست به مشرق و سمت

چپ مغرب و عقب سر جنوب است اما

در نقشه ستارگان که در شماره گذشته

چاپ شده است دیده میشود که سمت

راست بعنوان مغرب و سمت چپ

بعنوان مشرق معرفی شده ، آیا اشتباهی

رخ داده است یا دلیل دیگر دارد .

سوال خوبی است ولی جواب

دارد و آن اینست که نقشه مزبور

طوری تنظیم شده است (تنظیم کننده

آن هم بنده نیستم بلکه توسط ستاره

شنا سان بزرگ معاصر تنظیم شده)

که باید خواننده محترم در حالی

که رو بطرف شمال ایستاده است

آنرا روی سر خود بگیرند بطوریکه

نوشته آن روی پایشان باشد ، در این

حال سمت راست مغرب و سمت

چپ مشرق خواهد بود سپس مطابق

آن به آسمان نظر کنند ستاره های

که در نقشه یاد شده است در کمال

وضوح در آسمان بنظر خواهد

رسید ، از اینکه در شماره گذشته

از ذکر این نکته غفلت شده است

معذرت میخواهم . (نویسنده)

که علم هیات نامیده میشود و از

زمان بطلمیوس و بلکه پیشتر از

زمان وی تا به امروز تکامل یافته

است و اکنون یکی از علوم دلچسپ

و یادگرفتنی شده است و هر

روزی که میگردد ، مطالب تازه

تری کشف میشود و حقایقی از

ثابت به مریخ را برای مقابله با دشمن مناسب می بیند و نظر دوستی قمر از برج ثابت به زحل را برای حفر چاه و کاریز و جوی و امثال آن شایسته میدانند و همین نظر را به آفتاب برای آغاز ماموریت نیک می شمارند اما با عطارد همان طو که در بالا گفته شد باید مناسبات و نظر عطارد با کواکب دیگر را در نظر داشت .

بهمین قیاس اگر قمر از یک برج ذو جسدین آبی به مشتری با نظر دوستی بنگرد ، برای سفر دریا مناسب است و اگر این نظر از برج ذو جسدین خاکی باشد برای سفر خشکی نیک است .

و اگر از برج ذو جسدین بنظر دوستی با زهره اتصال داشته باشد برای عقد نکاح و آغاز شرکت تجارته مناسب است و اگر از برج ذو جسدین بنظر دوستی با مریخ اتصال داشته باشد ، برای تهیه لوازم حرب یا دفاع مناسب است و اگر همین نظر با زحل در میان باشد برای صید و شکار نیک است و همین نظر با آفتاب برای ساختن زیورهای گرانبها مناسب است و البته با عطارد ، اتصال آنرا یا سیارات دیگر نباید فراموش کرد . بعقیده منجمان احکامی و طرقداران اختیارات .

در وقت نظر دشمنی قمر با سیارات سعد ، از هر برجی که باشد ، هیچ کاری مناسب نیست و با سیارات نحس اقدام به کاریایی از قبیل ویران کردن عمارت یا قطع درخت مناسب است و با آفتاب نیز برای انجام دادن هیچ کاری شایسته نیست .

آنچه گذشت گوشه ای از یک حکم نجومی بود که البته احکام مربوط به دیگر سیارات و روابط آنها با یکدیگر خود داستان جداگانه ای دارد طولانی تر و عجیب تر از این

که بهتر آنست نامش را نبریم . با توجه با آنچه در طی چندماه گذشته در این مجله و در ضمن این سلسله مقالات بیان شد ، واضح گردید که علم نجوم بطور کلی دارای دو جنبه است ! جنبه علمی و جنبه خرافی ، جنبه علمی آن همانست

روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

- چطور؟ ! او از ما خواست که باید بدفترش برویم .
 خنده اش به قهقهه بی مبدل می شود:
 - باید هم از ما بدفترش دعوت میکرد، در ملاء عام که نمیتوان همه کارها را درست کرد .
 حرفهای محسن خان برای من گنگ و نا مفهوم است و من از آن چیزی نمی فهمم و ترجیح میدهم تا وقتی وضع ما کاملا روشن نشده است دیگر چیزی در این مورد از او نپرسم .
 جیب بسرعت پیش میرود و ما هم از دنبالش .
 یکمرتبه فکری بخاطرم میگذرد و میگویم :
 لزومی ندارد ما دنبالش برویم ، تو میتوانی در یکی از سرك های فرعی بیچی و ...
 محسن خان باپوز خندی حرفم را قطع میکند : بقیه در صفحه ۶۰

خواهد شد و بعد از این ، من چه سر نوشتی خواهم یافت ؟
 محسن خان وقتی نا راحتیم زایم بیند خنده‌ای میکند و میگوید :
 - نا راحت نباش لیلیا ! همه چیز درست میشود .
 این جوان نمیتواند درد سسری برای ما فراهم آورد .

چه بگویم .
 بهتر میبینم همان حرف محسن خان را تکرار کنم بهمین جهت می گویم :
 - نشنیدید ؟ ایشان نامزد من هستند !
 با انگشتش نوك بینی اش را می خارزد و میگوید :
 - نامزد تان ، بلی ؟
 - بلی !
 نگاهی بصورت من و محسن خان می اندازد و با تمسخر میگوید :
 - جالب است . اما باید اینحرف را جای دیگر هم بزنید .
 محسن خان با عجله میبرسد :
 - کجا ؟
 - خیلی زود میفهمید .
 آنوقت بدون اینکه دیگر صبر کند از موتر ودر میشود وگوشه دیگر سرك موتری را که کلمه پولیس در آن نقش شده است ، نشان میدهد و میگوید :
 - لطفا دنبال من بیایید !
 دیگر معطل نمیشود ، حتی به اعتراض محسن خان توجه نمی کند و بطرف دیگر سرك میروود و سوار جیب پولیس میشود .
 محسن خان با نا راحتی سرش را تکان میدهد :

یکپایم را روی اسفالت خیابان گذاشته ام و قسمت بیشتر بدنم هنوز داخل موتر است . محسن خان از موتر پیاده شده است و باشگفتی چشم به افسر پولیس دوخته است .
 سر تا پای افسر پولیس را که جلوم را سد کرده است از نظر میگذرانم و منتظر می شوم تا حرفی بزند .
 افسر پولیس باریک اندام و جوان ۲۶،۲۵ ساله‌ای است و لبخند استهزاء آمیزی لبانش را از هم باز کرده است .
 افسر پولیس مثل اینکه دلش نمیخواهد حرفی بزند و همینطور نگاه مان میکند . سر انجام من بحر ف میایم و میبرسم :
 - کاری دارید ؟
 لبانش بیشتر از هم باز می شود و یک ردیف دندانهای سفید و براقش را نشان میدهد و می گوید :
 - کار ؟ ! بلی ! میخواهم ببرسم شما اینجا چه میکنید ؟
 با اشاره انگشت محسن خان را نشان میدهد و باز میبرسد :
 - با آقا نسبتی دارید ؟
 پیش از اینکه من حرفی بزنم ، محسن خان موتر را دور میزنند و کنار افسر پولیس می ایستد و می گوید :
 - بلی با من نسبتی دارند ! خانم نامزد من هستند .
 نیم نگاه بصورت محسن خان می اندازد ، انگار که وجود او اهمیتی برایش ندارد میگوید :
 - جوابم را ندادید خانم ! سوالم را دوباره تکرار میکنم : آقا نسبتی باشما دارند ؟
 مکت ، میکنم ، مکتی کوتاه که شد و معلوم نیست بعد از این چه

خوانندگان عزیز ژونپون قضاوت میکنند

لیلا جان سلام !

امید وارم که بهتر از گذشته باشی ، منظورم اینست که صحتت خوب شده باشد و از آنهمه شکنجه و عذاب روحی نجات یافته باشی فکر میکنم حالا دیگر آهسته آهسته همه چیز برایت روشن شده و قضاوت خوانندگان هم برای تو ارزش خاصی یافته است . چرا که در شماره فوق العاده سال نونامه ای از تو در مجله ژوندون به نشر رسیده بود . نامه ای که در محتوی امید وار کننده است و نامه ای که اگر چه ظاهرش را غم رنگ زده است و بطور محسوسی در نامه منعکس شده ولی با آنهم تو درین نامه بهار را و آمدن سال نو را برای دیگران مبارک باد گفته ای و از همه بی که برای تو نامه هایی نوشته اند تشکر کرده ای . حالا میدانم که آمدن بهار برای تو کیفیتی دارد و صدای پای بهار را میشنوی و زیباییش را میبینی . وقتی احساس انسان ناامید در مقابل چیز های که زمانی بدینی ها تاریخش کرده بود و هیچ پدیده زیبایی و هیچ موجود مهربانی برایش اهمیت نداشت ، دو باره شگفته میشود و احیا میگردد فکر میکنم روزه ای بسوی نورباز میشود و مسیر زندگیش در آستانه یک خوشبختی قرار میگیرد . مگر نه اینطور است ؟

و اما یک چیز دیگری بیادم آمد اینست که یاد داشت های تو بالای خوانندگان ژوندون تأثیر عجیبی کرده است بطوریکه مثلا نامه های برای آقای دپد بان می رسد که سوالاتی در آن راجع به قصه ای تو مطرح میشود . معنی این همه گپ ها در چیست ؟

اگر تو همین نامه ای که در آخرین شماره ژوندون بچاپ رسیده خوانده باشی برایت مطلب بخوبی روشن خواهد شد . منظورم همین نامه ای است که سوا لاتی از آقای دپد بان شده است و او اهم جوابهای با این پرسش ها ارائه نموده است من فکر میکنم که خوانندگان ژوندون قصه ترا با علاقه و دل بستگی خاصی میخوانند تا هر کدام شان راه چاره های برای تو پیشنهاد کنند . از این بابت است که من میگویم تو دختر طالع مندی هستی . اگر نه ، هستند بسیاری از کسانی دیگری که در زندگی فریب خورده اند . ولی تنها هستند و کسی را ندارند که در زندگی رهنما یی شان کند . در اینجاست که تو باید برای خودت ارزش قابل باشی و ازین به بعد زندگی را از دید دیگری ببینی تا باشد که بخت باتو یاری کند و از اینهمه عذاب رهایی یابی .
 غلام حسین از کارته سخنی

کجا ؟
 - لطفا دنبال من بیایید !
 دیگر معطل نمیشود ، حتی به اعتراض محسن خان توجه نمی کند و بطرف دیگر سرك میروود و سوار جیب پولیس میشود .
 محسن خان با نا راحتی سرش را تکان میدهد :
 - گل تازه‌ای برای ماشگفت چاره نداریم ، باید دنبالش برویم . پشت جلو موتر می نشینند و بنز شیری رنگ را بحرکت در میاورد .
 وقتی موتر به راه می افتد ، ترس و نگرانی کم کم در وجودم راه باز میکند ، ترس از اینکه سر انجام کارم به رسوایی بیشتر کشید و قدم پولیس هم بز ندگیم . بز ندگی آلوده و پر از درد و رنجم کشوده مکت ، میکنم ، مکتی کوتاه که شد و معلوم نیست بعد از این چه

بلی ؟ ! بلی ! میخواهم ببرسم شما اینجا چه میکنید ؟
 با اشاره انگشت محسن خان را نشان میدهد و باز میبرسد :
 - با آقا نسبتی دارید ؟
 پیش از اینکه من حرفی بزنم ، محسن خان موتر را دور میزنند و کنار افسر پولیس می ایستد و می گوید :
 - بلی با من نسبتی دارند ! خانم نامزد من هستند .
 نیم نگاه بصورت محسن خان می اندازد ، انگار که وجود او اهمیتی برایش ندارد میگوید :
 - جوابم را ندادید خانم ! سوالم را دوباره تکرار میکنم : آقا نسبتی باشما دارند ؟
 مکت ، میکنم ، مکتی کوتاه که شد و معلوم نیست بعد از این چه

یادداشت از: لیلیا - تنظیم از: دیدبان

بید شتر از سرگی

تو اینهارا قتل نام کردی ؟
گریح جواب داد :

ساری
تنتها خودت ؟
ساری

سردوخ میگوید . آن دیگری هم تیا نچه داشت .

در حالیکه سعی میکرد فلیبا هنوز هم میان او و گریح حایل باشد بطرف عقب برگشته بسوی گاریرسون فیر کرد. فلیبا که برای يك لحظه آزاد مانده بود بسرعت بعقب جست و باگری باریک و تیز خود ضربت دردناکی بر خشکی پای شیبیل وارد آورد . شیبیل از درد فریادی کشید و فلیبا ضربت دومی را وارد آورده از زیر پای او فرار کرد. شیبیل يك لحظه تأمل نکرده و راکه گریخت تعقیب کند یا گریح را که پیشاپیش او ایستاده بود و بعد بسوی فلیبا آتش کرد. گریح از دور درید که فلیبا موازنه اش بهم خورد. بعد بایک قدم بلند به پیش حرکت کرده خود را روی شیبیل افکند و در حالیکه بهم پیچیده بودند ، گردو از زینه ها لولان شدند. در سطح طبقه زیرین در حالیکه گریح سعی میکرد بر فشار خود روی بند دست شیبیل که تیانچه در آن قرار نداشت بیفزاید شیبیل هم بیکارانه نشسته با دست آزاد خود بر جاییکه از بدن گریح میسر میگردد ، با مشت میزد. گریح با استفاده از يك فر صت با تیغه دست دیگر خود ضربتی بر فرورفتگی دست شیبیل وارد ساخت . تیانچه از دست شیبیل دور افتاد و تازی پله های زینه و زوز کسان لغزید. در همان لحظه شیبیل با مشت خود ضربه سختی بر شکم گریح وارد آورده بعد هم خود را عقب کشیده از شانه های گریح گرفته او را بعقب راند. گریح بز مین افتاد ولی بدون آنکه برای بر خاستن کوشش کند يك لحظه جابجا منتظر ماند. وقتی شیبیل بروی او پسرید ، گریح چنان لگدی روی سینه او کوفت که به فاصله دو متر دو ر سر زمین خورد ولی بلافاصله بپای خاست . مجددا حمله ور شد و اینبار گارد بزرگی در کف او دیده می شد . گریح در حال بیرون آوردن کلاه خود و ماسک خود بود زیرا نود پراکنده شد . و غبار خفیفی در هوا باقی مانده بود. آنوقت غرش گنان بسوی شیبیل حرکت کرد. در جیب خود تیانچه بی داشت که کو چسک بود ولی از فاصله نزدیک خیلی خوب کار میکرد .

گاریرسون میتوانست به او کمک کند اما به گفته لومیس او خودش برای ماجرا جو بی سرش درد میکرد و يك آماتور تمام معنی بود. دایما در میان حادثه حیات خود را مرور میکند برای مقابله تصمیم گرفت با سلاح شیبیل مسلح شود . دست بزانو برد ، از میان موزه اش گارد بزرگ بوئر را بیرون آورد. قساوتی که از شیبیل بر فلیبا رفته بسود او را سخت خشمگین کرده بود.

البته هیچ شبیه نداشت که شیبیل نیز در جنگ تن به تن و استعمال گارد ، استاد کامل است. با زاویه چشم نگاهي به نوک تیغه گارد افکند و حافظه اش يك لحظه او را به آندرا کسی برگرداند . چنان بنظرش آمد که آینه که روی او ستاورد با گارد خودش قرار دارد. شیبیل خنده و حشمتاکی را سرداد و متعاقب آن خنده

دیگر ازدود کشته تکیه داده پاها را دراز کرد
انگاه گفت :

سخت مرا خواسته بودی ، آیا فراموش کردی ؟ من گریح هستم . برای نجات تو به اینجا آمده ام . حریق ، استعمال گاز و عملیات اطفاییه پولیسها همه بغاطر تو اینجا آمدند . گاریرسون بغاطر تو زنده می خود را بخطر افکند و چند نفر را کشت و من هم شیبیل را از بین بردم .

زن با دقت پای عریان و زیبای خود را پیش گذاشت و یک قدم بسوی گریح برداشت . گریح ادامه داد :

من فکر میکردم گلولة شیبیل ترا کشته است .

نه ، فرار کردم. صدای فیر را دنبال خود شنیدم . پاشنه کفتم در همان لحظه شکست و من روی زمین دراز شدم. بعد وقتی دیدم تو و شیبیل دست و گریبان شده اید ، کفشهایم را بیرون آورده فرار کردم .

گریح دست بزخم صورت خود کشید . گفت :

نگاه کن چه بروز من آورده است . خیلی خوب می جنگید ولی هنر غداری اش با عت قتل و شکست او شد . از حال خاص من بسی خبرمانند .

آیا از کشته شدن او مطمئن داری ؟
آری پیش چشمان خودم جان داد :
این را گفته به پشت تکیه داد و پاکت سگرت خود را بیرون آورد ، یکی هم به زن جوان ن تعارف کرد ولی فلیبا با اشاره سر از قبول آن با و وزید .

گریح وقتی میخواست گوگرد را از قطعی آن بیرون بیاورد دستاش میلرزید و نمیتوانست آنها روشن کند . ناچار بسوی فلیبا تکیه کرد . گفت :

باید بمن کمک کنی فلیب . خوا عش می کنم .

زن خواه ناخواه يك قدم دیگر برداشته به او نزدیک شد خم شده گوگرد را گرفت و سگرت گریح را روشن کرد . گریح نفس عمیقی از سگرت گرفت . زن دوباره از او فاصله گرفته بود . گریح گفت :

اگر میخواستی میتوانستم از بند دست بگیرم .

چرا گرفتاری ؟
برای خود کشی راه ها و جاهای زیبا دی وجود دارد . معدنك من نمی خواستم ما نع توشوم .

گریح او را خیلی شکنجه داد ولی با آن احتیاط میکرد چیره ام خراب و زخمی نشود . برای اینکه نزد ناکسوس سلامت بر گردم میخواستم بار دیگر مرابه هیروئین را د ت بدهم . از من خواست به ناکسوس مکتوب ب بنویسم . مکتوب را هم نوشتم ولی چون نمی خواستم دگر باره معتاد شوم ، امضاء نکردم .

بتو گفتم که شیبیل مردوناگسوس موافقت نامه را با ما امضا خواهد کرد . همه کار ها رو بر اه خواهد شد من هم میتوانم مدتی استراحت کنم . راستی اکنون هم دوره در بيش داری یا سوالی را که میگویم بمن جواب خواهی گفت یا خود را از بام پرتاب می کنی . انتحسا ب کن .

گریح بز زمین نشست و تنه خود را بیکسی

گریح عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش ، تساء در یکی از ایستگاه های متروی لندن ، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندرا کی رفته نزد پدر خوانده اش سرفینتو هنزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد ، دوباره به جستجوی او برآمده با صرا او را و ادا میکند تا بغاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و همسرش فلیبا که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد ، محافظت کند .

خبر ، فلیبا دوبلاست و از پائین آمدن می ترسد . و غیر از شما طالب ملاقات هیچکس دیگر نیست .

سپس خم شده دکمه های لباس گریح ر بست و بعد يك بوتل ویسکی را بطرف او پیش آورد گریح گفت :

حالا نمی خواهم . اگر بخورم بس خواب خواهم رفت .

بزحمت خواست از جا برخیزد . لیستون او را کمک کرد . از زینه ها به آهستگی بالا رفته از کنار گاریرسون که ناله میکرد ، عبور کردند . گریح میخواست آنجا توقف کند ولی لیستون او را بزور با خود پیش برد . از داخل اتاقی که چسبیده بکمر و وزن مدهوش در آن افتاده بود گذشتند گریح گفت :

سند پائین آسبیز هاهم باید باشند . لیستون که برای شنیدن صدای خلیف او خم شده بود جواب داد :

آنها همه را بیرون بردیم . تنها این ها باقی مانده اند . خوب برویم تگاهی باین زن بیفکنیم .

هر دو به اتاق بیسیم رفتند . آب تمام اشیا را بر باد کرده بود . در وسط اتاق يك میز و روی میز يك چوکی دیده میشد . لیستون به گریح کمک کرد تا نخست روی میز و از آنجا به چوکی بالا شود . گریح از لیه های پنجره جسیبیده بزحمت خود را بالا کشید . این نیرویی که بفرج داد سبب شد تا تمام عضلاتش دوباره بشدت به درد بیفتد . وقتی روی بام قرار گرفت ، کم کم روی پایستاد . گسیمی دورتر پهلوی دود رو بخاری زن جوان ماندند مجسمه بی راست و بی حرکت ایستاده بود . مثل این بود که بدون احساس و قدرت بینا بیسی چشمانش بسوی عابرین کوچه خیره مانده است . با آن حال خراب ، موهای آشفتنه و لباسهای چرك و چمك باز هم آیتی از زینا بی بنظر می آمد . گریح آهسته صدا زد :

سلام !

زن بیکباره بسوی او برگشت . از کنار بام فقط يك وجب فاصله داشت و در اثر کمترین غفلتی که از او سر میزد ، روی گو چسب رنگون می شد . فلیبا مثل کسی که از مرگ پروا بی نداشته باشد بجواب سلام گریح فریاد زد :

بمن نزدیک نشو و الا خودم را پسرت میکنم .

گریح بز زمین نشست و تنه خود را بیکسی

یعنی اگر من خودم را بپرستم، تو مانع نخواهی شد؟
 من در وضعی نیستم که بتوانم ازین اقدام توجیهی بکنم.
 بخود خیلی اطمینان داری.
 حوصله ندارم زود تصمیم خود را بگیرم.
 بسیار خوب، من همه چیز را بخواهم گفت ولی کسی دیگری نباید اینجا بیاید. فقط من و تو.

معلمین باش. کس دیگری نخواهد آمد.
 درین موقع زن نزدیک کریج آمده یک سگرت برای خون برداشت و گفت:
 - گاه گاه به ونیس میرفتیم. ناکسو سبای کارهای خود مشغول می شد و مرا تنها می گذاشت بسیار خسته می شدم. تو میدانی که شخص معتاد به هیروئین نمی تواند به آسانی دل از آن ببرد. بهر حال در آنجا با مارکسوی ون، تاول و پوسه آشنا شدم. از من یک لحظه دور دور نمی شدند. آنها بمن گفتند:

که تو در آنتر پول کار میکنی. چون بقول خود شان آنها بکار قاچاق سیگسار مشغول بودند، قرار شد یکنفر را برای تحت نظر داشتن تعیین کنند. این کار را کردند و ناکسو سبای هم در گشتی خود به او یک وظیفه داد. این شخص سیبیل بود. همینکه وارد کار شد بمن اطمینان داد که هر موقع خواسته باشم، برا من هیروئین تهیه خواهد کرد. بعد هم آنرا به سیبیل بنگی خد متکار من بمن رساند. هر وقت دیگر هم که مطالبه میکردم، تدارک میدید. سوی وی هم بیکار نشست و ناکسو سبای را تحریک کرد که گویا تو برای مسکن هیروئین داده ای حتی هیروئین را در میان لباسهای تو آنها قرار داده بودند.

حسد زده بودم.
 همه از حفاقت من بود. این من بودم که سبب شدم هم تو هم ناکسو سبای بدرد سر بیفتی.
 کریج سگرت دیگری برای او رو شستن کرد. و همینکه زن جوان خواست آنرا گرفته و دور شود کریج دست او را محکم گرفت و او را بسوی خود کشید:
 - گوش کن. سوی وی هم کشته شد و سیبیل هم بدنبال او رفت. دیگر کسی نیست که مزاحم تو شود و تو زنده خواهی ماند.

زن، بدون اینکه حرف بزند مدتی بدست کریج نگاه کرد. بعد سر بر داشت و تبسمی روی لبان زیبای او نقش بست:
 - تو خیلی نیرو مند هستی.
 این را گفته دست آزاد خود را بگردن کریج افکند و او را بخود فشرده لبهای خود ز روی لبان تفت زده کریج قرار داد و بعد در گوش او گفت:
 - اکنون میتوا نیم پایین برویم. -
 استعطاق اصلی را از او بعمل خواهی آورد کیتان عزیزم.

فصل بیست و چهارم
 او میس در حالیکه چشمهاش برقی میزد بسوی کریج مینگر ایست. پس از آنکه یک بیک مشروب برای خود ریخت باز هم نگاه از کریج نگرفت.
 کریج سلامت خود را باز یافته بود. سه روز استراحت در شفاخانه کما ملا اوراسر حال آورده بود. دریش خواب ابریشمین در برداشت جای زخم کما زردر صورتش آنقدر کوچک مینمود گویی در موقع تراشیدن ریش آنرا خراش کوچکی داده باشند سبیدی پلاستر بارتنگ از غوالتی صورت او متناسب و هماهنگی عجیبی ایجاد میکرد. لوئیس پرسید:

بعد ازین قصد داری چه بکنی؟ آیا هرزه می گیری به پشتی خوبتر تکیه داده گفت:
 - خواهش میکنم فرا موش نکنی گسه دوکتور گفته است نباید بیجا نیایم. بعد دست پیش برده دو کیلاس را که نزدیک او قرار داشت از کتیا که پر کرد. هر دو سیلا مت هم نوشیدند.
 او میس گفت:
 - ناکسو سبای وقتنامه را مضا کرد. البته در پرتو مساعی و فداکاری نسو. بعد هم یک غنیمت عسکر به زار ب و دو واحد پا رانشو ترهم بحرم ارسال داشتیم.
 یک حرکت کوچک نظا می تمام کار هارا درست کرد.

قرار گاه شبیل چه شد؟
 سانس را خا موش کردیم. وانمود کردیم که یک عده کا تکستر با استفاده از فرست وارد آنجا گردیده آن تلفات را وارد کرده اند حالا همه از حادثه فقط همیسن را میدانند.

آیا زار ب این حادثه را فرا موش خواهد کرد؟
 چه میتوانند بکنند؟ قانلبا فراد کرده اند.
 دلیلی هم در دست ندارند. اگر از طریق دیپلوما سبای هم اقدام کنند قضیه فراد دادن خانم ناکسو سبای خواهد شد. لاجرم این کار را میکنند شنبه ام زن را نزد شوهرش فرستاده ای.
 کریج باسر خود اشاره مثبت کرد و لوئیس ادامه داد:

فلپیا برای تو چه گفت؟
 زیا مهم نیست. کار پر سو ن چطور است؟

کم و بیش نا راحتی دارد. او را هم در شفاخانه بستر کردیم و او در حال زخم او آنقدر ناخوشتر است. اما فلپیا اعصابش بسیار نا راحت است به علاوه خیلی چیزها میداند. ازین جهت او را تحت نظر قرار داده ایم. دو سالیکا تربست روی او کار میکنند یکی از آنها سرما بتواست. عقیده دارند که وضعیت زوری بهتر خواهد شد اواز مدت ها است به بیمار روی خود مضطرب بود و شکنجه ها بیگانه از شبیل دید، زیادتر اعصاب او را در هم گرفته است.

اگر دیدن او برویم، تبسی ندارد؟
 - همان نمیکنم و هم فراموش مکن که آن سلاح را تو در اختیار او گذاشته بودی.
 کریج خا موش چیزی بر ای گفتن نداشت.

لوئیس سر فیه بی کرده عملوی خود را پاک ساخت و رویی چو می خود جا بجای شد و در آن حالت خیلی شبیه ما می یونس بود که همان لحظه از آب بیرون بریده باشد.

کریج همچنان منتظر بود. لوئیس دو باره بسخن در آمد:
 - سوئی من فکر میکنم این خانم ناکسو سبای را اگر نه بیتی خیلی بهتر خواهد شد. زیرا شوهرش روی او خیلی فکر میکند.
 - درست است خود زخم از من چنین خواهش کرده بود ولی آیا این کار درسی بوده میتواند؟
 سعایتو خیلی امیدوار است و از اینکته توبا او بوده ای راهی بنظر میرسد. اینرا که چه چیزی موجب این خشنودی شده

خدا میداند ولی در هر صورت کار را خیلی موفقانه به انجام رساندی و هر خصی را به حق مستحق شدی. آیا دو ماه کا فسی است؟
 - بخاطر اینکته دو باره برای قبول ماموریت آماده شده نمیتوانم؟
 او میس تبسم کنان از روی چو کسی خود بلند شده جواب داد:

گوش کن پسر. یکنفر دیگر هم برای دیدن تو در بیرون انتظار میکنند.
 این را گفته بسوی در حرکت کرد و آنرا کشود. در چوکات در سلینا با لباس سبزی که معلوم میشد تازه از زیر انگشتان ناکسو سبای دیور بیرون آمده، ایستاده بود. با پاکت های هدیه بیگانه در دست داشت. داخل شده نزدیک تخت خواب گر بیج آمده و در حاکتیکه روی او خم میشد و خسارش را بو سید. یک سگرت کیس طلا، یک بوتل کتیاک و چند سته گل همدا با می بود که سلینا روی میز کنار تخت او گذاشته است.

و گفت:
 سگرت کیس طلا از طرف پدرم تقدیم شده است.
 چند لحظه قبل توسط پیسیم با او تماس گرفتیم پیش از اندازه ممنون است. حرم بار دیگر زندگی عادی خود را از سر گرفته است.
 - تو هم اکنون میتوانی به کشور خود برگردی.

خیر، من تنها نمیتوانم به آنجا برگردم در زار ب هنوز دشمنان انتظار مرا می کشند.
 او میس داخل صحبت شد:
 - ترا باخواهیم میترستم.
 سلینا جواب داد:

خبر ممکن است پدرم اجازه ندهد سوار خواهم شویم (بعد نگاه می کرد به کریج انگنده) لازم است یکنفر محافظ با من همراه کنید.
 او میس خواست حرفی بزند و لسی سلینا خنده کنان حرف او را از روی زبانش گرفت و گفت:

در غیر آن از شما به پدرم شکایت خواهم کرد.
 مگر شما مسایل نیستید با ما دوست بمانید؟
 او میس که میدید لوئیس چقدر از این بخت لذت میبرد، برای اینکه زیاد سخت نگردد با لبچه تسلیم گفت:
 - معلوم میشوند در برابر شما نیا بند زیاد مقاومتر د.

کریج بسوی سلینا دیده چیزها می به عربی به او گفت. صداش خشک و جدی بود سلینا چشم هارا پایین انگنده دست هارا زاری سینه نهاد و با همان حال تعظیم کنان از اتاق بیرون رفت.
 او میس پرسید:
 - خدا یا چه خبر شده است؟ باز هم شروع به ترقی ریختن کرده ام ایشا چه معنی دارد؟

کریج در پاسخ او گفت:
 سلینا میخواست فوراً حرفت بگفت. در

هر حال یک دختر بیا بان است و در رنگ هایش خون جنگجوی زیاد او جریان دارد خیلی نمواست معذک به او توضیح دادیم همینکه حالش بهتر شود، حرکت خواهیم کرد من نمی خواهم او حالت خسته و فرسوده را بخاطر بسیار د لوئیس نخست عصی شد و رنگ صورتش چند بار عوض گردید ولی در آخر به خنده در آمده گفت:

میدانم، حق بجانب استی. می خواهم چند روز دیگر هم اینجا بمانم، چطور؟
 - خیر عزیزم، اینجا دیگر چه کسی باقی مانده است. تنها کمی کار دارم و می خواهم یکنفر را ملاقات کنم.

انومو بیل بزرگ جا گو آر خوش کنان توقف کرد.

کریج اوزان بیرون پریده شنا بان بداخل ایار همان خود رفت او دختری را بیاد آورده بود که در آنجا انتظار او را می کشید ولی بزودی سعی کرد آن خا طره را از حافظه اش بیرون کند. آن دختر مرده بود ولی این دختر زیبا که در دوه می او روی یک کوچ کمیده بود، جان داشت. کریج یک لحظه در مدخل در ایستاد و با لذت سرا پای زیبا و خیال انگیز او تماشا کرد. دختر خیلی خوشبخت و در اسی جلوه میکرد. با شنیدن صدای پای او گویا مطالعه کاغذهایی را که در دست داشت از یاد برد و با هیجان زیاد فریاد زد:
 - آه، توبو دی؟

شنب خوش عزیزم.
 بیا خنده کنان از جا بلند شد:
 - نمی خواستم این جا بمانم ولی این موضوع را که کلید را بیا بده کسی تسلیم کنم. نتوانستم حل کنم.
 بعد پیش آمده روی بروی کریج ایستاد و افزود:

همین اکنون لباسها هم جمع میکنم. در حالیکه با گفتن این جمله حتی یکسک و جب از جای خود حرکت نمیگردد، پرسید:
 آیا ماموریت هایت ادامه می یابد؟
 کریج پلاستری را که روی زخم کوچک چهره اش قرار داشت بهلا ایست بر داشته جواب داد:

خیر دیگر تمام شد لوئیس سعی کرد وظیفه رسانیدن یک دختر زابه کشورش بمن بسا رداما من ماندن پهلوی دلداری خود را ترجیح دادم.
 بیا به عمیق چشمان در خشان او - نگاه می کرد از سر خشنودی تبسمی بر لب آورد ولی باز هم گفت:
 - میخواهی همین لحظه مرخص شوم؟

کریج در خساره های او رامیا ندون دست گرفته در حالیکه لبان او را می جست بیخ کوشش ززمه کرد:
 - عزیزم، اگر اینجا بمانی مینجر تو ناراض خواهد شد؟
 بیا در حالیکه خود را خوبتر در آغوش اومی فشرد و چشمان خود را از فرط سعادت بسته بود نالید:
 - مینجر چه کسی بتوالدیا شد و بعد هم چلاتی خیلی احساساتی و لطیف مبادله شد.

کریج در پاسخ او گفت:
 سلینا میخواست فوراً حرفت بگفت. در

آینده بهتر برای قلب های مستعمل



آورنده و میزان بسیار گران تداوی بعد جراحی را که (یک صد هزار دلار برای مریش پیش بینی شده) ستجیده اند. که عموماً این مقدار پول توسط سهم گیری عامه به شفاخانه ها ویتیم های جراحی صوت میگیرد.

در نتیجه این اتفاقا دات واشتباهاات گسراف جراحی قلبی گسرسدیدی را طی نمود. که در سال ۱۹۶۹-۴۸ مریض در سال ۱۹۷۰-۱۶ مریض در سال ۱۹۷۱-۱۹ مریض و در سال ۱۹۷۲-۱۷ مریض تحت عمل جراحی پیوند قلبی قرار گرفتند. در سال ۱۹۷۳ فقط یک تیم جراحان ایالات متحده امریکا تحت رهنمای دکتر نارمن شوی در پوهنخی طبستانفورن در کلیفورنیا جراحی پیوند قلب را منلما دوام دادند. این تیم در طرف دو سال ماهانه یک

قلب و یاد قلب را پیوند میدادند. دکتر شوی در سال ۱۹۶۰ در پوهنتون منیسو تا کوشش زیادی بخرج داد تا پیوند قلب در جهان انکشاف نماید. یکی از شاگردانش که در پوهنتون منیسوتا درباره تحقیق میکرد دکتر کرستان برنارد تبعه افریقا ی جنو بی است که برای اولین بار بصورت عملی عمل پیوند قلب را روی یک انسان در کینا و نه به اجرای عمل گذاشت. مریض دکتر برنارد بعد از ۱۸ روز پرورد حیات گفت در سال ۱۹۶۷ مریض دومش برای بیشتر از ۱۹ ماه بعد از عمل جراحی زندگی نموده. وی که به اسم دکتر بلا بیرگ بود، بعد از عمل جراحی کتابی را که (دکتر برنارد و همکارانش برای دوام بقیه روزهای زندگی اش زحمت کشیده بودند) تشکر کرده به نشر سپرد.

مگر چه بار نارد بعد از عمل جراحی دیگر را انجام داد ولی مشکل اینست که اکثراً وجود مریضان قلب جدید را قبول نکرده. سبب خاتمه زندگی شان میگردد. عدم قبول بیولوژیکی مانع عمده پیوند قلب است. زیرا این موضوع بصورت مستقیم یا غیر مستقیم علامه است که مرتباً باعث ناکامی پیوند قلب و مرگ مریضان میگردد. مگر چه اکثران آموخته اند که میکائیزم عدم قبول را با قوی ترین ادو به فر و نشا نند. اما دستگاه مبحث مصونیت که قلب تعویض شده و ناحی حیات را مورد حمله قرار داده و از بین میبرد، همین دستگاهی است که به ویروس هسا و بکتیریا ها حمله میکنند. این دستگاه بین قلب مفید و مکرور های ناخوش آیند فرقی را قابل شده نمیتواند. همچنان عمل ادو به بالای عمل رد کردن نیز تاثیرات ناخوش آیندی دارد.

تیم دکتر شوی مبلغ ۲۵ میلیون دلار را برای یک پروگرام تحقیقاتی پنج ساله از طرف موسسه ملی قلب و شش امریکا جهت میتود های که از عکس العمل در مقابل قلب های نصب شده، بدون اخلال دستگاه دفا عسی مصونیت در مقابل حملات، جلو گیری کند دریافت نمودند. تیم دکتر شوی دوا را که بنام ای-تی-جی است در مقابل حملات که به قلب جدید وارد میگردد استعمال میکنند.

مگر چه آله دیگری که وقتاً فوقتاً عکس العمل عدم قبول قلب جدید را با نمونه های کوچک آن برداشته بتواند دارند. که بدین طریق فهمیده میشود آیا کدام عدم قبول صورت میگیرد یا نه! و در زمینه میتواند تدا بیسر بقیه در صفحه ۵۷

لویس پی رسل جراح ۴۸ ساله معلم صنایع هنری در مکتب متوسطه اندیانا پولیس اندیانا است که شش روز مگور یک شهر عمده تولیدی بوده دارای نفوس تقریباً ۷۵۰ هزار میباشد موقعیت آن در قسمت مرکز ایالات متحده امریکا است.

یکی از جمله فعالیت های لویس پی رسل اینست که در حدود (۱۵ تا ۱۰) بیانات مختلف در هر هفته در مکتب خود، اجتماعات و دیگر گروپ ها ایراد مینماید. و بدون تمایل خودش نامش در تاریخ طبابت درج گردیده است و دلیل آن این است که شخص مذکور تا تاریخ ۲۴ اگست ۱۹۷۳ اولین شخصی بود که با قلب بیگانه مدت بیشتر از ۵ سال زندگی مینمود که این عمل خودش یک تاثیر مفیدی روی تحقیقات صحنی وارد نموده است. حیات طولانی بینظیر رسل به جراحی پیوند قلب کمک زیادی نمود، تا بین دکتوران، مریضان و بقیه مردم عامه درین نوع جراحی هنوز هم جدید، اعتمادی خلق گردد. پیشرفت های تکنیکی که اکنون در ایالات متحده امریکا تحت تحقیق و مطالعه است برای بسیاری از مریضان قلبی امیدواری زیادی را در زنده ماندن و صحت یافتن دوباره به وجود آورده است. حتی بعضی از ناظرین پیشگو می میکنند که انتقال قلب انسان از وجود یک شخص که تازه به مریضی مصاب شده به سینه یک مریض دیگر، که برای بقای حیات خود، به آن ضرورت دارد ممکن است تاخیم دهه ۱۹۷۰ مانند انواع دیگر جراحی های امروزی، رواج پیدا کند. اولین

پیوند قلب انسان به انسان دیگر در سوم دسامبر ۱۹۶۷ صورت گرفت که بعد از تا اول جنوری سال ۱۹۷۴ مجموعاً ۲۲۷ مریض قلبی، قلب های جدیدی را دریافت نمودند. عملیات توسط تیم های مرکب از ۹۶ دکتر و ۲۱ مملکت جهان صورت گرفته است که از جمله ۷۳ تن از این مریضان تا هنوز هم حیات داشته و پانزده تن دیگر آن از دوتا سه سال بیشتر زندگی نه نمودند. و دو بر سه حصه از این جراحی هادر ایالات متحده امریکا صورت گرفت که رسل نیز از جمله آنها است. رسل نسبت مریضی قلبی که داشت توسط یک تیم جراحان در کالج طب ورجینیا معالجه گردید. چنانچه قلب یک پسر ۱۷ ساله را که در یک تصادم جان خود را از دست داده بود، بوی پیوند زد. رسل در آن وقت (۱۹۶۸) از جمله ۳۵ نفری بود که در دنیا تحت جراحی قلبی قرار گرفته بود.

که بعداً بسیاری از این جمله مریضان حتی نتوانستند بعد از جراحی قلب شفاخانه را ترک بگویند در همان جابعد از چند روز و یا هفته زندگی خود را از دست دادند. این جراحی های پیوند قلب در دنیا جلب توجه کرده بر علاوه تبلیغات وسیع در زمینه، طرف تحسین حلقه های بین المللی نیز قرار گرفتند که به همین منظور یکی از مبصرین صحسی سال (۱۹۶۸) در سال قلب نامیده است. اما عمده دیگر از مبصرین درین قسمت شک داشته ایشان متیقین نیستند که آیا جراحی پیوند قلب فقط تنها یک راه طولانی زجر کشیدن مریضان قلبیست و یا طریقه جدیدی که بر علاوه حفاظت ایشان به آینده بهتر نیز ایشانرا امیدوار سازد خواهد بود. ایشان به حیات معدودی از بسیاری مریضان اشاره کرده در دو نراحتی را که بعد از عمل جراحی به مریضان دست میدهد، یاد



دخوشحال خټک ادبی مرغلری

گلزارته راغله ختی گلکونی
دوخ شغلی بی ترلمر افزونی
پرڅه پری نده پرته له شر مه
ترهر هرگل شوی خولی بیرونی

گلزار ته راغله گلونه چونی
ترغلی نهدی لاله مخ روئی
چه گوته درومی له گلستانه
گل بی لمن نیسی لاله ستونی

شقه ستا وایه چاری اوتری دی
چه زوروری وایه بهتری دی
ترمرکه پوری سره نظرلری
زلمی باز ونه جوته کوتری دی

عشق چه پخیلو هوجونو سرشی
ترا باسینده لازوروشی
بلایی لری هر څه په مخ ووی
چه کالی بوتی په مخه ورشی

که بی بی جوته که لباسونه دی
که ښه بازونه که ښه آسونه دی
خوشحال زوږ شوی اوس داهوس مگره
دښو خوانانو داهوسونه دی

وروخی

دلرم لاشه بی ماته وی په زده کښی
چه بی نقش وی په زده ابروی داستا

ماچه خال دستا دورو خو په منځولید
نه بل همی رنگ امام شته نه محراب

کری ما رحمان په زور کښی نقش دمحرابوو
ستا ابرو یونقش دمحراب راخه یووږ
(رحمن بابا)

دفلک جام

که ساقی تلخه باده دریا بی شور کا
دفلک په جام به مست کله میخور کا
آراسته وی تل محفل دخنه رویو
زمانه به دگل جام څه رنگ نمکور کا
چه په لاس کښی بی تل چوب لکه شانهوی
بی افسونه به نیول دتور منگور کا
دلنگی گرم لکه گل په خندا اور که
کمی بل دصبا باد په خونه اورکا
چه په سړی سبز آسمان زری دستاروږی
عالمیت بی لکه شمع بیاسر تور کا
لکه گل کږی گران بار تردامنی
با ددی څه لکه غبار په کتف شورکا
چه امید پخپل صورت دوقا نشته
شیدا، خول دخان آشنا بانی خسورکا
(کاتلم شیدا)



ای شبنمه

ای شبنمه دلا له جام کښی سیماب بی
د غوئی پیا له کښی عطر د گلان بی
مستاهنداره کښی صفا نور او خلا شته
پر غښتاپه توره شپه کښی هم رسم رښانته
ته دگل په مخ خو لی دشرم ولسازی بی
هم دآب هم دآبرو سپیڅلی رازی بی
دشنبلی په تیره خو کله هسی ښکاری بی
لکه اوبکی وی بنو بانسلی ولاړ بی
هسی ښکاری دشینلو شین چمن کښی
پاولسی دازه شین بخل دیغلی تن کښی
ته صدف بی دسپین غاښ خوله دغوئی کښی
یسی دستوری گو شو اړه غور دسپو رمسی کی
ته دشبلی تورم کښی چوپ آب حیات بی
خو دورخسی پیا وږمه راز دمعات بی
دسپیمه وژرا لوزی آسمان تیره
ته په لمر مین بی څی دعشق جهان ته
ته چه والوزی دگل مخ شی بیسی آبه
غوئی وایه بیس پسر دی شی ایسیما به
ته روئی او ښکی دستور و دژا بیسی
درشته شپه زاری سیا بیا یسه خندا بیسی
ستا راڼی زما دنظم آب تلسا بی بی
هریو خاشکی دی په در گوهر حسابی
په گل پالی کښی فنا ته ښه اشراب بیسی
دهنراد شعر جهان کښی انقلاب بیسی
(فنا)

(حمید)

دزلفوبوی

دگلرخ دسوی مینی درد اوداغ
دغمونو په پرده نغبتی فراغ
چه په مخ دگلبدن ستر گی برانیری
غنچه نه کاسم کانه له دی دماغ
دای خفا نشو نما کاندی له مخه
یانری نری لومی څی له جراغ
چه نسیم بی دگلرخ لاس په گریوان کا
شر منده دگلو بوی پاخی له باغ
دختن دمشکو فن شورانه سپل
چه بی بوی دزلفو راغی تودماغ
ویر زهلی ناری کله په روغ زده شی
دبلبلو ناری مهغواړه له زاغ
دحمید په خیر بهورک سره صحراشی
خدای دی ورکه دجانته گری بی - راغ

پسر لنی مرغلری

له گلو ډک دی غرونه رغونه
زرگو سره گری پښی لاسونه
دسپینو زرو تختی ښکا ریوی
سری چه گوری ن آشارونه
.....
بهار گل داوږو غرو اورغونه
دشپنو پام شو خپلو ناروته
زرکه خان ولی بیاله مگرکه
هستی ختلی دغرو سرو ته
.....
صحرا په گلو څه ښه ښکار پری
گلان په ښکلو ښه ښکار پری
غرونه رغونه دگلو ډک دی
بلبل په باغ کښی هسی گریوی
.....
خمکه تمامه شنه بغلی ده
نوی بهار دی دکال خوانی ده
داوږ جهان چه بیرته خوان شوی
انځیره توله دپسرلی ده
څنکی پخپل مخ ایښی گلونه
ونو په غاړه گره امیلونه
دکال خوانی ده وطن سمسور دی
خوشاله گری زلمی اوچونه
(الفت)



کتاب فروش دیوانه

کوچه ها متعفن بود و بویی آزار دهنده و بدی هر سوبخش بود. یکبار متوجه شدم که این بوی بوی آشناست. چندین سال عقب رفتم. بازگشتم به کودکی ام. آنوقت ها روز های جمعه میرفتم گورستان کنار قبر پدر کلاسم ساغما مینشستیم و زار زار می گریستیم.

گورستان برون از شهر بود دو راه آن سلاح خانه بزرگی قرار داشت تا پستانها تعفن سلاح خانه تا فاصله های بسیار دور پخش میشد بوی گوشت گندیده و خون.

همه ما با دو انگشت بینی خود را محکم می گرفتیم. تعفن به آدم حالت استفراغ میداد. قدم های خود را تیز تر میکردیم. پا های من کوتاه کوتاه بود زود خسته میشدم نفس نفس میزدم میگرستم میگفتم. - مانده شدم.

یکی از آنانیکه با من میبودند بند دستم را محکم می گرفت مرا در پس خودش میکشید بند دستم درد می گرفت بی اراده میدویدم گاهی هم باهای کو تاهم در هوا معلق میماند مرا میبردند. یادم آمد که یکی از روز ها و وقتی از کنار سلاح خانه میگذشتیم

همانطور که با دو انگشت بینی ام را محکم گرفته بودم سرم را پیش کردم درون سلاح خانه را دیدم هر طرف

لکه های بزرگ و سیاه از خون های خشکیده بجا مانده بود اینجا و آنجا لکه های سرخ از خون تازه هم بود. گاو ها ، گوسفند ها شتر ها

بلا تکلیف استاده بودند و آرام آرام مژه میزدند. گردنهای شان را کج و راست میکردند اطراف شان را میدیدند در اطرافشان مردان نیرو مند و قوی با بازوان محکم و شانه های عریض

ایستاده بودند نگاه های شان حالت تهاجمی داشت لبها نشان چرب و سیاه بود مثل لبها سبها ایشان. به کمر های شان تیغهایی آویخته بودند که در روشنی آفتاب برق میزد. یکی

از آنان روی دو زانو نشسته بود و گو سپندی را حلال میکرد هنوز کارش تمام نشده بود که خون از گردن گو سپند فواره میزد. آنان بینی شان را نبسته بودند با همان تعفن خو گرفته بردند. بعد ها همین آدمها و سلاح خانه و گو سپندان را شب های زیاد در خواب میدیدم و از خواب می پریدم.

- بینی ات را چرا محکم گرفته ای؟
صدای کتاب فروش بخوشم آورد. ما هنوز راه می پیمودیم و بند دستم در بین انگشتانم نش بود. گفتم.

- این تعفن ترا نمی آزرده؟
- نی
برسیدم:
- این بوی چیست؟
بسیار خونسرد گفتم.

- گوشت گندیده و خون.
این نزدیکی ها سلاح خانه بی است؟

- نی
سروش را بلند کرد با انگشتش سوی پنجره ها اشاره کرد باز بسیار خونسرد گفتم:

- بو از آنجا ها می آید.
توس مرا فرا گرفته بود آدمها را میدیدم که از پنجره های سرک میکشند.
از کتابفروش پرسیدم:
- تو با من چه کار داری.
- بانو گپ میزنم.

از خود پرسیدم بامن چه گپ میزنند اما به او دیگر چیزی نگفتم. بهمیدان کو چکی رسیدی... کتابفروش دستم را کشید و گفت:
- بنشین.
نشستم او هم نشست و بدون هیچ مقدمه گفت:

- همه کتابها یم را تو بخور.
با ناباوری به او نگرستم.
- نی نی من نمی خرم.
خشمگین شد و پرسید:
- چرا؟

- من آنقدر پول ندارم گردنش را کج کرد:
- به تو ارزان میدهم.
- من هیچ پول ندارم.
- همه کتابها را به تو مفت میدهم.

گیج شده بودم گفتم:
- من جا ندارم کتابها را بگذارم.
- اما آنها را بگیر.
- نی نمیگیرم.
ملتمسانه گفتم:
- ببین آنها را بگیر.
- نمیگیرم.
باز گردنش را کج کرد گفتم:
- آنها را بگیر.

آوازش را آهسته کرد مثل اینکه در گوشم میگوید ادامه داد:
- آنها را بگیر باز مثل دیگران

برو در آخر آن کوچه ها آنها را پاره کن مجاله کن و دور انداز خو اما به من بگو: «کتابها را میگیرم» بگو.
من ساکت بودم لبانم به هم چسبیده بود. کتاب فروش فریاد زد:

- بگو
همانطور ساکت و بی حرکت او را نگاه میکردم. باز بند دستم را در بین انگشتانم محکم فشرد. خیالم آمد بند دستم شکست از بند بخود پیچیدم. کتاب فروش بند دستم را بیشتر فشرد و گفت:

- از پشت من تکرار کن «کتابها را میگیرم».
از پشتش تکرار کردم.
- کتابها را میگیرم.

آوازم بنظرم بسیار زیر و خفه آمد. دستم را رها کرد. بند دستم درد میکرد انگشتانم از اختیارم بیرون شده بود. به پشت دستم دیدم رگها یش بر جسته و کبود شده بود.

- خو کتابها را میگیری ها؟
از من خوشی شدی یک لبخندی بزنی گیج شده بودم ارتباط این پرسش ها را بهم نمی یافتم رقرق او را میدیدم ، تمام کتابهایی که در دکانش دیده بودم و منظم در قفسه ها چیده شده بود زیر نظرم تاو با لا میرفت عنوان های کتابها زیر نظرم بزرگ و بزرگتر میشد. تکرار کرد:

گفت:

- يك لبخند بزنی ببین بزنی.
من مثل همه مردم شهر لبخند
نداشتم لبها یم بهم چسپیده بود.
خشمگین باز بند دستم را گرفت
و شروع کرد به فشردن و گفت:
- گفتم لبخند بزنی.
چطور لبخند بزنی؟

- اینطور.

به او خیره شده بودم حالت
دهانش به هیچ لبخند شباهت
نداشت. او هم لبخند زدن یادنداشد
من مثل اینکه سنگ شده بودم
لبانم بهم چسپیده بود آرام آرام مزه
میزدم و او را میدیدم. کتا بفروش
خشمگین تر شده بود. لبانش می
لرزید. رگ های گردنش برجسته
و کبود شده بود چین های پیشانی
و دور چشمانش عمیق تر شده بود
نفس نفس میزد. انگشتش را به
علامت نهید بلند کرد باخشم فریادزد

- اگر لبخند نزنی حلالیت میکنم

مثل يك مرغ

انعکاس صدایش دو باره بگو شدم
آمد.

- اگر لبخند نزنی حلالیت میکنم
مثل يك مرغ.

روی دو زانو نشسته بود قصاب
سلاح خانه یادم آمد. نمیدانم چرا
از هیچ نترسیدم با چشمان خالی
او را می نگریستم اما لبانم را از هم
دور کرده نمیتوانستم. کتابفروشی
خیره خیره به من میدید خشمگین تر
شد یکبار با سرعت حرکتی کرد
با دو دستش موهایم را کشید

سرم تکان خورد موهایم در هوا
چرخید زد و دو باره روی شانه هایم
لغزید پوست سرم را سو زش
گرفت.

- لبخند بزنی.

دندانهایم بهم قفل شده بود
لبانم بهم چسپیده بود بی حرکت
او را میدیدم مثل اینکه سنگ شده
بودم. لبانش به شدت لرزید ن
گرفت دور چشمانش سرخ شد
رگهای کوچک چشمانش هم سرخ
شد نفس هایش فشرده شد صدای
هیکرد یکبار جهید و پنجه هایش را
در گردنم حلقه کرد همانطور که
گلویم را میفشرد نعره زد.

- لبخند بزنی... لبخند بزنی.

دهانش را بیش از حد باز کرده
بود هر دو رشته دندانهایش تا آخر
دیده میشد زبان سرخ رنگش پهن
شده بود. تکرار کرد.

- لبخند بزنی... بزنی... بزنی..

من به درون دهنش به حلقش به
ساختن پیچیده و سرخ رنگ
حلقومش میدیدم ساختمان پیچیده
و سرخ رنگ
مرتعش بود. حلقه پنجه هایش در
گلویم تنگ و تنگ تر میشد
انگشتانش استخوان گردنم را به
سختی می آزد نفسم بند شده بود
دو دستم بدو طرفم افتاده بود مثل
اینکه سنگ شده بود. نمیتوانستم
دستم را به تنش بزنی از او بدم
آمده بود رقرق به ساختمان پیچیده
وسرخ رنگ حلقومش میدیدم که
مرتعش بود. فریاد میزد.

- لبخند بزنی.. بزنی..

حلقه انگشتانش بسیار تنگ شد
لکه های سیاهی پیشی چشمم
رقصیدن گرفت... بعد لکه های
درخشان. خیالم آمد که آدمهای پشت
پنجره ها هم به گلوی هم افتاده اند
و به یکدیگر شان نعره میزنند.

- لبخند بزنی.. بزنی..

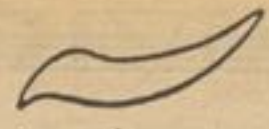
لکه های سیاه و درخشان پیش
چشمم بزرگتر شد دیگر چیزی
ندیدم خیالم آمد از دورها صدای
خفه میشنوم.

ب... بزنی... بزنی... بزنی...

ب... بزنی... بزنی...

(پایان)





بهار اردو

درخت غنچه بر آورد و بلبدان مستند

زیر نظر : گل محمد ادیب

ای عشق!

چه چیزی وز گدا مین جایی ای عشق
 که هر جا مایه بی غوغایی ای عشق
 کتاب افتخار است بشیر و ا
 بهین سر لوحه زیبا بی ای عشق
 اگر جان فی المثل مملغانه باشد
 تو از خوشبو ترین گلها بی ای عشق
 و گو دل سا غری باشد پر از می
 تو در آن نشئه صیابی ای عشق
 همی در گسوت زیبا میبتسا ب
 زمین را روشنی افزا بی ای عشق
 همی چشمک زنان در شکل اختر
 دل از پیرو جوان بر بایی ای عشق
 همی اندر لباس سبزه و گل
 طراز دا من صحرای بی ای عشق
 همی در جلوه گاه سرو قدان
 خرام قامت رعنا بی ای عشق
 همی در گوش اهل ذوق و مستی
 نوای بلبل سید ای ای عشق
 همی در دیند آتش نگاهان
 نگاه دلکش و گبرایی ای عشق
 یکی دریاست روح آد میزاد
 توجون گو هر در آن دریایی ای عشق
 ره آورد نفس اهل بیت
 ز سیر عالم بالا بی ای عشق
 جهان بی تست و حشتر ای و تاریک
 مگر مهر جهان آرا بی ای عشق
 بشیرت را به سوزی آشنا ساز
 و ایکن سوزهر معنای ای عشق
 بسو زان مرغ جانش را پر و بال
 که تاب شعله سینا بی ای عشق
 از علی اصغر بشیر)

دل بی پیر

فصل گل شد، چیست ای در دی کشان تد پیر ما ؟
 صید صحرای جنون نشد عقل دا منگیر ما
 سبزه هابوی جنون دارد به صحرای بهار
 عا قلا ن افکری به عقل پای دوزنجیر ما
 در بیابان وارث مجنون سر گردان منسم
 کی گننا عقل گیر د گردن نخجیر ما
 سبزه میروید بصحرا تا مرا بسترشو د
 لاله میروید بداما ن از پیسی تا تیر ما
 پای کو بان میروم تادامن دشت جنون
 چاره دیگر ندارد این دل پیسی پیر ما
 سا قیا جام نشاط از کف منه گامد بهار
 غصه مستی مخور کز می بود اکسیر ما
 جام در گردش آور غصه د نیا مغور
 سا قی روز ازل تاجون کند تقدیر ما
 من جنون پر ورده عشقم متر سام زمی
 بی نگا هی کافر آیین کی توان تسخیر ما
 گر بسر غلتیده مینا پیش ساغردم مزین
 مستی مینا و ساغور نیست جز تصویبیر ما
 در بهار توبه سوز عشق اگر د قسم دست
 در ازل با عشق شد خاک و گل و تعمیر ما
 همتی ای چشم ما قی نشا سر شار بخشش
 وز نگا هی خانه ویران معنی در تعمیر ما
 از سر شار روشنی)

بی نشان

باز زیب فر آمده فصل گل و فاخته
 لاله بدشت ود من شعله ای افروخته
 مرغ سحر میزند زخمه بر گهای من
 عمر ز کف رفته را باز بیاد آورد
 کیستم اندر جهان ، گمشده ، بی نشان
 بادیه بیمای رنج خسته دشت سراب
 عالم نا دیده را دیده و لب دوخته
 برق گشته سوخته خر من بر هیز را
 صید ز خود بیخبر گشته ام و در بیم
 دام زمین در کمین ، تیغ زمان آخته

از : پروانه پاک

کو کب بخت

کو کبی دیدم به پهنای خیال
 همچو امید دل، از من دور بسود
 پاک گو هر، خو شکل و پر نور بود
 بافره، بی آهو و غرق جلال
 عشوہ سر داد مرا پیوسته ساخت
 دیده ام بو سید و سوی دل دو یسد
 کرد باد یاس شد در دل پد ید
 شمع امید مرا خاموش ساخت
 دیده شد بی نور و دل بی آرزو
 درس من کرد سو دا آشیان
 باغ دل پر گشت از خارز یان
 گشت گلهای خرد بی رنگ و بسو
 مشعل بی نور دل شد محو دود
 شیشه شفاف چشم شد گد ر
 غیر او هام نیا مد در نظر
 دل به پهنای خیال ره نسود
 دیدم ، آن کوکب پس آنجا برده بخت
 در دلم کا وز د شرا ر نیستی
 گفتم : ای محتاله کوکب چیستی ؟
 گفت : او م بوج تو یعنی که بخت !
 از : «البام»

درخت یاد

ای تک درخت سبز !
 در سینه چمن
 خاموش و بی فغان
 جزمت با سمان
 در آسمان ، خاطر ها را کنی نثار
 ماند بروز غار تانقش جاو دان
 چون چشم اختران
 بارتک آسمان
 تابیده ماه من
 در سایه های تو
 پاشید شاها
 در صبح بخت من
 چون شاخ ارغوان
 در چشم من فتاد
 با خنده های گرم
 باحر فهای عشق
 در آبگیر دل، آورد مو جها
 آن موج های سرکش و سوز آفرین او
 شد نافرار تر
 در قلمز دلم
 پرواز کرد مرغ هوس ریز سا ابا
 باز آمدم بیای نوای تکدرخت عشق
 تا بازار تو بگیرم آن یادگار ها
 در سایه تو چشم ز گردون فکنده ام
 از : (دکتور سپیل)

جام هوس

یاد آن شب در کنار جوی بار
 روی فر ش سبزه و در بزم مساه
 می نهادم سر بروی سینه ات
 می شکتم سا غر شرم و گننا ساه
 ماه از لای در ختان نمی گشت
 دست بر او ج مویت می گشید
 عشق تو رنگ از رخس بر چیده بود
 ببری با بو ست بیایت می تیسید
 نیم شب در سایه ابر سیا ه
 ماه و کوکب راز ما را می شنود
 آنها مستانه اندر گوش سنگت
 نغمه عشق و هوس را می سرود
 مست از جام هوس تا با مساد
 سر بداما نت نیا دم بیخبر
 چشم بکشو دم که بوسم سا غر ت
 زهر بی پاک کرد آنجا گز ر
 از بخت

قدیری هنرمندی کلو له و شوخ طبع



قدیری در درام عاطفه

بازی اودر (عاطفه) پراز موفقیت بود و این موفقیت در زندگی اداری او تغییر فاحشی را ابار آورد.

...

دوسیرات بزرگ که برای قدیری باقی مانده

چیست ...؟

...

قدیری را در افغان ننداری دیدم، البته قبلاً او را در دیوهم دیده بودم و اگر راستی عرض کنیم بار اول او را هنگام بازی در کمیدی «بابرهنه در پارک» دیده بودم. آدمیست میانه

قد، گلوله با موهای کم و نیمه سپید و چهره گرد گاهی کلاهی بیک دار هم بسرمیکند، آدم وقتی طرفش می بیند لازم نیست او بگو یسد من هنرمندی هستم برای ایفای نقش های کمیدی، زیرا قدوقیافه اش هم به کمیدین عارفته است.

ازش پرسیدم: چه وقت هنرمند شدن را آغاز کردی ...؟ قدیری از جایش بلند شد. ابتدا ترسیدم، خیال کردم حرف من بالا یس بدخورده و میخواهد مخلص خبر نگار کم جان و جثه

زوندون را از پنجره منزل دوم کابل ننداری به کمپ نساجی بر تاپ کند اما دیدم لبخندی بلب دارد، نزدیک آمد و کنارم نشست و نگاه گفت: - بیاد گل من از سیزده سالگی به هنر شوق داشتم ... اما میدانی چه شد ...؟

- تعصبات فامیلی مانع آن میشد تا استعداد خود را بکار اندازم ولی بالاخره ده سال قبل برای اولین دفعه در بیدار ننداری هنرنمایی کردم ...

من و قدیری هر دو چندشوپ جای راقورت داده دوباره صحبت ما را ادامه دادیم، گفتم: - بعد چه شد ...؟

- بعد در سال ۴۹ کورس آرت و دراماتیک

را در لغافت و هنر تمام کردم.

گفتم:

- خوب گردی ...

او گفت:

من در درام «عاطفه» بصورت حق الزحمه یی بازی نمودم گفته میتوانم که بهترین خاطره حیاتم همان شب اول بازی در درام عاطفه است، زیرا

من جدا مورد تشویق قرار گرفتم حتی مقامات افغان ننداری موافقه نمودند که من و نظیفه رسمی خود را در افغانستان بانک ترک گفته بصورت رسمی شامل کار در افغان ننداری شوم، البته امتیازاتی هم برای من قایل شدند.

قدیری از زندگی خصوصی خود هم صحبت کرد و گفت:

من ازدواج کرده ام دو پسر یکی سه ساله و دیگری یک ساله دارم در زندگی خانوادگی نهایت خوشبخت هستم خانم هم کار رسمی دارد، من سی و هفت سال دارم.

سؤالی موهای تان کمی سپید شده، قدیری می خندد و میگوید:

از پدر برای من خانه، موتر، پول یا چیز دیگری میراث نماند، صرف سپیدی زودرس و ورزش و به میراث ماند.

فرقی نمیکند به اینصورت بدون مکیا ز میتوانی نقش آدم های چول و پنج ساله را بازی کنید او هم می خندد و افسانه می کند:

سازینکه بصورت کلی وارد کسار هنری شده ام خوشحالم و میخواهم تا آخر عمر در خدمت هنر باشم قدیری که خوش دارد همیشه نقش های کمیدی را بازی کنید در درام های «بابرهنه در پارک» و «عاطفه» خوب درخشیده است.

پرسیدم:

سدر اولین داستانی که بازی کردی (البته در رادیو) کدام است؟

اسم داستان را بخاطر ندارم، فکر میکنم از داستان های جلال نورانی بود، همکاری من با رادیو فعلاً هم دوام دارد.

صحبت را با قدیری خاتمه بخشید دستش را فشردم و تعمیر کابل ننداری را ترک گفتم ...



دهار مندان خار سمان

سوفیا لورن در فیشن شوی پاریس

اخیرا سوفیا لورن ستاره تنازاینا لوی در یک فیشن شوی که در



پاریس بر گزار گردید با ما درش به دیدار تازه ترین مود های سال ۱۹۷۴ می رود بی خیراز اینکه باید ۲۰۵ هزار فرانک برای خریداری لباسیکه زیبایی خیره کننده داشت بردارد اولیاس را میخورد، جالب تو چه اینکه برای حاضرین خود سوفیا لگوی خوبی بود تا سایر مانکن ها درین فیشن شو.

جان واین مرد شکست ناپذیر
جان وین هنر پیشه مشهور سینمای هالیوود اخیرا تصمیم گرفته قرار داد های هنری اش را با کمپنی های فیلم برداری تجدید نماید. این خبر گرچه کاملا واضح نیست ولی سرو صدای زیادی را ایجاد کرده است. زیرا جان واین که مبتلا بر مرض سرطان است معلوم میشود در مبارزه باین مرض فایز آمده است و نیروی آنرا دارد تا به کارش ادامه دهد.



آخرین فلمی که بر تن ولیز با هم بازی میکنند (هرگز بهاری نداریم) نام دارد، لیز و برتن هم اکنون مصروف اگلاشتا لندن تعطیل هستند ژوندون

سببول سکس

جولی ایگ که سمبول سکس لقب یافته از ستاره های مشهور هالیوود است او عقیده دارد که زیبایی یک زن در صحت و سلامت جسمی اوست و سلامتی وجود بستگی بکار و فعالیت دارد. او اوقات بیکاری اش را به پیاده گردی می پردازد. جولی میگوید هیچ زنی نمی تواند بدن عریانش را در مقابل کمره عکاسی قرار دهد و با اینکه در مقابل چشم دیگران بدون اندامش عریان شده بود. مگر هنگامیکه احساس کند اندامش برای دیگران و بخصوص مردان خواه سنتی است.



قتل عام در روم

یک گروه گشتی از پولیس المان در کوچه بی از روم مورد حمله پارتیزانها ایستا لیاثی قرار میگرفتند و نیم از آنها کشته میشوند. قومانبان کاپلر (ریچارد برتن) مامور میشود تا در زمینه رسیدگی کند. کاپلر افسر بیرخم نازی با وجودی میانجیگری باب به تعداد ۳۳۵ نفر را قتل عام میکند.

را برات کاتز بر مبنای این واقعه کتابی نوشته است که اخیرا قلمی از آن بنام (قتل عام در روم) ساخته شده است. قتل عام در روم را را کار لو پونتی تهیه کرده است.

از: محمد ناصر «نصیب»

تمنا

بهار لاله افروزت مبارک
اداو حسن فیروزت
نزاکت آفرین بر ماهر و یان
بخوبان غمزه آموزت مبارک

• • •

بهاران نگهت از روی تو دارم
بنفشه عطر گیسوی تو دارم
نظر انداز پسر کیف غزالان
نشان از چشم جا دوی تو دارم

• • •

بنازم جلوهای شوخ و شنگت
ظرافت های مقبول و قشنگت
عطوفت از تو دارم چشم ، اما
ندارم تاب استغنا و جنگت

• • •

بآزادم مکن اصرار ، چندان
بمن کم الفت و یا غیر خندان
نسا زدگر و فایت دستگیری

• • •

چو مجنون سر برارم در بیابان

• • •

به عشقت زنده می باشم دل آرام
لباس ما کسی ات زیب اندام
مه نازی! کمی بشنو، نیازم
تجمل تا کجا ای شوخ گلغام

محمد عمر وفا

از وحیدالله ، رحیمی

داغ تمنا

دیشب نظرم برخ زیبای توافتاد
تاچشم نظرباز من افتاد بهخالت
آندم که بدیدم بهچمن روی چوماهت

شوقم بدل زار زسیمای تو افتاد در بزم حریفان نکشم منت ساقی
تادیده به آن نورگس شهلائی توافتاد از اول شب تا به سحر محوتو بودم
دل ناله کنان رفته و در پای توافتاد

صدشور و نوا از دل شیدا شده برخوایست تا دورکم زلف سمن سای توافتاد
هر چند وفایت نبودای گل زیبا آوازه به شهر از رخ زیبای توافتاد

صنعت در هنرستان

(راز دل)

ایکه يك عمر زعشق من وتو می

گذرد

تو هنوز در پی عشق و هوس زود

گذری

بتو روزها گفتم بتو ماهها

گفتم

بتو سالها گفتم

دست بر دار ز من

نه من آنم که تو میننداری

نه تو آنی که دلم میخواهد

بگذر از من که مباد روزی

سخت از کرده پشیمان شوی

دور بگریز و فرا موشم کن

که مرا نیست ز تو امیدی

راه من راه وفا و راستیست

راه تو با لهوس و گنه است

فرستنده : نریمان - ن

شب بهار

بوی بهار بمشام میرسد اولین گلها خفته سر از خاک بیرون کرده اند .

میان ابرها فریاد پرند گانی که از سفر زمستانی بازگشته اند بگوش میرسد .

دلم میخواهد از خوشحالی فریاد بزنم ، دلم میخواهد بی اختیار گریه کنم . راستی آیا آنچه میبینم راست است ؟ آیا ممکن است رویای کهن در دل شب ناگهان تحقق یافته باشد ؟ ماه و اختران در آسمان لبخند میزنند و میگویند ، آری ! گلهای سرخ زمزمه کنان و بلبل سحری فریاد زنان تکرار میکنند « که آخر امشب بهار آمده است » .

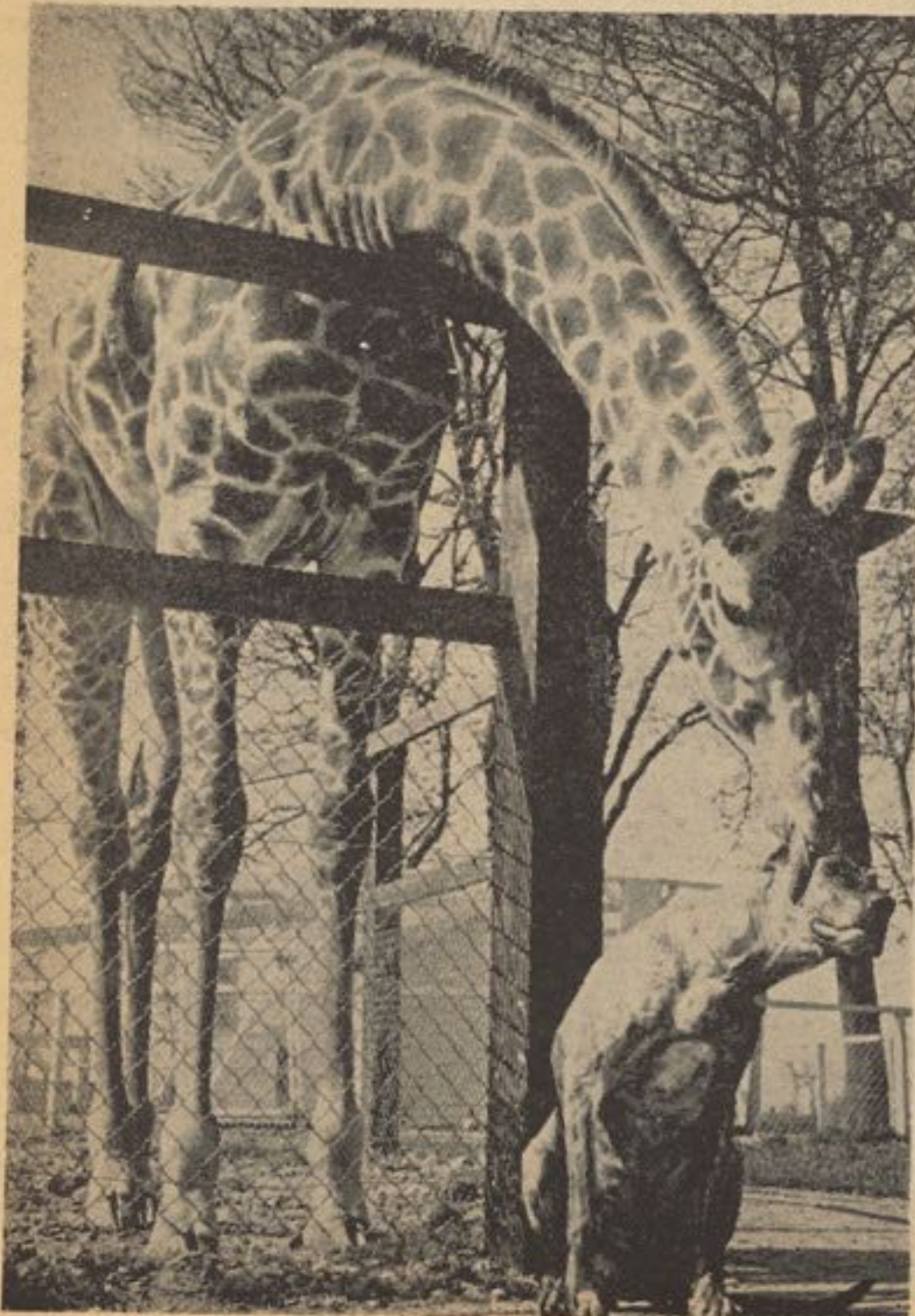
خورشید زیبا تر از همیشه می درخشد . گلها همه جا سر از خاک بدر کرده اند . روزها یکی پس از دیگری دلپذیر تر و فرحبخش ترند

حتی هوایی شامگهان نیز از عطر گل آکنده است . گویی از آسمان که زادگاه روزهای درخشان است همراه روشنائی روز خرمن گل به زمین میریزد . در آخر مگر نه در گردش فصول ، بهار فرحبخش فرا رسیده است ؟

بت نازک مزاج و تند خویم
بیا نیمی نگاهی کن بسویم
من مسکین تکلیف آرزو دن
سرت گردم پذیر این آرزویم

• • •

برخ گل ، در بیان چون عندی بی
چه خوش ترکیب و زیبا دلفریبی
ز بس ناز آفرینی و ز تافل
غم دل ، آفت جان « نصیبی »



په شوروی اتحاد کښې د تياترونو خرنگوالی

اوس په شوروی اتحاد کښې (۵۳۵) حرفه ای تياترونه سره د دایمی ترو بونو شته چه لوبغاړی پرامونه اوپه ۴۵ ژبو دصحنی په مخ تمثیلوی .

دلته هر تياتر د ننداری لپاره خانته یو ثابت او ټاکلی ځای لری . پدی هیواد کښې هرکال (۱۱۴) میلونه خلک تياتر گوری . دلته د تلو یزیون پر مختگ دتياترونو دنداره کوونکو دشمبر په کمولو کښې کوم تاثیر ندی راوستلی . مهلا د ۱۹۶۰ څخه د ۱۹۷۰ کال پوری دتياتر په ننداره کوونکو کی لس ملیونه نفره زیاتوا لی راغلی دی .

پدی هیواد کی ۱۴۴ دماشومانو اوځوانانو خاص تياترونه جوړ شوی دی . دلته اوس په نظرکی دی چه په پنځه کلنه جاری دوره کی (۱۹۷۵-۱۹۷۱) ۴۹ نور تياترونه دماشومانو لپاره نوی جوړ شی .

په شوروی اتحاد کښې خاص د ماشومانو لپاره هم موزیکال تياترونه وجود لری چه په مسکو کښې واقع شوی دی . دلته دماشومانو لپاره کمیدپانی او ایرگانی درس دعلی فدراسیون دهنرمندی ناتالیاساکس تر نظر لاندی اجرا کیری . دلته تياتر داتو میاشتنو په موده کی دیو ملیون څخه زیات ماشومان ننداره کوونکی درلوده .

د مسکو اکادمیک هنری و تياتر په شوروی اتحاد کښې اولنی تياتردی چه خپل هنر مندان یی په ۱۹۲۲ کال کی باندينو هیوادو ته واستول

ملتونو دهنر زده کوونکی دی . په شوروی اتحاد کښې دتياتر دري ډوله موزیمونه اوجود لری چه دایي دتياترونو په څنگ کښې (لکه په مسکو کی دگورکی په نامه هنری (اکادیمک تياتر دی) اوشل موزیمه دزرو خاطراتو دیادونی په نوم دی چه دایو وخت دغوره هنری څیرو کورونه وه . چه اوس په موزیم بدل شوی دی . ددی موزیمو اود دوی د کتابخانو کتنه په رایگان ډول سره ده . دمسکو د سینمایي هنرمندانو تياتر فقط په داسی اشخا صو پوری اړه لری چه دسینما لوبغاړی دی . دایوازنی تياتر ددرام ددنیا دی چه

تول هنر مندان یی سینمایي لو بغاړی اوستوری دی . دا اوس د ۲۶۰ سینمایي لوبغاړی او هنر مندان لری .

سره لدی په شوروی اتحاد کی دوه زره شوقی او امانتوری ملی تياترونه هم شته .

چه ددغی ډلی څخه خانته اوه سوه تياترونه چه د شوروی اتحاد په فدراسیون کښې فعالیت کوی په یوه کال کښې د پنخلس زرو څخه زیاتی ننداری دستیچ په مخ خلکو ته ښی .



ژوندون



داستان دردگوش

سوزه از: ابوالمعالی بیدل
سناریو از: شرف رشیدوف
و. ویتکوویچ

صدای گرفته و غمگین تقاره از دور دستها
بگوش میرسد .
شب است . انبوه ستارگان در آسمان
چشمک میزنند ... شعله ضعیف آتش دریاغ
میدرخشد .

بهونادچی پیر با نوا سه خود در کنار آتش
نشسته است . پیرمرد با کلمات بریده بریده
حرف میزند . قصه میگوید:
... او فرمانروایی پس دهشت انگیز بوده
حتی روزی نسبت به سایه خویش بد گمان
گردیده و دستور داده است تا سر سایه اش
را قطع نمایند . میگویند از آنروز تا کنون سایه
زی بدون سر در جهان ، آواره میگردد ...
پسروک بدقت گوش نهاده است . از عقب ،
در پشت خیره ستارگان ، گلها بنظر میرسند .
شجی سپید رنگ در بین گلها حرکت میکند .
اما پسروک آنرا نمیبیند . بهونادچی قصه خود
را دوام میدهد :

... بدین سان سر انجام فرمانروا در
آستانه مرگ گام نهاده و سنگهای لحد او را
در آغوش خویش گرفته اند .
اما سایه اش نتوانسته بدون سر ، داخل
قبر گردد . میگویند که سایه آن فرمانروای
وحشی تا کنون هم در گوشه و کنار جهان
آواره میگردد و سر خورزا میجوید ...
بهونادچی پیر لحظه ای خاموش میماند و
صدای محزون تقاره که از دور دستها به
گوش میرسد دقیق میشود و آهی از دل بیرون
میکشد :

... آه ، ای دقایقی که بمرز نیستی نزدیک
میشوید ، ای افسانه هایی که در حال فرو
ریختنید وای روز هایی که بسرعت میگذرید
ورنه دیار نا بودی می پیمایید و حتی اثری
هم از شما بجا نخواهد ماند ! ...
پسروک حیرت زده چشمان خود را باز میکند
و در حالیکه بگوشه ای چشم میدوزد ناگهان
فریاد میکند .
شجی که در میان بته های گل برنگش
سپید جلب نظر میکند . نزدیک میرسد .
... کامدی؟

... پیرمرد دهشت زده از جا بر میخیزد .
... مان ، فقط خود اوست - پسروک
از جا بر میخیزد و پادمان باز از تعجب خیره
خیره سوی او می بیند .

کامدی ترسان و لرزان میگوید :
... مرا از اینجا بیرون بکشید!
پیرمرد بدقت سوی او چشم میدوزد :
... مگر چه واقع شده است ؟ چشمانت ...
... او را با خود بردند .. - کامدی اینرا
میگوید و عقده گلویش بشدت میترکد . مودن
را بسوی بردند ، و از سوی دیگر روز روشن
در نظرم شب تار گردید . مرا از اینجا بیرون
بکشید ! تا باری او را ببینم و از اینکه یادین
وی قلبم چه حالی دارد ، چیزی برایش بگویم
سوگند یاد میکنم که تا دمیدن صبح برخواهم
گشت ، پدر جان ، مرا از اینجا بیرون کنیدا
بهونادچی با بزرگواری میگوید :

شماره ۳

تا اینجا داستان

مودن جوان زیبای هنرمند بادین تصویر کامدی رقاصه ز زیبای سرای عاشق ببقرار او
میگردد و در سراغ او راه سرز مین دور دست ناشناخته را در پیش میگیرد و سر انجام
پس از عبور از مرز زین - سرزمین ارباب انواع به پایتخت فرمانروای هند میرسد و بیاری
بهونادچی باغبان و محمد محسن فانی نقاشی شاعر موفق میشود در سرای باریابد و در
محضر فرمانروا و مهمانانی که از هفت اقلیم دعوت شده اند با تنبور سحر آمیز بسراید
و هنر نمایشی کند .

ماجرای عشق در پرده نیمه اند و مودن گلگون گرانمای مرجانی را که فرمانروای
می بخشد ، در پای کامدی می افکند و آتش خشم و حسادت فر ما نروا را برمی انگیزد
به شهنه ها دستور داد میشود تا او را بجزم این گستاخی و جسارت از مرز مملکت
بیرون بکشند و در بیابانی بر آب و علف هایش سازند . ..

... آیا تو سخنان ما را شنیدی ؟
طوطی با یک چشم سوی فرمانروا می نگرد
اما جوانی نمیدهد .
... چرا جواب نمیدی ؟ - و باز هر خندی
ادامه میدهد - خوب ، مرغ احق ، همینطور
بخاموشی ادامه بده !
صدای تقاره که در فواصل دور نواخته
میشود ، اندک اندک بگوش میرسد ...
مودن را از شهر بیرون میبرند . راه در
کنار دریا امتداد دارد . درختان انبوه پریبرگی
که بر ساحل دریا قرار دارند ، در روشنایی
شب بر آب سایه افکنده اند . محافظی که در
جلو حرکت مینماید ، بر تقاره مینوازد . مودن
همچنان راه می پیماید و هر لحظه به عقب نظر
می افکند .

کامدی و پسروک از پی رهروان وادی اندوه
و فرات میروند . موهای رقاصه پریشانست .
او بی اختیار فریاد میکشد :
... مودن ! ..

جوان نیز با شنیدن صدای او با تمام نیرو
فریاد میکند :
... کامدی ! - و خود را بسوی اومی افکند . اما
شحنه ها او را سخت میگیرند و بیگنظرف
تبله اش میکنند . آنها به کامدی نیز اجازه
نمیدهند به مودن نزدیک شود . کامدی در حالیکه
قطرات اشک از چشمانش سرازیر میشوند ،
به امیر یکه سر کرده شهنه ها سرت ، از راه
عذر و التماس روی می آورد :

... خداوند یار و مددگارت باشد و به آرزوی
که در دل داری برساند ، از زندگی جز رمقی
برایم باقی نمانده است . آرزو منم این
آخرین شب زندگیم را امتداد دهید و مودن را
تا دیدن صبح بامن بگذارید ! خواهش منم این
التماس را رد نکنید .

امیر یکه چشم نگاه معنی داری بسوی
کامدی می افکند :
... سخنانت بطلا میماند . اما ازین حرفهای
خشک در دست من چه باقی خواهد ماند ؟
کامدی با صدای مرتعش میگوید :
... از شما خواهش میکنم تا مدتی تبعید

را به تاخیر افکنید و پاس باقیمانده شب را
بما ببخشید ...
مرا بامودن تنها بگذارید ... خدا بشما
نیکی نصیب کند ...

امیر یکه چشم میگوید مقصد خود را واضحتر
افاده نماید :
... توهم چیزی برای ما ببخش ! ..
او بانگاه معنی داری سوی کامدی خیره
میشود .
کامدی در حالیکه در چار سراسیمگی شده
است ، میپرسد :
... چه گفتی ؟

... تو چقدر نا فهمی ، و بسوی گوشواره ها
و کره های او اشاره میکند .
کامدی به عجله تمام زیورات گرانمای
خویش را کشیده به امیر یک چشم میدهد .
محافظان بر اساس هدایت امیر دستان مودن
را میکشایند و خود کنار میروند .

کامدی و مودن خیره خیره بیکدیگر مینگرند
اما نه حر فی میتوانند بر زبان آرند و نه
میتوانند به همدیگر نزدیک شوند . بالاخره
کامدی گامی بجلو میگذارد ، مودن نیز یک
گام بجلو می آید ... بهم نزدیک میشوند
و سخت از درستان همدیگر میگیرند ، اما بازم
لال و خاموش میمانند .

محافظان بگوشه ای رفته آتش می افروزند .
پسروک در کنار راه بر علفهایی که روی شان
خاک نشسته است ، دراز میکشد .
کامدی و مودن از دیدار هم سیر نمیکردند
و چشم از روی هم بر نمیدارند .

سر انجام کامدی جرات میکند و لب بسخن
میکشاید :

... ای غریب ستمکش ایام
گرد صبح طرب شکسته بشام
غر پت آتش نشین احوالت
بیکسی داغ صورت حالت
گرفتی از پیر من وداع وطن
خاک بر فرق آشنایی من
صدای قلب مودن بگوش کامدی چنین
انعکاس میکند :

... داشتم دستگاه مستی گرد
دامن افشاندنت قیامت گرد
ای سرا پای من پریشانست
بعد ازین من کجا و زامانت ؟
شحنه ها در کنار آتش مصروف قماراند
آواز خشن آنها که کلماتی نظیر « هفت ...
« یازده ... » و « بیست و نه » را تکرار میکنند
شنیده میشود .

کامدی و مودن بر سبزه زاری در کنار هم
نشسته اند ، کامدی میگوید :
... با یلم طرف دامت گیرم
دو هوای تو پریشان میرم
بقیه در صفحه ۵۹

نقش زن در زندگی

زن ، در جامعه امروزی ، موقف پس حساس دارد . البته برخی از ما در آن دانشمند بدین نکته مهم متوجه هستند که وجود شان در شرایط کنونی بالاتر از پرو رفس و تربیه کود کان برای خدمات اجتماعی ، خیلی ارزنده می باشد . زیرا ، این طبقه زن است که در حقیقت بنیان گزار زندگی نوینی محسوب می گردند و حیات اجتماعی و خانوادگی مردان را با نیروی تدبیر و اندیشه خود خوشایند و دلپذیر می سازند .

بایست ، آن عده زنان چیز فهم پهلو ی مردان به کار های هست و بر معلوماتیکه موقعیت پرازنده گماشت که سزاوار مادران خوب و مسوولیت اصلی خویش را در زنان واقعی است .



طرز صحبت در مجالس

روشن خوب یابد در هر يك از شئون زندگانی انسان ظاهری می شود . اعم از رفتار ، گفتار ، لباس پوشیدن ، معاشرت ، وضع اسباب منزل و حتی انتخاب دوستان همه اینها نمایاننده سلیقه و اخلاق ماست .

بعضی از خانمها همینکه به منزل شخص دعوت می شوند کود شان بقیه در صفحه ۵۸

ژوندون

درمان چاقی

اشخاص که نظر به مرضی مبتلا به چاقی باشند همیشه کسل و خسته اند ، کم عرق می کنند و رنگ صورت شان زرد است . اینگونه چاقی نشانه پر خوری است و پر خوری هم علامه ضعف نفس است که مصیبت های بسی شماری پدنبال دارد . مثلا آدم چاق زود تر مرضی می شود و در مقاربت با امراض کمتر طاقت دارد زود خسته می شود ، به ضعف قلب دچار میگردد ، در حرکت آزاد نیست . به همین جهت است که باید چاقی را هر چه زودتر درمان کرد ، تا این مصایب خود بخود

از بین برود . آدم فریه برای رهایی از اثر چاقی باید کمتر بخورد و بیشتر در فضایی آزاد ورزش کند . بایست رژیم غذایی خود را بکلی تغییر بدهد . مثلا چربی و مواد نشایسته ای نخورد و از گوشت و امثالش پرهیزد ، همین شان به شیرینی و کلهچه های قندی حتی دست هم نزند . باید در نوشیدن آب صدا اعتدال را نگهدارد . علاوه بر این لازم است تا که بتواند راه برود و روز ۲ ساعت پیاده روی کند و اگر بیشتر بتواند راه برود بهتر خواهد بود .

زن از هر نگاه

من زن را طبیعت نام گذاشته ام زیرا آباد کردن از یکسو و ویران کردن از سوی دیگر ، شیرینکاری های استاد طبیعت است .

(توفیق الحکیم)

...

زیبائی زن دوست کوتاه است (روسو)

پیوند زندگی



هم گاه گاهی در اداره به شوهرش نا سزا می گوید. اینکه وی در مقابل رفقا و همکاران برای خود شخصیتی قابل است، بحال خانم چندان فرقی ندارد.

ازین رو بیچهره شوهر دایم بابیم و هراس به سر می برد و همیشه از وضع نا مناسب خانمش رنج و ناراحتی می کشد.

در حالیکه زنان چیز فهم و نکته دان، خلاف این نظر، در زندگی خانوادگی به یادآوری عقل و اندیشه بقیه در صفحه ۵۸

خانمی را می شناسم که خیلی چیز فهم و پر معلومات است همیشه کتابی در دست می گیرد و مطلبی به حافظ می سپارد. در هر رشته از هنر های روز چیزها میداند و روزانه صدها نکته باریکتر از مو پیرامون ارزشهای زندگی تقدیم دیگران میکند، اما خودش نمی داند که در زندگی خانوادگی خویش چه روشی را در پیش گیرد. چه گونه خوشی شوهرش را فراهم کند و به چه صورتی با دوستان و نزدیکان پیش آمد نماید.

همینکه شوهرش عصر هنگام که از اداره به خانه می رسد، خانم بدون اینکه از تاخیر وی در خارج منزل چیزی پرسیده باشد، داد و فریاد می کند که چرا نیم ساعت پسانتر از وقت معین به خانه آمده ای؟

بطرف من چنین نگاه کردی. مثل اینکه برایت بسی تفاوت شده باشم. در حالیکه تو آدم خیلی کوچک و بی ارج و پهای بودی و من بودم که بتو شخصیت دادم. خدا قل اگر خانه و موتر هم میداشتی باز یک چیزی!

این خانم آنقدر از خود راضی خویشتن نگر است که هیچکس را به حساب نمی آورد.

به عقیده او، وضعی که دارد بسیار بسندیده و بجا می باشد. اگر خواسته باشد، بدون کدام دلیل منطقی از طریق تلفون

به کودک تان بدبینی نیاموزید

عقده حقارت، یکی از عواطف مزاحمی است که مانع رشد فکری و روحی طفل می شود و از بسط و تکامل شخصیت او جلو گیری می کند.

معمولا اطفالی که دچار این بیماری خطرناک روحی هستند، از شرکت در بازی های دسته جمعی خود داری می کنند و در کنج عزلت و انزوا می خزند وظیفه مادران و پدران است که با تهیه طرحهای عاقلانه آنها را تحت حمایت و هدایت خویش در آورند و از گوشه گیری آنان جلو گیری کنند، تا به تدریج طفل، متکی به خویشتن گردد و به ارزش استعداد های درونی خود، پی برد و خود را موجودی حقیر و ناتوان احساس نکند. بر انکیختن عواملی که طفل را وارد محیط همسالان کند، اگر چه بسیار مفید است، لیکن یک عیب هم دارد و آن این است که چنین اطفالی ممکن است به آموزگار یا مادر و پدر علاقه و دلبستگی شدید پیدا کند و بدون آنها باز هم فلج و ناتوان باشند. بهترین راه این است که با هدایت و راهنمایی های عاقلانه آنها را وارد میدان مبارزه با حس حقارت کنند، بدون اینکه همیشه بدنبال آنها باشند.

یا استهزای بزرگان یا همبازیها قرار می گیرند، یا اینکه همبازیها از پذیرفتن آنها خود داری می کنند، در معرض چنین بیماری خطرناکی هستند اطفال کم استعداد، اطفالی که گرفتار نقص عضوی هستند و حتی اطفالی که در نامگذاری آنها دقت کافی نشده و نامهای نامناسب و زشت برای آنها انتخاب شده در معرض این بیماری خطرناک هستند.

اطفالی که از همسالان خود، نیروی فکری یابد نی بیشتری دارند در عین اینکه ممکن است در میان همسالان و احیانا بزرگسالان محبوبیت خاصی پیدا کنند، گاهی بر اثر همین برتری، مورد قبول آنها قرار نمی گیرند و چون رشد عقلی و اجتماعی آنها از اطفال بزرگتر از ایشان نیز کمتر است، در آن دسته هم پذیرفته نمی شوند در نتیجه انزوا و تنهایی و بالاخره هم عقده حقارت آنها را تهدید می کند. چنانکه ممکن است گرفتار خود خواهی و خود ستایی شوند. لیکن مادران و پدران چیز فهم می توانند که با راهنمایی های درستی آنها را از هر نوع خطر احتمالی حفظ کنند.

کودکانی که دایم مورد سرزنش

مود و فیشن



سه نمونه آرایش موی

سرگذشت در دور

مدتی بعد، با «ایزادورا» در یک کافه پاریس صبحانه میخوردم و او از خاطرات روسیه صحبت میکرد:

یکشب که من سر گرم رقص بودم، ناگهان بر قبا خاموش شد و من روی صحنه بیحرکت باقی ماندم. در صحنه تنها چراغ تیلی کوچکی باقی مانده بود که نور چندانی نداشت. تماشاگران که دهقانان روسی بودند، مدتی خاموش ماندند و لی من دریافتم که که این خاموشی آنان دیری نخواهد پایید. از تیرو، برای آنکه نگذارم سرو صدا به راه اندازند، در نور بسیار کم فروغ چراغ تیلی جلو تر رفتم و به تماشاگران گفتم «تاکنون من هنر خود را به شما نشان دادم. حالاً ممکن است شما چیزی از هنر خودتان به من نشان بدهید؟ من آرزو دارم آهنگهای غایبانه روسی را بشنوم».

این سخنها سخت برای جمعیت جا لب اتفاق افتاد. آنان به صورت دسته جمعی شروع کردند به خواندن آهنگهای دهقانی. این کار یک و نیم ساعت طول کشید. دهقانان پشت سرهم آواز میخواندند.

در تمام این مدت من چراغ تیلی کو چک رادردست داشتم. سخت خسته شده بودم و دستپرا در گرفته بودم. با اینکه نمیتوانستم چراغ را بگذارم، زیرا با این کار مطمئن بودم که سرو صدای تماشاگران بلند خواهد شد.

بعدتر، احساس کردم که آوازهای آنان به پایان میرسد و با به پایان رسیدن آوازهایشان هیاهویی برخاسته بود. از تیرو، برای آخرین بار از آنان خبیبواستم که آواز دیگری هم بخوانند و آنان شروع کردند به خواندن آهنگی که از دین سینه دم تازه می نویسد میداد.

در همین لحظه حادثه شگفتی انگیزی اتفاق افتاد: چراغهای صحنه آرام آرام روشن شد و صحنه بار دیگر غرق در نور گردید. تماشاگران شادمانی بی نظیری از خودشان نشان دادند. چنین شادمانی خیلی گم دیده ام.

از کافه که برآمدیم، «ایزادورا» میخواست تا «مارسی» باتکسی برویم. من به او گفتم که این کار خیلی گران است و ما از عهده پرداخت پولش برآمده نمیتوانیم. ولی او اصرار داشت که باید باتکسی برویم و او آهنگهای روسی که من سرخرتگی داشتم، او را به یاد میسر گرفته بود.

مدتی بعد، یکروز به من تلفون کرد:

«همین حالا همراه «چی» به اینجا بیایید. خیرهای خوبی دارم. ساعت نه بود که به هتل «ایزادورا» رسیدیم، فکر میکردیم که اوراتنیا خواهیم یافت، ولی او تنها نبود. یک مرد میانسال آمریکایی نیز با او بود «ایزادورا» با همرفس کردن مان به همسفر وقت را صفا یسع نکرد».

به نظر میرسید که مرد آمریکایی از دیدن ما چندان خوشحال نیست و هنگامی که وقت

او را دریافتم، دلم به حالتی سوخت: به نظرم وی آنروز برای نخستین بار «ایزادورا» را ملاقات کرده بود و با او یکجا به استودیویش آمده بود. در استودیو به سختی زیر تالیسرها فضا و شخصیت «ایزادورا» را قرار گرفته و وعده کرده بود نمایشی دایر خواهد کرد که پنسج هزار فرانک برای «ایزادورا» عا یسد داشته باشد.

«ایزادورا» هم وعده داده بود که شامرا با او بخورد.

روز بعد «ایزادورا» بمن اعتراف کرد که آنچه من بایستی بکنم، این بود که شامرا با او صرف کنم باید از او میخواستم که پول را همان روز به من بدهد و من از او تشکر کنم. اما در آن شب هیچ چیزی نتوانیدم بغیر از چای تیره، ولی فکر نمایش مرا از خود برده بود. میدانستم که کار احمقانه ای میکنم، و کسی چاره ای نبود.

مرد آمریکایی به من گفت که با کار سخت و پیگیری توانسته است از حالت جوانی در پاره بیرون آید و شامل حلقه «چار صد» نیویارک گردد.

از همان لحظه ای که من «چی» وارد شدیم، «ایزادورا» به مسخره کردن امریکا بیچاره شروع کرد.

به نظرم «ایزادورا» گناهی نداشت، زیرا یگانه چیزی که در نظر داشت این بود که وی یک هنرمند است و هنرمند باید در پیرامون خودش چیزهای زیبارا داشته باشد. اما در مرد آمریکایی چیزی زیبایی به نظر نمیرسید.

کم کم به نظر می آمد که «ایزادورا» به گذشته ها رجوع میکند، همان «ایزادورا» ای گذشته ها میشود - زنی که قلباً بزرگترین مردان را رازانیده بود.

گفتم: «امشب آندوه خودم را فراموش میکنم. خوشحال میباشم. آنقدر خوشحال میباشم که وقتی به بستر بروم، بیدار شدن فردا راد نظر نخواهم داشت. حتی فراموش خوا هم کرد که دوستان نزدیکم دیگر به فکر من نیستند».

من «چی» به او گفتم: «حالا دیگر بایندش بخوریم» وی آمریکایی میانه سال را نشان داد و گفتم:

«دوست من به همه مان شام خوب سی خواهد داد».

من گفتم: «بپتر است شما به تنهایی شام تان را بخورید».

«ایزادورا» گفت: «نی، تنها باید بیایید» سپس به سوی مرد امریکا بی دید: «چطور، نیاید؟»

مرد امریکایی با آوازی که بی میلی از آن پیدا بود، جواب داد: «اگر بیایند، خوشحال میشوم» سرانجام در دستورانی پشت میز نشستیم این شام را از یاد نخواهم برد. «ایزادورا»

مرا در کنار راست مرد امریکایی جا داد و من در طول مدتی که شام میخوردیم، به این فکر بودم که خرج مرد امریکایی چقدر خواهد شد.

درین حال «ایزادورا» از گذشته ها فاصله میگفت:

«باری یک امریکایی تروتمند همراه شام دعوت کرد. و وقتی صورت حساب را به او دادند، چهره اش سخت تغییر کرد. او مرد خسیسی بود».

شروع کرد به خندیدن، من هم دلم شد بخندم. ولی توانستم از خنده جلو گیری کنم. بانگاشی جدی سوی «ایزادورا» تگریستم تا وی را متوجه زندگی گفته هایش بسازم.

ولی او به خندیدن ادامه داد. وقتی آدم خنده او را میدید، می پنداشت قصه امریکایی تروتمند خنده دار ترین قصه بیست و سه تاکنون شنیده است. خنده «ایزادورا» مرد امریکایی میانه سال را نیز وادار ساخت بخندد. اما خنده بی او خنده بی زور می بود. مرد امریکایی به سوی من نزد یک شد و گفتم:

«میدانید، من دارای خصوصیت بزرگسی هستم؟ من میتوانم برخودم مسلط باشم. همین چند لحظه پیش دلم شد که میز را ترک کنم، ولی به خودم گفتم «نی، میز را ترک نکن. همیشه باش» ترک کردن میز علا متضعف است. و من اکنون تصمیم گرفته ام تا رسیدن صورت حساب در همینجا، پشت همین میز بمانم».

«ایزادورا» به سوی مرد امریکایی سی دید و گفتم:

«بپتر نیست که «چی» مهربانی کند و این سخن را بگوید؟» مرد امریکایی پرسید: «کدام سخن را؟»

«ایزادورا» گفت: «بگو بدگوشا مین بدی نبود» مرد امریکایی گفت: «ها، خیلی مهربان است اگر اینطور بگوید».

سیس دوباره به سوی من نزدیک شد: «شما به ادبیات علاقمند هستید؟ خوب، شاید برای تان دلچسب باشد بیانش، و لی باید بگویم که دیشب من بهترین داستان کوتاه جهان را خواندم. مفهیمید، وقتی این داستان را میخواندم، گریه کردم».

«ایزادورا» سخن او را برید و پرسید: «شما مثل والت ویتمن گریه میکنید؟» مرد امریکایی جواب داد: «من والت ویتمن را نمیشناسم».

سیس با زهم توجه من شلواداده داد: «همانطور که گفتم، این داستان کوتاه واقعی ترین داستانی بود که من خوانده ام. این داستان در مجله «ستردی ایونینگ بوست» چاپ شده و من یک شماره این مجله را در اتاق خواب در هتل یافتم. اگر بعد از صرف شام بمانم به هتل بیایید، این داستان را برایتان

میخوانم» مرد امریکایی «ایزادورا» رادرد نمیتوانست کرد. جهان بینی او از جهان بینی «ایزادورا» بسیار دور افتاده بود. این وضعیت مرا به یاد گذشته ها انداخت:

آنروز من پارچه هایی را که از روزنا مها بریده بودم، تریپ میکردم. یک خانم آواز خوان انگلیسی نیز در اتاق اوسود. به نظر می رسید که این خانم بغیر از همان آوازی هیچ چیز دیگری ندارد. او درباره یک نمایش مشترک با «ایزادورا» صحبت کرد. نمایش این زن چاره فکر نمایش مشترک افتاده بود. ولی این زن وضع دگرگونه ای داشت. او در حالی بریک چوکی نشست و پاروی پسا انداخت، گفت:

«من خیلی اشتیاق دارم که درین نمایش آواز بخوانم. البته شما کسی را سراغ دارید که برای برگزار ساختن نمایش پول بپردازد؟» «ایزادورا» جواب داد:

«من کسی را سراغ ندارم که حتی یک پول سیاه برای این کار خرج کند.» آواز خوان انگلیسی گفت:

«درین صورت لازم نیست ازین موضوع صحبت کنیم. من فکر می کردم شما پول به دست آورده میتوانید».

در حین صحبت چشمهایشان با کنجکاوی همدمی را هیترت و هر کدام در تعجب بود که منظور از خلقت آن دیگر چیست. «ایزادورا» گفت:

«من فکر می کردم که شما پول دارید» «اوه، نی» «شاید مرد تروتمندی را پستاید سید که این پول را در اختیار تان بگذارد» «اوه، نی»

«زن تروتمندی را هم نمیشناسید؟» «نی»

این زن را تا پابین هتل همراهی کردم. در آنجا بمن گفت: «دوست شما زنیست که شناختنش بسیار دشوار است» وقتی دوباره نزد «ایزادورا» بر گشتم، گفتم:

«این زن کاملاً یک انگلیسی است. وقتی صحبت میکرد، به نظر می آمد که آواز میخواند و من حتی می شنیدم که آهنگ آیا کلهای مرا نمیخرد؟» را میخواند. اگر من مرد میبودم، از او هیچ چیزی نمیخریدم. این حادثه به صورت غیر آگاهانه به خاطر آمد. آتش، بعد از صرف شام من و مرد امریکایی «ایزادورا» را با «چی» تنها گذاشتیم

من با مرد امریکایی برآمد تا او را تشویق کنم که از وضعیت امشب چیزی دزدل نگیرد. ولی به او گفتم که میخوانم آن داستان کوتاه را بشنوم.

در حالی که در پیاده رو قدم میزدیم، مرد امریکایی گفت: «مفهمید، هرگز تصور نمیکنم که «ایزادورا» اینطور باشد؟» پرسیدم: «چطور باشد؟» جواب داد:

«مفهمید، هرگز تصور نمیکنم که «ایزادورا» اینطور باشد؟» پرسیدم: «چطور باشد؟» جواب داد:

«مفهمید، هرگز تصور نمیکنم که «ایزادورا» اینطور باشد؟» پرسیدم: «چطور باشد؟» جواب داد:

دناك ((ايزادورا))

دناك

ديدم. ايزادورا، تنهاست. به پشت روی بسترش افتاده بود. ذهنش باز بود و خرخر میکرد. مسوهای سرخش روی بالش پریشان شده بود و به نظر میرسید که چهره اش در میان موجهای شون فرار داشته باشد. «ايزادورا» خسته و سالخورده معلوم میشد. تنها یکی از چراغها روشن بود و نور این چراغ همه اتاق را بر ازشایه روشن ساخته بود. درحالی که درمقابل تخت خواب او روی یک چوکی نشستم. به یاد کلمه عسای - آرنولد بنت. در کتاب کتاب «داستان پیرزنان» افتادم. قبرمان داستان به خاطر آمد گسه پس از سالها دوری، جسد بیجان شوهرش را می بیند. آنچه بر او سخت تأثیر کرده بود، این بود که شوهرش روز گاری جوان بود، بعد پیر شده و حالا هم مرده بود. همین و بس. این پایان جوانی بود. همیشه پایان جوانی همین است. همه چیز به این نقطه میرسد. دیدن «ايزادورا» مرا به یاد این کلمه

«این قدر مصرف ...»
گفتم:
«ولی او همیشه اینطور نیست. امشب کسی به عیجان آمده بود.»
مرد امریکایی گفت:
«راست میگویند؟ خوب، من خوشحالم که افتخار شام خوردن را با او داشتم. سالها پیش که در کشور خودم رفیقش او را دیدم، این آرزو در دلم پیدا شد که شبی با «ايزادورا» شام بخورم. ولی دیگر این آرزو را نخواهم کرد. این آرزو ها تنها یک بار در دلم پیسه میشود.»

ازین سخن مرد امریکایی خوشم نیامد، زیرا احساس کردم که «ايزادورا» برای او حیثیت یک منطقه توریستیک را داشته بوده است. با اینهمه پیش از شنیدن به هتول او، گوشیدم برخی از پهلوهای شخصیت «ايزادورا» را برای او تشریح کنم، ولی این کار من مثل آن بود که کسی بخواند با زغال قوس قزح را رسم کند. تلاشهایم نهری به بار نیاورد. هر گاهی که به اتاق داخل شدیم، مرد امریکایی بیدرتک مجله را برداشت و شروع کرد به خواندن داستان. داستان به نظرم طولانی آمد. زمان به کندی میگذشت و مرد امریکایی کلمه هارا غلط تلفظ میکرد. داستان قصه زنی بود باشو هری حق ناشناس. بسا اینهمه زن به شوهرش وفادار میماند. در سراسر داستان مرد امریکایی تنها یک بار خواندن را پس کرد و گفت:
«این قسمت است که مرا به کسر پسه

میاندازد.»
وقتی هم که داستان به پسا یا ن رسید،
«آیا پشتک نیست؟ چه زنی!»
میخواستم بگویم:
«بسیار خسته کن است!»
ولی چیزی نگفتم و او ادامه داد:
«کمتر زنی پیدا میشود که مثل قبرمان این داستان خوب دوست داشتی باشد.»
زن بیچاره! قصه این زن آدم را به کسر به میاندازد. این زن از خانمی که امشب با او شام خوردیم، کاملاً فرق دارد.»
گفتم:

«خوب شد او را به یادم دادید.» «ايزادورا» گفت که شما میخواهید نمایشی بسرای او و برگزار کنید. ازین موضوع بسیار خوشحال هستم.»
مرد امریکایی به دقت مرا تکرار است تا مطمئن شود که چیزی هستم و گفتم:
«من میخواستم نمایشی برای او برگزار کنم. ولی دیگر از تصمیم خودم گشته ام. خوشحالم که او را ملاقات کرده ام. وقتی به امریکا برگردم، ازین ملاقات به دوستانم قصه خواهم کرد. اما درصدد تصمیم برای اونمایشی برگزار کنم.»
به سختی توانستم خودم را از دست این مرد رها سازم و برای دیدن «ايزادورا» و «چی» به هتول رفتم. وقتی به طبقه سوم رسیدم، دیدم که دروازه اتاقش نیمه باز است و نور از اتاقش به دهلز میافتد.

آهسته به درون رفتم و دوبار او را صدا زدم جوابی نشنیدم و به اتاق خسوا ب داخل شدم.



نمونه «ايزادورا» کار «زان کوکتو»

میوید که تمام شب را در استیسه یوی «ايزادورا» در کنار جسد او به سر بردند.»
این سخنان برای من ارزشی به خصوص نداشت. شاید به نظر این دوستم جمع بودن به گردیک جسد بیجان هم انگیز بود. محاسبات احترام بود. به نظر من - شاید برای بعضی از مردم عجیب باشد دیدن «ايزادورا» پیش از مرگ بیشتر غم انگیز بود تا دیدن جسد بیجان او.

در آنشب روی بستر، زن سالخورده یسی را دیدم که فراموش همه شده بود. خسرو مرگ او همدردی همگان را بر انگیزت. ولی او این همدردی را پیش از مرگ ضرورت داشت و بسیار هم ضرورت داشت.
یکی از دوستان «ايزادورا» بهم گفت:
«وقتی خبر مرگ دو کودک را که در اثر یک حادثه برانگیخته شده بودند، به «ايزادورا» آوردند، وی احساس کرد که دیگر دلیلی برای زنده ماندن خودش وجود ندارد. هیچکس کاری نمیتوانست کرد. سرانجام منشی او دو کیلاس کوکتیل آورد و از او خواست که کیلاسی بخورد و همه چیز را فراموش کند.» «ايزادورا» هر دو کیلاسی را نوشید، ولی چیزی را فراموش نکرد.»

این قصه کوچک همه چیز را در بسار «ايزادورا» تشریح میتواند کرد. هر کس این قصه را می شنید، دیش برای آسین زن مسروخت. حتی آدمهای سختگیر بعد از اعتراف کردند که «ايزادورا» هر کاری میکند برای این بود تا خودش را فراموش کند.

صبح روز بعد، «ايزادورا» فیمن اظهار تاسر از حوادث شب گذشته گفت:
«ولی این امریکایی بسار خسته کن بود.»
گفتم:
«درست است. اما او برای برگزار شدن نمایش نان پول میداد.»
پرسید:
«خوب، چه پروا دارد؟»
و لبخند زد. من گفتم:
«بسیار پروا دارد.»
گفت:

«زیاد مهم نیست. حالا دیگر زاندم نیست.»
پرسیدم:
«چرا حالا مهم نیست؟»
گفت:
«برای اینکه امروز صبح که بی متری»
گرفتم. من باید به پاریس بروم. او واقعا رفت و من خیلی از خودم خجیل هستم که چرا برای مشایعت او به ایستگاه نرفتم. گاهی هم بر خودم خشمگین هستم که چرا به جای بوسیدن او به عنوان حافظی، تنها از پنجره اتاق او را تماشا کردم.
یکروز پیش از آنکه هتول را ترک کنند، نامه ای از منتظم هتول دریافت کردیم. نامه نوشته شده بود که اگر تا پایان وقت پسول هتول را نبردازد، تاگزیر است هتول را ترک گوید. منتظم هتول نامه را به

بقیه در صفحه ۵۶

ملاقات بیرونی با کوپرنیک

نوشته: فیض الله یف

ترجمه: شبتاب
قسمت اخیر

فانتیزی علمی

کوپرنیک: این مسئله بسود شما حل شده است. آیا در زمان شما این عقیده که - مفکوره هیلو سنتریزم به نتیجه پیمایش حرکات روزانه ستاره ها خلل میرساند، وجود داشت؟

بیرونی: آری، عادتاً اینطور فکر میشد، اما نتیجه ای که من در آن زمان بدست آورده بودم چنین بود.

حرکت دورانی زمین هیچگونه خللی به قوانین استرونومی نمی رساند، بلکه تمام پدیده های استرونومیک با این حرکت متوافق اند.

کوپرنیک: آیا کسانی هم وجود داشتند که با این نظر مخالف بودند؟

بیرونی: البته هم قبل از من و هم در زمان من بسیار ستاره شناسان در جهت انکار از حرکت زمین تلاش کرده اند. ما در باره حرکت زمین نه در گفتار، بلکه در عمل، نسبت با آن دانشمندان دارای اندیشه هایی ژرفتر بودیم. من افکار خود را در زمین زمین در رساله ای بنام (مفتاح الهیه) بیان داشته ام. اما متأسفم که آن رساله نتوانسته است از گرداب حوادث زمان سالم بدر آید.

کوپرنیک: من حالا باشتباه خود بی بردم: حرکت سیارات پیرامون خورشید بر محورهای دایروی کاملاً

مطابق واقعیت نبوده و نیز چرخش ستاره های (فاقد حرکت) در اطراف خورشید، نادرست بوده است.

بیرونی: سیستم شما یکی از مودلهای است که توسط انسان بوجود آورده شده... و نسبت به تمام مودلهایی قبل از خود کاملتر و چنان مودلی است که میتوان با استفاده از آن در ساحت دانشس معلومات جدیدی بدست آورد. دست آورد های نوین علوم طبیعی مثلاً معلومات جدید در زمینه نظام شمسی، کشف مجمع الكواکب ها، کوازرها و پولسرها از زمره همین معلومات جدید اند و اینکه گفته اند ممکن نبود بدون استفاده از سیستم شما منظره کنونی جهان را ترسیم نمود، سخن معقول و بجاست.

کوپرنیک: پیوسته این سوال ذهنم را بخود مشغول میداشت که تا زمان من برای دیگران آزادی آن داده شده بود تا بمقصد روشن نشان دادن جهان ستارگان، انواع دوائر فلکی را کشف بکنند، پس چرا من نتوانم از ینگونه حقوق مستفید گردم. اساساً تمام کار از همینجا شروع شد.

بیرونی: آکار درست کرده اید سود نبردن از امکانات شیوه دانشمندان نیست. حالا که صحبت بر سر دوائر فلکی است، با یسد

بگویم که اگر بطلیموس به هشت فلک معتقد بود و فلک هشتم را کره ستارگان بیحرکت می پنداشت، علی قوشچی علاوه بر آنها فلک نهم را نیز پذیرفته بود که بنام کره بزرگ یاد میگردد.

درین فلک هیچگونه ستاره ای که نسبت به ستارگان دیگر فرق داشته باشد، وجود نداشت. مصلح الدین انصاری درین باره معلومات مفصل ارائه کرده است دانشمندان مذکور ضمناً چنین گفته اگر بعقیده بطلیموس کرات سماوی متناهی اند، از نظر ستاره شناسان سمرقند کره نامحدود منبعی است که نیروهای محرکه در آن جا گزینند.

کوپرنیک: در جریان ترویج سیستم بطلیموس، عموماً تعداد دوائر فلکی خیلی فزوانی یافته بود.

فقدان قوانین عمومی در استفاده از (ایبی سایکل ها)، (ایپی سنترها) و مختل شدن پرنسیپ های حرکت یکنواخت، تضاد های منطقی موجود در سیستم مذکور را حدت بخشید.

بیرونی: علاوه برین فقدان صراحت در محاسبه، تفهیم و توضیح، عدم امکان درک مناسبت بین ثقل و حجم اجزای مرکب سیستم جهانی و اهتمام زیاد به غیر ضروری بجای ضروری، تمام اینها نشان دادند که فرضیه بطلیموس (ژو سنتریزم - م) کاملاً مصنوعی و سرانجام نادرست بوده است. اینها سخنان من نیست. دیروز درین باره به تفصیل صحبت کردند.

کوپرنیک: حالا معلوم شد که من در جریان تحقیقات خویش برخی ازین مسائل را مورد توجه قرار داده بودم.

بیرونی: ضمن سخنرانی ها و مناظرات علمی اشتراك کنندگان جلسه از میخانیک و فلسفه متکی بر پرنسیپ های حرکت اجسام سماوی و حرکت اجسام زمینی

ارسطو که سخت مورد تائید و پشتیبانی پندار گران قرار داشت، بحیث معضلات متود و لوژیک یاد آوری گردید و حقا که بحث جالبی بود. فرقی که بین دو نوع حرکت متضاد حرکت مستقیم و حرکت مستدیر از زمان ارسطو شروع گردیده بود، در نزد شما از بین رفته است... اکنون همان حرکت مستدیر را که زمانی بنام کاملترین نوع حرکت محسوب می شد، زمین نیز انجام میدهد. اما طوریکه درینجا اظهار داشتند گالیله با وجود اطلاع از حرکت مستدیر شما و حرکت بیضوی کپار کو شیده است اندیشه ارسطو را در مورد برتری حرکت مستدیر حفظ نماید و با نتیجه حرکت ناشی از عطالت را دایروی دانسته است فقط نیوتون بود که این حرکت را بر اساس خط مستقیم مستدل ساخت.

کوپرنیک: طوریکه از بیانات بر می آید عدم مرز بندی دقیق بین حرکت مستقیم و حرکات دایروی وجود دارد. مثلاً بوخ گولتس، لوری، لیوی شیویت و املدی در کتابهای خویش ضمن اینکه قانون عطالت را بر اساس خط مستقیم تعریف کرده اند، از عطالت حرکت مستدیر نیز حرف زده اند.

بیرونی: شما سرانجام دایروی فلک را بزمین انتقال دادید. سابقاً حرکت زمین را طبیعی، جبری و مستقیم میگفتند. من و ابن سینا درین باره خیلی با هم مشاجره کرده ایم. اما نمیدانم چرا در نزد شما هم مانند بطلیموس حرکت مستدیر فقط یکنواخت است؟

کوپرنیک: ... من برای نزدیک ساختن حرکت نایک نواخت (تعجیلی) با حرکت یکنواخت خیلی مساعی بخرج داده ام.

بیرونی: در جلسه راجع به نظر آنیشتین درین باره گفتگو بعمل آمد و این قول او را نقل کردند که

اثر ادیبی چون سوفوکل - ایلکترا تصور میکنند که خورشید تمام چیزها را می بیند . هر گاه بدقت نگاه کنید ، چنین بنظر میرسد درجهان ستاره گان وظیفه رژیسور را اجرا مینماید .

بیرونی : طبعا این گفته شما بمعنی استتیک خود است .

کوپرنیک : هر گاه قدرت جاذبه ستاره گان را در نظر بگیریم ، میتوان گفت که بمعنی لیریک (تغزلی - شاعرانه) خود هم است .

بیرونی : این گفته آنتیستین برای من خیلی خوشایند است : (ما خاطره کسی را که راه رهایی خرد را از زنجیر خرافات و معتقدات مسلط بر علم نشان داد ، با خرسندی و سپاسگذاری تجلیل میکنیم) طبعا

بیرونی : و این دوام همان سخنانی بود که در جر یان مخا لغت با اندیشه قبل الذکر ارسطو گفته میشد .

کوپرنیک : ضمن سخنرا نیها اندیشه های دانشمندان در مورد چگونگی اشکال هندس اجرام سماوی پرتیب ذیل توضیح گردید :

اناثروی (ارسطو ، قرن چهارم قبل از میلاد)

بیضوی متشکل از قطع مخروط (ابو لونی ، قرن ۳ قبل از میلاد)

بیضوی شکل یودن اجرام سماوی (ابوریحان بیرونی ، قرن دهم)

حرکت کائروی سیارات (کوپرنیک قرن ۱۶)

حرکت بیضوی آنها (کپلر ، قرن ۱۷)

کوپرنیک : درست است و از همین رهگذر من نتوانستم از گرداب انبوه پدیده ها خود را بیرون بکشم و راهی را که از پدیده تا ماهیت وجود دارد ، کاملا طی نمایم .

بیرونی : ماهیت این امر فقط توسط کپلر نشان داده شده است .

کوپرنیک : فقط بعد از آن بود که استرو نو می است از تسلط ایبی سایکل ها رهایی یابد . اما اندیشه شما در بازه اشکال دیگر اجرام سماوی غیر از شکل کروی شکفت انگیز بوده است .

بیرونی : بعینده ارسطو جسم کروی در حرکت بدور محور خود مستلزم خلا نیست ، بر خلاف ، اجسامیکه دارای اشکال دیگرند ، نمیتوانند بدون خلا حرکت کنند

(قدما) حتما باید منظور شس ما باشیم) به نسبت اینکه با میخانیک نظری آشنایی نداشتند ، کوشیده اند تمام حرکات مرکب قابل مشاهده را بحیث حرکت دائروی یکنواخت تعبیر کنند .

کوپرنیک : از نظر بطلمیوس حرکت فقط یکنواخت است ، اما همزمان با آن حرکت تعجیلی نیز بمشاهده میرسد ...

بیرونی : شما از میان برداشتن نایکنواختی حرکات ستاره گان را یکی از وظایف مهم خویش قراه داده بودید ، مگر چنین نیست ؟

کوپرنیک : .. مگر نتوانستم این وظیفه را کاملا بانجام رسانم و ناگزیر از اصول (ایبی سایکل ها) و (دیفرنت ها) ی بطلمیوس استفاده کردم .

بیرونی : بهر حال شما توانستید با اساس گذاشتن سیستم خود کثرت دوائر ، ایبی سایکل ها و ... را از میان بردارید . در زمان خود کلیپ هفت کره و ارسطو ۵۷ کره بتعداد ایبی سایکل های ایودوکس (قرن ۴ قبل از میلاد افزوده بودند .

کوپرنیک : بلی ، من سبب آنرا قرار نداشتن زمین در مرکز دوائر فلکی حساب کرده ام .

بیرونی : فکر شما درست از آب در آمد . اما در نزد شما هم مانند بطلمیوس نا یکنواختی در حرکت سیارات بمشاهده میرسد .

کوپرنیک : و از همین نقطه نظر ناگزیر شدم اصول ایبی سایکل ها را با همان قوت شان نگهدارم و این امر طوریکه در جلسه گفتند از درجه تفوق نظریه من بر نظریه بطلمیوس تا حدودی کاست ...

بیرونی : این اندیشه نا درست که حرکت یکنواخت را (بهترین ترتیب) می پنداشتند ، باعث آن گردید تا نجات از ایبی سایکل ها و دیفرنت ها بزودی و آسانی دست ندهد .



این سخن در باره شماست . کوپرنیک : در باره همه ما و شما است .

بیرونی : این گفتار دیگر انیشتین را بشوید : چون زمین مرکز کاینات نبوده و بحیث یک سیاره عادی قبول شده است ، لذا پندار های دایر به رول اساسی ساکنین آن نیز تصویری غیر عملی است .

بدین سان کوپرنیک بنا آلسار بزرگ و شخصیت بزرگ خویشی انسانها را به تواضع و فروتنی فرا میخواند .

شاید از تا ئیر شدید این سخن بود که چشم از خواب گشودم .

(بایان)

اساسا حرکت سیارات بدون آفتاب در مدار بیضوی بوده است . بیرونی : حالا میدانیم که تمام پدیده ها در تحت تا ئیر قانون عمومی جاذبه قرار داشته اند و در زمینه تمام آنها سیستم هیلیوسنتر لیستی موجود بوده است .

کوپرنیک : اساسا چرا در مرکز چنین دستگاه شکفت انگیزی بجای آفتاب عالمتاب ، چیز دیگری قرار داشته باشد ؟

اینکه برخی آفتاب را چراغ کاینات ، برخی جان جهان و برخی هم مرکز اندازه آن تصور کرده اند بی چیز نبوده است .

حتی برخی از فضلا خرسید را رب النوع مرئی پنداشته اند . در

اما این گفته با حقیقت نا سازگار است .

مثلا تخم یا کدو را در نظر بگیریم ، برای حرکت آنها بدور محور شان وجود خلا شرط نیست . شکل فلك کروی نه ، بلکه بیضوی است .

کوپرنیک : ... بعد از من و شما کپلر اولین کسی است که توانست شکل بیضوی را در آسمان تصور نماید .

گاهی که شما درین عرصه بر داشته اید ، خیلی بزرگ بوده است .

چهره ورزشی



بناغلی معراج الدین (نوری)

یکی از ورزشکاران لایق و پر آوازه لیسه پلخمری بناغلی معراج الدین (نوری) می باشد . وی از مدت چهار سال باین طرف بحیث عضو فعال تیم - والیبالیس لیسه پلخمری ، رشته والیبالیس را پیش برده است . بناغلی نوری که در صنف یازده لیسه مذکور مصروف قرار گرفتن دروس می باشد علاوه از رشته والیبالیس ، به شنا و اسب دوانی نیز دسترس دارد .

موصوف اظهار امید واری نموده میگوید : قبلا در پلخمری وسایل ورزشی و زمینه پیشرفت آن محدود بوده ولی با مستقر شدن رژیم جمهورییت امید واری زیادی در دل های ما پیدا شده که ورزش بعد از این در سرا سر افغانستان انکشاف متوازن خواهد نمود .

هیات پنج نفری پنک پانگ بازان افغانی مصروف اجرای مسابقات در جاپان هستند . هیات پنک پانگ بازان افغانی در دومین مسابقات پنک پانگ کشور های آسیایی که در شهر یوگو هامای جاپان برگزار گردیده اشتراک دارند هیئت پنج نفری افغانی عبارت اند از بناغلی عبد السلیم حکمتی بناغلی عطا محمد بناغلی اختر محمد بناغلی عبدالولی کریمی و بناغلی کریم الله امیری .

این عده جوانان در تور نمونت بزرگ پنک پانگ که به اشتراک همه کشور های آسیایی - افریقایی و امریکای لاتین در پیکنک انعقاد یافته بود نیز اشتراک داشتند . مسابقات پنک پانگ که از ۱۳ تا ۲۷ حمل در شهر یوکوهاما جریان دارد نظریه تجویز قبلی جلسات کشور های اشتراک کننده در تورنمنت سال گذشته منعقد جمهورییت مردم چین بر گزار گردیده و هیئت پنک پانگ بازان افغانی باز هم متشکل از پسران است در حالیکه از کشور های دیگر دختران و اطفال نیز اشتراک دارند .



دور اول مسابقات کلاس اول تا چهارم پهلوانی خاتمه یافت

میوند قهرمان بناغلی توکل عضو کلب میوند درجه دوم بناغلی محمد عارف عضو کلب معارف درجه سوم در کلاس سوم وزن ۵۷ کیلو گرام .

بناغلی محمد اسمعیل عضو کلب میوند قهرمان بناغلی میگل عضو کلب معارف درجه دوم و بناغلی میر علم عضو کلب میوند درجه سوم در کلاس چهارم وزن ۶۲ کیلو گرام .

بناغلی احمد جان عضو کلب پنجشیر قهرمان بناغلی عبدالرزاق بلال عضو کلب رهین درجه دوم و بناغلی محمد کبیر عضو کلب اردو سوم درین مسابقات اضافه از دو صدو پنجاه پهلوان از کلب ها و نقاط مختلف کشور اشتراک ورزیده بودند .

دور اول مسابقات کلاس اول تا چهارم پهلوانی برای انتخاب تیم ملی که روز ۱۵ حمل در غازی استدیوم آغاز شده بود روز ۱۷ حمل پایان یافت .

کمیته موظف ریاست المپیک نتایج مسابقات این سه روز را در کلاس های اول تا چهارم چنین اعلام کرد .

در کلاس اول وزن ۴۸ کیلو گرام : بناغلی ملا محمد عضو کلب افغان قهرمان . بناغلی نجف علی عضو کلب میوند دوم و بناغلی محراب الدین عضو کلب فیض سوم . در کلاس دوم وزن ۵۲ کیلو گرام : بناغلی محمد اسام عضو کلب

تورنمنت بهاری ورزش در ولایت بلخ آغاز

یافته است

خواهد شد . آمریت سپورت ولایت بلخ علاوه کرد که در تورنمنت بهاری امسال بر علاوه تیم های ورزشی مکاتب شهر مزار شریف ولسوالی های مربوط ولایت بلخ تیم های ورزشی کود و برق ، تفحصات بطرول لوای ژاندارم شامل است .

درین تورنمنت تیم های الفوب شامل میباشد به این مفهوم که تیم های مکاتب متوسطه در ردیف ب و بقیه ذرفصحه ۵۸

تورنمنت ورزشی بهاری ولایت بلخ ۱۰ حمل شروع گردیده اکنون جریان دارد . آمریت ورزشی ولایت بلخ در جواب سوالی گفت: که تورنمنت مذکور پنج هفته دوام خواهد کرد .

درین تورنمنت بازی های فوتبال والیبالیس باسکتبال واتلتیک شامل بوده که در هفته اول بازی فوتبال و در هفته سوم باسکتبال والیبالیس و در هفته اخیر بازی واتلتیک انجام



گرس ایورت تینس بازبرازنده امریکا

هنگامیکه وی، برای بار اول سه سال قبل داخل صحنه تینس امریکا گردید بنام «دخترک آفتاب» و «سندریلا دوم» یاد میشد. اخیرا یکی از روزنامه نگاران او را به نام «خریول کوچک» یاد کرد.

زیرا گرس ایورت ستاره تینس امریکاکه روز یازده دسامبر بیست ساله گردید سالانه پنجاه هزار دالر تنها از راه نامگذاری خود در یک کلکسیون لباس تینس زنانه دریافت میکند.

این ستاره تینس که دارای پنج فت پنجانچ فد و یکصدو پانزده پوند وزن می باشد در بین بهترین پلیرهای نسوان جهان درجه سوم را اخذ نموده است.

وی معتقد است اگر می خوا هید خوب بازی کنید باید احساس کنید که خوب هم بنظر میرسید هدف من همیشه این بوده که پلیر نمبر اول جهان گردم پس چرا خوش لباستراز دیگران هم نباشم ؟

در مقابل عایدات وی جیمی ایورت پدر و منجر گرس قرار دارد که هفته وار یکصدو شانزده دالر از راه تدریس پروفیشنل تینس در لودرویل فلوریدا جایگه گرس زندگی نموده و درس می خواند دریافت میکند.

داستان گرس ایورت هنگامی آغاز یافت که وی فقط شانزده سال داشت. در آنوقت وی در اولین تورنمنت تینس آزاد ملی در فارست هل نیویارک اشتراک کرد. این متعلمه لایف اندام خوشترد با دو دست برق آسای خود فضای تورنمنت را محصور خود ساخت و بالاخره در مسابقات سمی فاینل بعد از یک مسابقه شدید توسط بیل جین کنگ دفع گردید.

گرس ایورت سیزده سال را از جمله نژده سال حیاتش باریکت تینس به جنب و جوش گذراند و هنوز هم تینس را بعینت یک مشغولیت تلقی میکند.

وی میگوید «من حقیقتا به تینس علاقه دارم با وجود آنکه همه ازمین میپرسند که چقدر مدت دیگر به بازی تینس دوام میدهم اما من نمیتوانم مدتی برای آن تعیین کنم در حال حاضر من به مسافرتها و رفت و آمدها علاقه دارم».

پیغله ایورت اخیرا یک پیشنهاد سه سوسه انگیز را جهت اشتراک در یک مسافرت پروفیشنل جدید تینس برهبری بیل جین کنگ رد نمود. زیرا وی تصور میکند که اعضای آن از اشتراک در ویبلدن و فارست هل دو تورنمنت که وی مخصوصا می خواهد برنده شود ممنوع میشوند.

در نتیجه گرس ایورت در اتحادیه تینس-

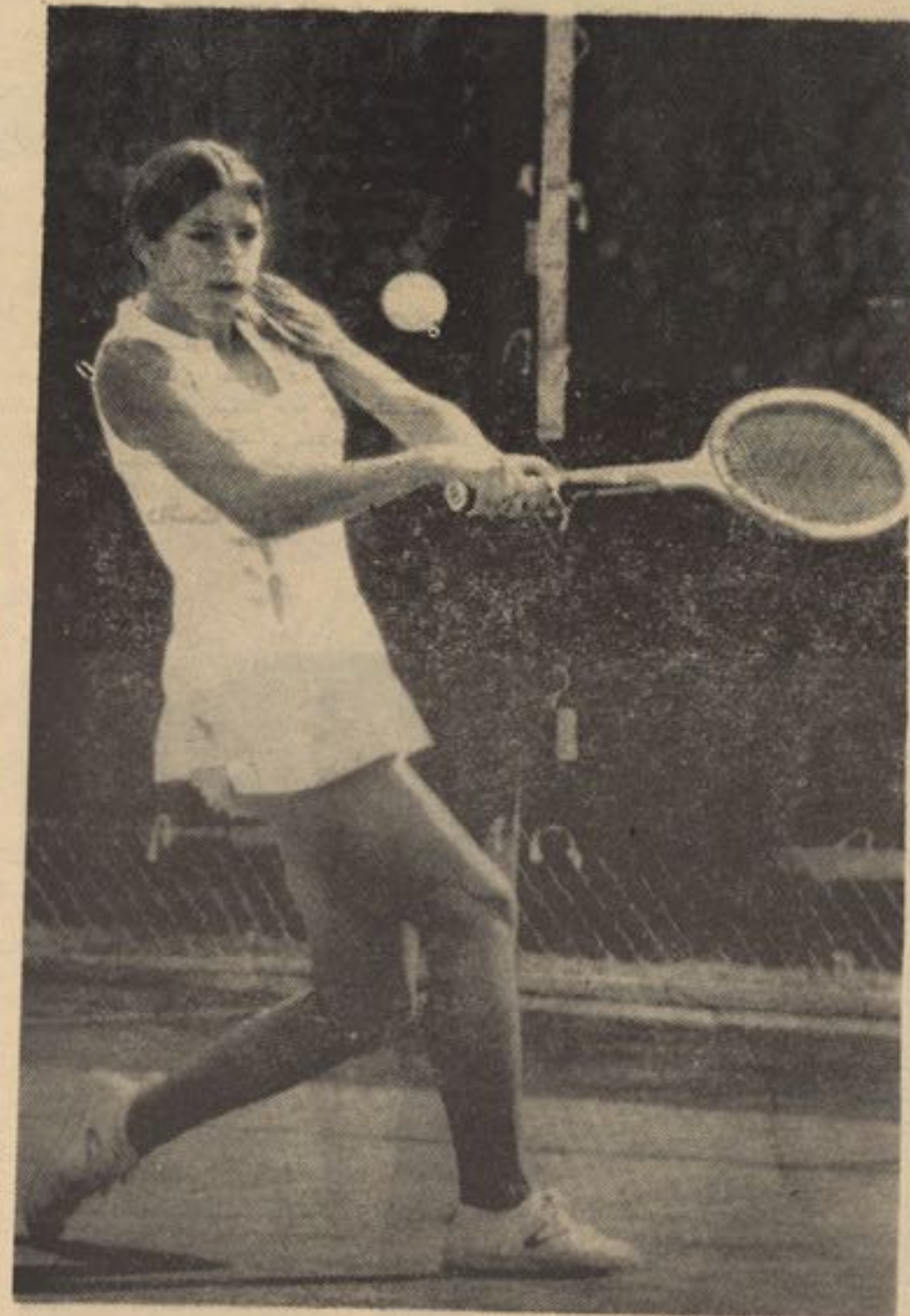
لان ایالات متحده امریکا داخل گردید. پیغله ایورت که در افراتبه تینس معروف است گفت: «اگر من تورنمنت رایبرم می خواهم بهترین اشتراک کننده آنرا مفلوب سلام».

در ظرف چند ماه وی بیل جین کنگ تینس باز دجه اول را در شش میدان چهار مرتبه شکست داد با وجود آنکه نانس ریچی کتر که درجه دوام داشت گرس را پنج بار مسلسل مفلوب ساخت.

قبل از اینکه وی در جهان تینس داخل گردد پدرش - گرس - خواهر چارده ساله اش جینی برادر هژده ساله اش درو و گلپورده ساله زیر یک رژیم سخت تمرینات گرفته بود.

هنگامیکه ایشان بهتر شده رفتند پدرشان قوانین تمرینات تینس را محکمتر ساخت. هر روز بعد از مکتب تمرینات تینس برای دو ساعت صورت میگرفت. این تمرینات در روز های رخصتی به سه ساعت و روز های تابستان به چهار ساعت تعدی یافت. معذرت هیچکس در غیر آنکه مریض می بودند و یا روز های بارانی می بود پذیرفته نمیشه.

میرمن ایورت وظیفه داشت تا در غمگی ایشان موازنه گوشت - کچالو و سبزیجات را مراعات کند. وقت خواب در طول هفته ساعت ده شب و روزهای رخصتی برای بزرگتر ها یازدهونیم شب بود.



همانطوریکه لاملیل ایورت در بازی تینس پیشرفت کردند داخل تور نمنت های اتاتور گردیدند در سال ۱۹۷۱ شانلی ایورت مبلغ چهار هزار دالر برای شمولیت فامیلش درین تورنمنت هابر داخت.

شانلی ایورت که یک شخص دارای دسپلین قوی می باشد تنهایی را در میدان تینس قبول نتوانسته و هیچنوع تشویش هم ندارد اگر اطالاش از عکس العمل های حرکات نادرست شان در هنگام بازی آواشوند.

گرس تا سال ۱۹۷۲ در حدود دو صدو پنجاه نشان ظفر کمایی کرده است.

چیزیکه پیغله ایورت به علاوه تازگی در تینس زنان وارد نمود عادت غیر معمول بازگشت توپ با هر دو دست بود.

هنگامیکه وی بازی تینس را با پدرش آغاز نمود نمی توانست ریگترا هنگام بازی کشت توپ توسط یک دست نگهدارد بناء آنرا با هر دو دست محکم میگرفت و هیچگاه هم این عادت را ترک نکرد. وی معتقد است که محکم گرفتن و بکت با هر دو دست او را کنترل بهتر میدهد.

وی دو سال قبل از مکتب فارغ گردید گرس در بیست و یک تورنمنت و چهل و پنج مسابقه مستقیم بدون کدام شکست قبل از ظهورش در فارست هل در سال ۱۹۷۱ برنده شده است.

بازیهای وی عمو مادفاعی بوده و ترجیح میدهد تا در بیس لاین ایستاده شده و بدون خستگی حملات را جواب بدهد. اما در حال حاضر آموختن حمله بالای نت و آموختن سرویسهای قوی تر رانیز تمرین میکند. وی با اطمینان و سرعت بازی نموده و تاکنون حتی یک علامه عصیانیت در چهره اش هنگام بازی به ملاحظه نرسیده است.

پیغله ایورت معتقد است که وی در حدود شصت هزار دالر را نظریه نرسیدن به پروفیشنل قبل از سن هژده از دست داده است اما درین قسمت هم عقیده دارد که سالهای زیادی را پیشرو دارد.

پیمایش شخصیت

تلقی شما کرد بیک عده از مسایل جاریه
 محافظه کارانه باشد نتیجه گرفته شده
 میتواند که محافظه کاری از جمله صفات
 مشخصیت بوی عیب باشد هر گاه آن محسوس
 دلچسپی بیک دختر شما نزد مساله دانه
 شود و آشکار گرانند که مستی را خوشی دارد
 ناول های ماجراجوی و از یاد میخواهد
 به حسن مقابل کدام علاقه ندارد مستم
 ساز کاری خود را بحیث بیک دختر جوان
 ونورمال مو پیدا خواهد ساخت



روان شناسی، معلم و حتی اشخاص
 عاری در باره مجموعه صفاتی که شخصیت
 یک نفر را تشکیل میدهد دلچسپی و علاقه
 دارند برای تصنیف شخصیت ها مساعی
 زیادی بخرج رفته و کوشش کرده اند
 اشخاص رایج افسانم مختلف تقسیم و دسته
 بندی نمایند اما هیچ یک ازین تفاسیر
 تا کنون به صورت کاملاً موثر نیفتاده
 بعضی تفاسیر بیکه برای پیمایش
 شخصیت بکار برده میشود عبارت است از
 موزون صفت مقیاس در جهت پیمایش
 طرز تلقیات و آزمايش دلچسپی های
 شخصیت است اصول موزون صفت مقیاس
 اینست است که یک نفر مست طولانی
 طولانی سوالات به نظر راده میشود که
 جواب بگوید مثلاً: آیا درباره خود راست
 بنحیث هستی؟ آیا از رفتن بیزارید یا کن
 و احمه داری؟ آیا دروا ب سایه بخت
 میکند؟ آیا از تنها بودن خود ناراحت
 می آید؟ آیا در اثر گفتگوی دوست بسیار
 رفتی را از دست داد؟ آیا معلمین
 باره تو رعایت انصاف را نمایند؟ آیا معلمین
 العموم به تشویبش می افتند؟
 این سوالات نظری العموم بود و در عایت
 ترتیب هر صفت میشود اما بنحیث مشخص
 بصورت چهارگانگی بر تیبی وجود دارد که به
 اساس آن نظر را بر داده و شخصیتش
 را تعیین نمایند
 مقیاس درجه بندی چنین است که فرد
 متحن نسبتی از صفات وجود دارد از قبیل
 صبر و حوصله، ثبات بی قرار ی، لیاقت
 ذهنی، ساز کاری به زمینه های جدید
 لیاقت اجتماعی، انهما زود امور و مسره
 متحن درباره نظر مطلوب فکر میکند که تا
 کدام اندازه حایز یک صفت است و همان
 درجه را برایش قابل میشود بعضی
 اوقات یک نفر دیگر را درجه بندی میکند و
 بعضاً خود وی را موظف میسازد کسیه
 خوبتر از او را درجه بندی نماید یگا وقت
 هر دو طریق را بکار آنداخته و نتیجه هر دو
 را با هم مخلوط میسازند. آزمايش های
 دلچسپی و طرز تلقی بصورت غیر مستقیم
 شخصیت را پیمایش میکند و به مر حلسه
 روشناس می آید می افکند. مثلاً هرگاه طرز

یاد داشت سوم

آداب سخن گفتن

در این هفته عدداً دو ستان نامه
 های برای مافر ستاده اند که همه
 این نامه ها مربوط میشود به آداب
 معاشرت و ما از جمله یکی را انتخاب
 نمودیم که اینک خدمت شما تقدیم
 میگردد.

بیغله فریده از لیسه ملالی ضمن
 مکتوبی در قسمت آداب سخن گفتن
 چنین نوشته اند:

خوب و درست حرف زدن یک هنر
 است، هنریکه همه آنرا دار ند
 مشروط بر آنکه از آن بخوبی استفاده
 نموده و آنرا درست بکار بزنند. در
 موقع سخن گفتن محل، محیط و
 موضوع صحبت و موقعیت خود و
 طرف را باید مدنظر داشت. باید
 کوشش شود که صحبت شما برای
 همه جالب باشد قبل از اینکه به



روان شناسی

به مدیریت محترم مجله ژوندون صفحه جوانان :

واقعا جای بسی خوش برای جوانان است که در مجله زیبای ژوندون ستون بنام (یک نامه از چند نامه) دیده میشود. زیرا با باز شدن این ستون که نه تنها برای تشویق یک عده از جوانان است بلکه برای انعکاس دادن آرزو ها ، درد دل ها و انتقادات معقول جوانان خیلی مفید و با ارزش شمرده میشود. درین بابحیث یک جوان میخواهم نکته را یاد آوری نمایم و شاید این مسئله بارها در جراید و مجلات نشر شده باشد ولی من خود را ناگزیر میدانم که یکبار دیگر این موضوع را بیان نمایم و یاد آوری کنم :

از دیر زمانی است که جوانان ما در قسمت تفریح های سالم کمبود احساس میکنند و البته بشما خوبتر معلوم است که در پهلوی درس و مطالعه جوانان به تفریح های سالم احتیاج مبرم دارند و این احتیاج روز بروز محسوس تر میگردد. بحیث یک جوان امید دارم که این آرزوی ما جامه عمل پوشیده و ازین بسی پروگرامی نجات یابیم .



شماره سوم

جوانان و روابط خانوادگی

نظم و سلیقه در همه امور زندگی برای هر جوان لازم است. زیرا زندگی منظم و خالی از هر گونه جنجال برای انسان فرحت و خوشی بار می آورد. چون هر انسان به آرامش ضرورت دارد لازم است که برای خود محیط آرام و خالی از هرگونه مشکلات را خلق نموده تا بهتر به امور زندگي و



کار های خود رسیدگی بتواند. مثلا انسان برای مطالعه یک محیط آرام را بکار دارد و باید تا حد امکان و با وسایل دست داشته خویش این امکان را بر خود بیاورد .
خو شبختانه امروز نسل جوان مابین موضوع رادردك نموده و از همین جاست که هر جوان نظریه استطاعت مالی خویش تا حد امکان این وسایل را مهیا ساخته اند و محیط خود را با ذوق و سلیقه خویش سازش داده و آنرا آماده کرده اند چنانچه بسیار دیده شده که دختران و پسران جوان از خود اتاقی جدا گانه برای استراحت و مطالعه خویش دارند و ازین یگانه اتاق حداعظم استفاده راضی نمایند البته نباید فراموش نمود که آن یگانه اتاق دست داشته خویش را بصورت نامنظم و بدون اینکه سلیقه در آن بکار برده شده باشد مورد استفاده قرار گیرد بلکه لازم که تا حد امکان منظم بوده و ذوق و سلیقه در آن بکار بریم، باید خاطر نشان کرد که دختران بیشتر نسبت به پسران در این کار موفق بوده اند ولی در عکس شما میتوانیید اتاق یک پسر جوان را که نما یندگی از ذوق او میکند ببیند اگر چه بظاهر این اتاق تا اندازه بی نظمی بچشم میخورد ولی با آن هم کاملا یک محیط بچگانه بوده و انسان در آن آرامش احساس میکند .

معلومات برای جوانان

کالری چیست و در کدام مواد بیشتر است

کالری مترادف با انرژی بوده که برای وجود قوت و انرژی تو لید میکند.

کالری در گوشتها :

گوشت گوساله ۱۵۰ کالری
گوشت گاو ۲۵۰ کالری
گوشت گوسفند ۲۵۰ کالری
گوشت مرغ ۳۰۰ کالری
کالری در لبنیات :
در مسکه ۲۵۰ کالری
در شیر خشک ۳۲۰ کالری
دو پنیر و شیر گاو ۲۵۰ کالری
کالری در میوه جات :

سیب ۵۰ کالری
ماله ۴۵ کالری
انگور ۸۰ کالری
تاک ۶۰ کالری
گیلاس ۸۰ کالری
انجیر ۹۰ کالری
آلو ۶۵ کالری

کالری در سبزیجات :

در بادلجان رو می ۲۰ کالری
زردك ۴۵ کالری
بادلجان سیاه ۳۰ کالری
سمازق ۴۵ کالری
پالک ۳۰ کالری
کرم ۳۰ کالری
کاهو ۲۰ کالری
پیاز ۴۵ کالری
لوبیا ۳۳۰ کالری
کالری در غذا های مختلف :

نان سفید ۲۲۵ کالری
برنج ۳۶۰ کالری
مکرونی ۱۶۰ کالری
کالری در مواد مختلف :

شکر گوسفند ۱۳۵ کالری
مغز ۴۱۰ کالری

در جستجوی دوست

من غلام چیلانی لیبیب ما یلم تا با جوانانیکه به شعر ، ادبیات موسیقی ، آواز نا شناس و خصوصا به جمع آوری آثار، فو لکلوریک ملی خود علاقه داشته باشند مکاتبه نمایند .
آدرس : هرات ، لیسه سلطان صنف دوازدهم (با) .

میخواهم با خواهر نائیکه به جمع آوری نکت پستی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایند .
آدرس : فوزیه متعلم صنف نهم لیسه آریانا .

آرزوی مکاتبه با برادران و خواهران که به شعر و ادبیات علاقه داشته باشند دارم لطفا به این آدرس مطاتبه نماید .
محمد فرید از لیسه شیر خان کندز .

اینجناب محمد عثمان آرزوی مکاتبه را با خواهران و برادران خویش را که به ورزش و سینما علاقه داشته باشد دارم لطفا به این آدرس نامه بفرستید :

محمد عثمان متعلم صنف دهم لیسه حبیبیه .

من محمد کبیر مایلم با جوانانیکه به مضامین سیاسی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایند .
آدرس : لیسه استقلال - صنف یازدهم .

کسا نیکه به تاریخ اسلام علاقه دارند لطفا به این آدرس مکاتبه نمایند .
محمد کاظم از لیسه شیو خان کندز .

محمد کاظم از لیسه شیو خان کندز .

محمد کاظم از لیسه شیو خان کندز .

محمد کاظم از لیسه شیو خان کندز .

محمد کاظم از لیسه شیو خان کندز .

پرتزیده



نوشته از: دکتر اندرپور

آفرید میچاک

مترجم: نیرومند

ورثه خواهان مرگ او بودند

مهمانان عمه لیبیتی تاسر حدمرگ وحشت کردند، زیرا عمه پیر در مقابل چشم آنها جان سپرده بود عمه لیبیتی تروت فراوان داشت و دو وارث داکتر عدلی گفت: مرگ او بواسطه خوردن زهر اتفاق افتاده است.

آوردہ نمی سازد و هم او است که قادر به چنین عمل زشتی می باشد. کمیسر سگری برای خود روشن کرد و پرسید: «شما نسبت به برادر خود نظر خوبی ندارید.» انگرید سرش را شور داده سپس به کمیسر حکایت نمود که برادرش برای سو مین بار کاروبارش را تغییر داده است و فعلا هم به فروش موتر اشتغال دارد و اگر از یک روز نتواند موتری بفروشد همان روز را پول نخواهد داشت. میراث پدر را هم مدتها پیش خاک و دود کرده و از آن چیزی برایش باقی نمانده است. و روزی باها از عمه اش هم با پرو می دیدند درایی پول گرفته بود. و موفق به حصول پول هم شده بود.

ولی اگر او به راستی کاری کرده می توانست از عصبه خرج دختر هاورقیه هایش شخصاً بدرشود. و من اجازه نمی دادم که او پول های مرابه مصرف معشوقه هایش برساند.

کمیسر لختی به اندیشه فرو رفته سپس سواش را اینطور طرح کرد: «برادر شما چطور توانسته است زهر را فراهم سازد؟» انگرید شانه هایش را تکان داد: «درین مورد بهتر است از خودش پرسید.»

«اینکار را خواهم کرد. علاوه شما بصفت یک محصله در رشته طب حیوانی هم از زهریات یک مقدار بدانید. به نظر شما چگونه می کنند عمه شما مسوم شده باشد؟ و توسط چه نوع زهری؟» در دهان قشنگ دختر جوان بشدت کش شده در پاسخ گفت: «منم او را با خود فکر کردم با چه وسیله ای می توانم علیه آن اقدامی نمود. عارضه ابتدا شبیه یک رعشه ظهور کرد و می توانست استرکنین باشند اما طوریکه روزی با عمه آقای کمیسر لطفاً هدایت دهید که پاکت پوره را تحت نظر قرار دهند همین حالا به فکر می رسد که عمه لیبیتی یکی دو مرتبه گفت که قهوه طعم تلخی دارد.»

کمیسر با سر اشاره نموده گفت: «آزما بسیار تشکر می کنم، اما موازل ایورنیک تصور می کنم شما کارها ساده ساخته و زحمت مرا بسیار تقلیل بخشیدید. حال برادرانرا نزدم بفرستید.»

مرد جوان که چند دقیقه بعد وارد اتاق شد کمیسر الف بورنمن به قیافه دا کتربانگاه پرشگری خیره نگر است و اظهار داشت: «داکتر هیچ تردیدی وجود ندارد؟» داکتر دوباره به روی جسد خم شده، مجدداً پلکهای مرده را با انگشت امتحان نمود و سپس خود سرا راست کرد جواب داد: «اگر تمام روینداد، طوریکه مقابل قرار وارد غیر از آنچه که من تشخیص میدهم نباشد، عامل مرگ استرکنین می باشد.» کمیسر سرش را تکان داد: «اما استرکنین از خود طعم بخصوصی دارد و فوراً مسوز آن فیمیده می شود. «قاعدتا» بلی همانگونه که گفتید استرکنین بصورت عادی طعم تلخی دارد. راپور نهایی از معاینات را فردا دریافت مینمایم.»

داکتر خدا حافظی نموده، بیرون رفت و کمیسر الف بورنمن یک بار دیگر متکرانه جسد مرده را از نظر گذشتند: یک زن پیر و موقر با موهای سفید و صورت پراز چین مقابلش قرار داشت. داکتر چه گفته بود؟ استرکنین اشخاص مسن را در فاصله ۱۰ دقیقه بدریاسار نیستی می فرستد...

او دروازه سمت سالون در ایاز کرده، مهمانان شامل دعوت و مخاطب قرار داد: «پسیار معذرت می خواهم که بازم شما را در اینجا معطل می سازم این محفل به علتی یک جشن تانس انگیز بشمار می رود که هفتاد و مین سالگرد تولدی خانم ایورنیک، روزی که من گش هم می باشد.»

معاون کمیسر لستی از اسمای حاضرین در پارتی راه او داد و کمیسر یک نگاه به تمام کسانی که آنجا حضور داشتند افکند: دو خانم نسبتاً کهنسال تر، یک زن و شوهر نسبتاً پیر و در جوان حاضر بودند. کمیسر به طرف دختر جوان با سر اشاره می کرد پرسید: «و شما برادر زاده مقتوله معذرت می خواهم متوجه می هستید. من اولتر باید باشم درین باره چند کلمه حرف بزنم. لطفاً بفرمایید، اینجا بیایید.»

«اسم شما انگرید ایورنیک است و یک محصله ۲۰ ساله می باشید؟ تصور می کنم، خانم ایورنیک یکی از جمله خواهر های پدر شما بوده.»

«بلی، وحشتناکست صحنه مردن او. یقیناً احساسی در فراوان نمود و آنهم در حالی که شعورش درست کار میکرد و هوشش سر جا بود. شما می توانید رونالد را گرفتار کنید، زیرا میراث او کسی دگر دستش را به چنین جنایتی

غیر از شما چه کسی دگر می تواند قاتل عمه تان باشد؟

پس جوان لختی سکوت اختیار کرد و سر انجام سر حرف آمد: «خواهرم آقای کمیسر زیرا او همیشه به پول می اندیشید و بهر اندازه ای که در صورتان بکنجد، خسیس است و هر وقتی که در فشار مالی قرار داشته باشم و از او تقاضای کمک کرده ام، خواهرم حتی یک مارک هم بمن نمانده است. عمه لیبیتی نمی توانست این عادت او را تحمل کند و احتمالاً از همین ناحیه از عمه لیبیتی و کمکیهای که او بمن مینمود می ترسید. می ترسید که عمه لیبیتی نسبت به او برای من محبت بیشتر داشت.»

کمیسر با لحن مستیزانه اظهار داشت: «مفکوره عالی» اما او میدانست که در اینجا به نوع اظهاریه های مواجه بود که هر دو گفتار در صورت توجه عمیق چندان دور از حقیقت جلوه نمی نمود.

کمیسر گفت: «خوبست، بروید. من حالا میخواهم از سایر مدعوین هم چیز هایی بشنوم.»

وقتی او تقریباً یک ساعت بعد بالا پویش و کلاهش را گرفته میخواست از آنجا بروی باید اعتراف می کرد که بیشتر از آنچه در ابتدا دستگیرش شده بود، چیزی از ماجرای کشته شدن عمه لیبیتی نمی دانست در دهلیز بیرون با دختر جوان روبرو شده پرسید: «شماره اولان را توقیف نمی کنید؟ ولی من که شما گفتم...» و علاوه: «کمیسر با لحن خشکی اظهار کرد:

«من کلام دلیل صحیح علیه برادر تان ندارم. دلیل واضحی در دستم نیست.» تا او را بلا داشت گفتم همانطوریکه علیه شما دلیل واضحی در دستم نیست.»

دو روز بعد، دومی مربوط به قتل خانم ایورنیک را میز کار مقابل کمیسر بورنمن گذاشته شد. عامل مرگ او حقیقتاً استرکنین بود. اما در بوزه دانی آری از استرکنین وجود نداشت. پس چه کسی آن زهر را در پیاله قهوه خانم ایورنیک مخلوط کرده بود؟ یک مامور پولیس وارد اتاق کمیسر شده خبر داد: آقای کمیسر ماد موازل ایورنیک به ملاقات شما آمده است و میخواهد شما را ببیند. «بیاوریدش به درون... روز شما خوش ماد موازل ایورنیک. چه عاملی شما را تا اینجا کشانید که مرا ببیند؟

ماد موازل ایورنیک گفت: «من قبوی برای محکومیت او دارم. الیهاتی که شما می خواهید.» انگرید از میان دستگول خود تصویری را بیرون آورده اضافه نمود: «من این تصویر را برداشته ام. یک مرتبه آنرا دقیقاً از نظر بگذرانید.»

لاغر اندام پامورت بی رنگی بود. به شدت ناراحت می نمود. او در وضع نامطمین حرکت میکرد و از نگاه کردن به طرف کوچی که بسند مرده در آنجا افتیده بود، بازحمت فراوان احتراز می نمود کمیسر شروع کرد به حرف زدن آقای ایورنیک، شما چند ساله هستید؟

«۲۳ ساله باشم.» «پس بزرگتر از خواهرتان هستید و من فکر نمی کردم شما برخلاف جوانتر به نظر می آید. عمه شما را کشته اند.»

مرد جوان اظهار داشت: «دو خدا می من، وحشتناکست... من عمه ام را بسیار دوست داشتم.» کمیسر نگاه متجسسانه به صورت وولانده افکنده پرسید: «راست می گوید؟ شما او را بسیار دوست داشتید؟ شما در حال حاضر چه مشغولیتی دارید؟»

رونانده خنده خفیفی کرد و گفت: «آقای کمیسر، درس چندانی نخواهد ام. دو مرتبه ناکام مانده، سپس شامل یک کورس تجارتي شدم. ولی آنجا هم حوصله ادامه درس زادر خود ندیدم و بصفت نماینده مقرر شدم. اما عایدی نداشتم و...»

«و شما برای دختر هابه یک مشت پول احتیاج داشتید؟ این مطلب را نگرید... به شما گفته است؟» «این بلی درست است. من... من به بلی... همینطور است که او گفته؟»

بسختی می توانم تنهایی را تحمل کنم. من... خوب بهر حال بمن بنگرید: مگرم به مردی میمانم که دخترها از سرو شانه هایش ببرند؟ باید همیشه پول خرج کنم.»

کمیسر با سر حرفش را تانید کرد: «می فهمم و سر انجام شما به این فکر افتیدید که عمه تانرا به قتل برسانید، همینطور نیست؟» «پس جوان به چشمهای کمیسر خیره شد و طوری به او نگریست گوانکه خواب می بیند و آنگاه با لحن آرامی پاسخ داد: «من گاهی به این موضوع فکر مینومدم که یک روزی میراث عمه جان را تصاحب خواهم کرد. البته تروت هنگفتی بمن می رسد، زیرا عمه لیبیتی هستی فراوان داشت. اما من باعث مرگ او نشده ام.»

«پس کی او را کشته است؟ این دوخا نم پیری که در اتاق سالون نشسته اند؟ یا آن زن و شوهر مسن که پهلوی آندو پیر قرار دارند؟» کمیسر با برداشتن دو قسم روبرو رونالد ایستاده بود و پرسید: «شما شاید جریان همینطور بوره باشد: «شما استرکنین تهیه کرده باشید. استرکنین را می توان از زهر موش بدست آورد و شما آنرا عوض بوره در قهوه به خورد عمه تان داده اید.»

مردی با نقاب بقیه

شما در سوراخ بوره اید؟ آخ بلی، منظورم محبس است مادموازل؟
طبعاً دختری مثل شما نمیتوانند
از آن چیزی بدانند. (

ما موازن - آخ وحشتناک است
ماد موازل.)

ایلا تمجیح کنان اظهار داشت:
آقای مایتلند، می ترسم بگویم که
من منظور شما را تا اینجا نفهمیده‌ام
ایلا دید که مایتلند بانسا را حتی
فراوان مجدداً اطرافش را بدقت
مراقبت کرده سپس سرش را به

مایتلند به اطرافش نظر انداخت.
(من با تمام شخصیتها ی بر
حسته در آنجا مواجه شدم. حاضرم
شرط ببندم که من یگانه کسی هم
صنتم که ساول موریس را دیده‌ام
خطر ناکترین مرد در میان ما همه
شما فکر کنید که بجای من هستید

تاینگای داستان:

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه‌ها زندگی‌اش را از کف داد.
الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب
مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسواپارتمان لوکس به کرایه گرفته می
خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیروخته دهد و تلاش خواهرش برای
ادامه کار او نزد مایتلند به کدما نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند.
دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما
اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود
تحقیقات پولیس هاگن مد یر کلب هیرون گرفتار میشود. اما هاگن
بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتبا هی که دارد
بکس های را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت
می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در
دفتر پو لیس منفلق میشود و اینسک بقیه داستان.



طرف ایلا نزدیک آورده گفت:
او بالحن تفریح آمیزی حرف می

گفت: «نی نی ماد موازل، به طبیعت
احتیاج ندارم. این یکی را نمی‌شود
به کمک داکتر معالجه کرد!»
اما من به شما می گویم که چه
تکلیفی دارم. شما مرادک می
کنید و مایتلند! اما من تمام جایدام
به کسی بعد از مرگ خود واگذار
شده‌ام، بیک، نفر خاص که تمام
شوخی و مسخره‌گی در همینجا می
باشد. ماد موازل! و آن کسی
هست که بعد از سر من او را باز
داشت خواهند کرد.»

گفت همینطور نیست؟ به او بگویید
که شما را اخطار کرده‌ام ذهنیت
او دوباره نسبت بمن تغییر خواهد
کرد و کارها را به نفع من انجام
خواهد داد، چطور؟

او با لحن تفریح آمیزی حرف می
زد و ایلا به تدریج میفهمید منظور
مایتلند از ذکر کلمه (او) کسی جز
دیک گاردون نمی باشد. مایتلند
دستهای ایلا را گرفته، میان
انگشتان خود مالش داد و اگر چه
ایلا صورتش را نمی دید. بسا
ایشم حدس می زد که مایتلند اشک
می ریزد «من هر کاری از دستم
بر بیاید یقیناً برای شما انجام می
دهم اما شما بسیار هیجان دارید
آقای بسیار عزیز مایتلند. چطور
است اگر در باره نا راحتی خود با
یک طبیب مشور کنید؟»

«اما من یک پلان وسیع دارم،
هاها بلی! ماد موازل، من هیچگاه
پلانی به این بزرگی نداشته‌ام شما
به نوشتن با ماشین تایپ بلد
هستید؟»
«البته که می توانم. اما نه بسیار
خوب.»

بقیه در صفحه ۶۰

این بچه‌های شوخ

دختر زیبا و تنازی که تازه از خرید بر گشته بود برای دوستانش ما جای را که در بازار پایش اتفاق افتاده بود اینطور قصه میکرد.

را قانع بسازد. اصلا من غلطی نکرده بودم فقط از دحام مردم واز همه بالا تر توجه به اشاره ترافیک عواملی بود که آنمرد را بجای دوستم عوضی بگیرم.

به آن جوان میگویم :
- خوب حالا ممکن است از سرم دست بر دارید .
- ممکن نیست .
- پس از جان من چه می خواهید !

- اینکه شما دختر ها چرا از ستاره های سینما غرب پیروی میکنید .

گپ های عجیبی میزد . تقلید از ستاره های سینما .
- کی تقلید کرده .
- شما .
- چگونه تقلیدی .

- ستاره های سینما تر جیب می دهند با آدمهای مسن از دواج کنند اینها عقیده دارند که مردان سالمند دارای تجربه بیشتری هستند و بالای احساسات شان غالب . این تسلط بر احساسات است که مردان مسن کمتر از زن خود طلاق میگردند در موارد دیگر نیز عاقلانه فکرمی کنند .

- من همچو عقیده ندارم ؟
- پس چرا با من نمی آید ؟
- آقا مگر قرار بود من و تو در سر سرک عقد کنیم . من با تو کجا بروم .
- عجیب دختری هستی تا بحال هر کس میبود راضی میشد . چندان قیافه ای هم نداری که اینقدر بخود مینازی .

بعد ها هم چند بدو بیراه بمن گفت و راهش را گرفت و رفت . حالا دیگر دوستم نیز در پهلویم بود و مات مسهوت به تمام کسانیکه به ما می خندید ند نگاه می کرد .

پیمودید . منکه از او جوانترم باید چند جاده را با من یکجا بروید اینطوری یکدیگر را بهتر خواهیم شناخت .

- شما مگر دیوانه شده اید من آنمرد را بجای دوستم عوضی گرفته و ...

- درست پس شما متوجه همه چیز هستید که بر دیگران حکم که ...

- والله ...
- وازدیگران توقع دارید که ...

- ولی ندارد ، شما به میل خود دست بدست آن مرد مسن و معمر انداختید و عرضی جاده را با او مرد است این جوان

اما یکبار احساس کردم چیز سنگینی به شانه ام خورد بطوریکه نزدیک بود بر زمین بخورم او یک جوان بود که بمن شانه زد از همین جوانهای به اصطلاح شیک و اتو کرده گی .

به او گفتم :
- سعی کنید متوجه راه رفتن تان باشید .

- مثل که شما متوجه راه رفتن تان بودید .

- ولی من ...
- ولی ندارد ، شما به میل خود دست بدست آن مرد مسن و معمر انداختید و عرضی جاده را با او مرد است این جوان

... بلی من عادت دارم که با دوستم دست بدست راه بروم چرا که من عقیده دارم ، اینطوری در بازار های مزد جم راه را گم نمی کنیم وهم از سرم ... پرزه گفتن پسران زیاد منزجر نمیشویم . زیرا هنگامیکه پسر ها پرزه ی برای دلخوشی شان به دختر ها میگویند اگر دختر ها با هم و شانه به شانه باشند هر يك ازین دختر ها فکر می کنند که طرف ، بالای خواهر خوانده اش پرزه رفته نه بالای خودش و به اینتر تیب کمتر تحت تاثیر سخنان بچه ها بیکه بعضا واقعیت های در پرزه های شان بشکلی نهفته است میروند .

من و دوستم در جاده ای مزد جم بی خیال راه می رفتیم که مردی به او شانه زد دوستم از من جدا شد و من نیز بفکر اینکه او دو باره پهلویم بر گشته است دستم را در قولش انداختم و عرض سرک را بلا استفاده از موقعیت ترافیکی و اشاره سبز طی کردم . وقتی به آنطرف سرک رسیدم دفعتا متوجه شدم که عابرین بر من می خندند . زود متوجه دوستم شدم تا دریابم مردم بر کی میخندند . ولی همینکه روی خود را بسوی او کردم نزدیک بود از وحشت شاخ بکشم . من دستم را در بغل یکمرد انداخته بودم و او نیز تا آن لحظه صدای از خود در نیاورده بود . من در آن لحظه خیلی تنها بودم ، خیلی ، میدانید چرا ؟ برای اینکه همه میخندیدند . دوستم هم میخندید با تمام وجودش بر من میخندید و بعد خودم نیز که در همان جا خشکم زده بود خندیدم و یکجا با دیگران .



بدون شرح

انعام

مردی در هتل موقع شماردن پول هایش متوجه شد که نوت هزار افغانیکی خود را گم کرده است غرق تفکر بود که خدمتکار هتل نزدش آمده و گفت:

میدانم حتما پولتانرا گم کرده اید. مرد با تعجب گفت: شما اینرا از کجا میدانید.

خدمتکار گفت: پولت زامن یافته ام و دست در جیب خود کرده ده نوت صد افغانیکی را برای طرف مقابل داد.

مرد با تعجب گفت: پولی را که من گم کرده ام هزار افغانیکی است نه ده نوت صد افغانیکی. خدمتکار گفت:

من پول را قصدا خورد کرده ام. بخاطر اینکه هروقت مسافری به هتل می آید من مجبور هستم نوت های هزار افغانیکی را برایش خورد کنم. تا برای من ازین پولهای خورد شده انعام بدهم.



بدون شرح

درکشتی

دورفیک دیوانه سوار یک کشتی کوچک شدند. ناگهان کشتی در آب غرق شد یکی از دیوانه ها خودش را نجات داده به ساحل رساند و دیگری در آب در حال غرق شدن بود.

دیوانه اولی دوباره داخل آب شده و آواز میداد.

رفیق تشویش نداشته باش و ترسی بدل راه مده. من که خود را نجات دادم حالا برگشتم که ترانجات بدهم.

شماره ۳

مار

احمد همیشه از شکارش تعریف میکرد و ادعا داشت که شکارچی ماهری است و بپه چیز معلومات دارد تصادفا در مجلسی که راجع به مار عینکی سخن به میان آمد. احمد سرفه بلندی کرده و به غرور زیاد گفت:

بنده چند سال قبل به هندوستان سفری کرده بودم اتفاقا مار بزرگ عینکی به من حمله ور شد.

میدانید؟ مار عینکی خطرناکترین خزندگان است. درین اثنا یکی از رفقاییش گفت:

- چطور با مار مقابل شدی؟
- هیچ وقتی بمن نزدیک شد به طرفم حمله کرد. من فورا با چوبی که در دستم بود عینکش را از چشمش دور کردم. حیوان جایی را دیده نمیتوانست. گزندی برای من نمی توانست برساند.



اینجا که برای مست کردن ساخته شده است.

مشکل بزرگ

ار انا ق معاینه خانه داکتر روانشناس، خانم قشنگی که تازه بکار سینما شروع کرده بود با داکتر سر گرم صحبت بود.

- چه فرمایشی داشتید؟

- داکتر صاحب شما باید مرا کمک کنید...

- یک مرد پولدار، خوش تیپ که مرافق العاده خوش نموده و خواستگار من شده است.

داکتر گفت: او را دوست دارید؟

- بلی داکتر صاحب.

داکتر می پرسد:

پدر و مادر شما به اینکار راضی اند.

- بلی کاملا.

- پدر و مادر طرف چطور؟

- آنها هم موافق اند.

- پس مشکل شما چیست؟

- مشکل من اینست که چطور روحیه شوهرم را به شنیدن این خبر آماده کنم.



بدون شرح

در داخل سرویس

دو دیوانه داخل موتر پهلوی هم نشسته بودند. یکی از آنها روبه دیگری کرده پرسید.

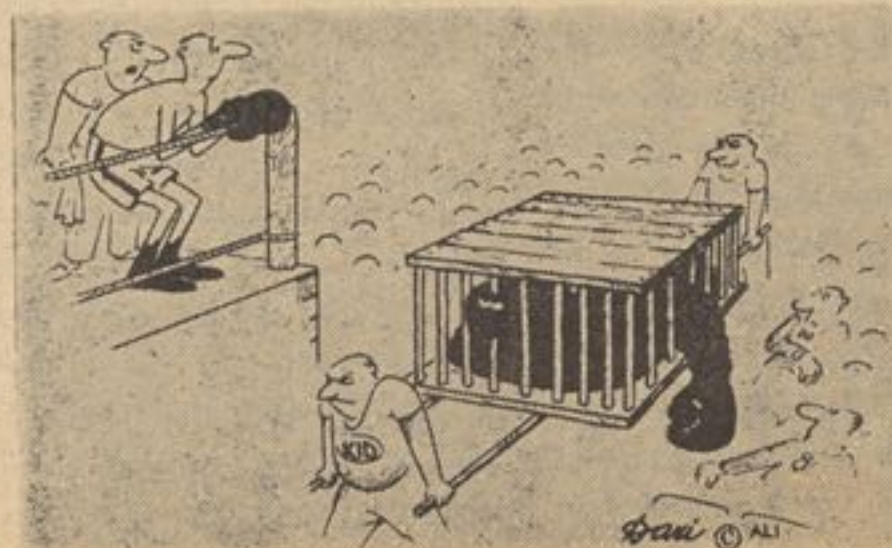
- ببخشید آقا، ممکن است بگویند...

دیوانه دیگر نگذاشت گپ اولی تمام شود و جنتری کو چکی که در جیب خود داشت بیرون کرده جواب داد:

دیوانه اولی با خوشحالی گفت امروز چهارشنبه است.

- تشکر میکنم آقا پس رسیدم...

من همین جایاده میشوم.



بو کسر: نجاتم بد هید

سری خپل خان خورا زیات سپک احساسه سوه. هرشی ته به یی چه کتل نو بڼه به ورته یسیده او دهر ساز په اوریدو سره به یو ډول خو بڼی اولر څه سستی ورته پيدا شوه. له غوړونو څخه یی تپ پورته کیده. او داسی یی احساسو له چه سترگی یی درندی دی اود سترگو دپاسه یی یوه اورنی پرده راکښته شویده. دیوه میز دپاسه یی یوه بڼکلی مجسمه ولیدله. یوه کوچنی غر څه ډیره یی خوښه شوه خوواره یی کښته پورته کړه، دخپلو تودو گوتو به څوکه یی ومو ښودله. مجسمه گوتی له گچ نه جوړه وه. بیرته یی په ځای کیښودله. له بلی گوتی نه دساز او تنگ ټکور غږ پورته وو، ټولو خوښی کوله او ټولو خپل سات تیراوه. دټنگ ټکور له غږ سره لږ څه به سدشو.

او مجسمه گوتی یی بیرته به ځای کیښوده. هغه له خپلو دوه اورینو سترگو سره لری شو. سری خپلی سترگی ومو ښودلی، خو ویی نه لید ورو ورو هغی بلی گوتی ته روان شو. داسی ورته ایسیده چه په هوا کی روان وی. همدا چه گوتی ته ننوت نود خراغ چاپیر دلوگی یو شپول جوړ شوی وساز ښه مستو یوی بیغلی سندر ویلی. اوسازیانو په مستی سره ساز ورته واهه. د بیری دباد بان په شان هاخوا دپخوا څنگیده. خپل ځای ته ورسید کورته به رهاکی ډوبه وه. ټول خوشاله ښکاریدل ځینو خبری کولی، خو ټولو سازته غوږ نیولی و. همدا چه سر په خپلی څوکی باندى کشیناست نویی خپلی مخی ته وکتل. ددوی ترمنځه دمیز هاخوا، په کوچ باندى یوه بڼکلی پیغله ناسته وه. دهغی

په برندو سترگو ورته وکتل. په همدی وخت کی پیغلی بیاهم کت کت وختدل. او سری ور سره خوله خلاصه کړه او ویی خندل. کت کت پیغلی بیاهم وختدل او سری بیسا خوله خلاصه کړه اود زړه له کومی یی و خندل. اودی پرله پسى خندا گانو هغه سخت وپاروه. دای یقین وچه دا خندا گانې دده لپاره کوی که نه خو پومبی چوپه وه. له مخ، ټټر او لمنی څخه یی ورو نظر لاندی وښوید. بیایی هم سترگی د پیغلی په سپینو پونډیو او ورونو باندى ولگیدلی. دشو دو په سپینى وی ترخنده یی دپیغلی پښو او ورونو ته کتل. تر هغو چه ټول پاڅیدل او ددوی دمیز خواته ولاړل.

ورسره ټوله کوټه تاویدله. ددوی دمیز خواته ورنژدی شو. هلته د کاجوغو، پنجو، چرو، غابونو او نورو لوبڼو یوه جرنکاوه. هرچا خپل غابونه ډکول سری هم وغوښتل چه خپل غاب ډک کړی، خو چه مخامخ یی وکتل بیاهم هماغه پیغله وه ورو یی نظر دهغی په لوڅی او برېښی تتی باندى ونښت ټټر یی تک سپین اود ووری په شان و. او غاړکی یی بیاهم خراغونه په خپلو غمبو کی حلول. نظریی په ډیره گستاخی سره دپیغلی په لوڅ ټټر باندى لویدله. پیغلی بیاهم له هغه ځوان سره خبری کولی، ورو ورسره پستیدله او بیابه یی وار په وار کت کت خندا کوله. سری هماغسی ورته کتل. او چه دپیغلی خوله به دخندا لپاره خلاصه شوه نود بهم دزړه له کومی وختدل

دهو شپاری سپوری

غوښتل یی چه دهغی گوتی په خوا وڅو څیری، خو همدا چه بیایی په مجسمه گوتی باندى سترگی ولگید لی نو خدا زده چه ولی یی زړه ته دا تلوسه پیدا شوه چه هغه واخلي. هغه یی اندازه کړه چه په جیب کی یی څاییری که نه، په جیب کی یی نه یواځی داچه څاییدله، بلکه همدا شان همد هغه جیب دمجسمی وړلو ته ډیر لوی او ارتو. زړه یی لوی کړ. هغه یی لومړی په ویره ویره اوبیا به زغرده سره په جیب کښی ومنوله اوچه غوښتل یی روان شی نویی (هغه) ولید چه په سرو سترگو ورته گوری. دواړه سترگی یی د دوه سکروټو په شان ځلیدلی. او کاته یی دتیره لور په شان. سری داسی احساس کړه او هغی وا یی وریدل چه (هغه) ورته وایی: «ای غله! ماو لیدلی، مجسمه گوتی په ځای کیږده، ورزید زر یی جیب ته لاس کس

سترگی هم سری سری وی، هر وار به یی کت کت خندل اویو لږ سپین غابونه به یی دزلی په شان دشونو له منځه ښکاره شول. دنجلی یسو آسمانی رنگه لنډ کمیس په ځان کی و. پونه یی ترورنو پوری سر ښوی وی. تکی سپینی پونه یی داسی وی لکه چه د مرمر دډ بری نه تراشلی شوی وی. جکه غاړه یی وه. ترزنی لاندی یی په غاړه باندى یوتور خال و. او ترخال لاندی دهغی غاړکی پرته وه. هغه غاړکی چه به غمبو کی یی یو خراغ گن خراغونه ښکاریدل. دپیغلی سرو شونډو او دزلی په شان سپینو غابونو دټولو پام ځانته اړولی و. همدا دسری ورته پام شو چه هغه ځاندى نو یی خدا زده چه ولی داسی احساس کړه چه دا خندا دهغه لپاره ده. او له خانه سره یی ایستدلال کاوه چه هرو مرو یی خندا گانې زما لپاره دی پومبی خو یی نه خندل. نو وار یی

ورغوته کړی و. له هغه سره یی خبری کولی، خو شاله وه او خندل یی. غوصه ورغله خو چه غوښتل یی تر هغوی ور سپوری نو «هغه، یی بیاهم مخی ته شین شو. هماغه دوه سری دسکروټو په شان سترگی، نیغ یی ورته کتل. وچ په ځای ودرید. «هغه، په خیر سره ورته وکتل. داشی چه یوه شیبه یی هم له نظره نه غور ځاوه. خو شیبی دسری هرڅه هیروی دټینگ ټکور غږونه دنو رو گڼه گو نه اود محفل تودوخه. او یواځی یی خپلی مخی ته (هغه) لیده له سرو سترگو سره. غوښتل یی چه ترینه تیر شی. خو غږ پر وشو. - (پام کوه چی بی عقل نشی! پیغلی کوزده کړی. او هغه رنگ ځوان بی دژوند ملگری دی!) اود سترگو په رپ کښی ترینه پناه شو. سری جوریده او ورسره

ټولو خندل خودی نه پو هیده چه هغوی ولی ځاندى. ټولو هغه ته وکتل او خندل یی. خو دهغه سترگی بیاهم دپیغلی په ټټر باندى لامپاند سره زغړیدی. ډوی وخورله شوه ټول خواړه واره شول. او هرڅوک بیرته خپلو ځایونو ته راغلل سری پیغله څارله چه چیری کښینی. او همدا چه هغه یوه کوچ پساندى کښینا ستله نودی بیاهم په مخامخ څوکی ورته کښیناست. بیایی هم په خلاصو سترگو دهغی پونډی کتلی او ترورنو پوری یی نظر زغړاوه. یوځل بیایی هم سروچورلید. ځان یی سپک احساس کړ. او پیغلی بیاهم کت کت وختدل. نور طاقت ورنغی. غو ښتل یی چه له ځایه پا څیری او ولاړ شی دپیغلی څنگ ته کښینی آخر پیغلی هغه ته خندل

ظاهره یی دخوان له خبرو نه خوینی
 کوله خودی یی پوهوه چه داخنداگانی
 سنا لپاره دی سنا لپاره دی ا وار
 به وار به یی دسترگو له گوته ورته
 کتل هم . او همدی خبر و ته
 جرئت ورکاوه چه به سپین سترگی
 سره بیغلی ته وگوری، غوینتل یی
 چه له خایه پاشی ورشی اود بیغلی
 خنگ ته کنبینی، به پتیری لاس
 ووی اود یونپو او ورنو دپاسه
 یی گوتی وکازی او له خایه هم
 له خایه هم و خویند چه بیاهم (هغه)
 پیداشو. شک یی مخی ته ودرید.
 له هماغه دوه اورینو سترگو سره.
 سترگی یی تکی ستری دسکرو توبه
 شان وی. دهغه غبر یی له ورايه
 واوړید -

- (نام کوه چه له خایه دی وته
 خوخییری، دانش خیال دی چه
 بیغله تاته خاندی. هغی میره کپی

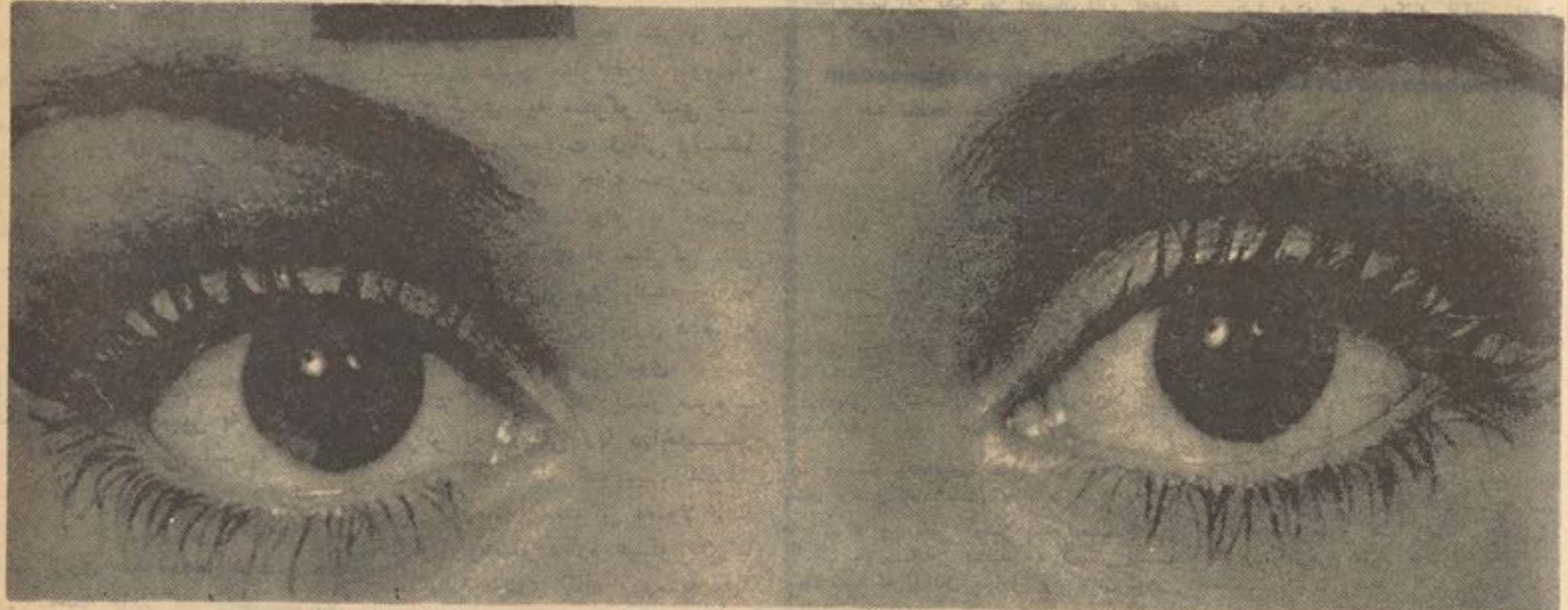
شوه. سړی سخت چورلیده، زړه
 یی ددوډی له خوړلو نه وروسته
 ښه نهو، از پورته پورته کیده ورو
 خیر تیره دی ..)

او لدی اندیښنی سره یی په
 له خایه پورته شو. همدا چه ودره
 خواته وسید نویی له یوه تن سره
 خو شیبی خبری و کپی، هاخوا
 دپخوا خنگیده، پشی یی کنبل
 کیدلی. له هغه سړی سره یی پیری
 خبری وکپی، پیری خوږی پستی
 خبری خو خوواره یی هغه به مخ او
 تندی باندی ښکل کپ، خوواره ترینه
 خار او قربان شو، او بیایی خدای
 پامانی ورسره وکپه، دشیبی به
 تیاره کی کو خی ته ووت، لاهم
 دپنگ پکور غرو هغه غوړو نو ته
 ورته. همدا چه دوات زی ته ورسید
 نویی اشپلاق وکپ او پوکسی یی
 خانه وذراره. تکسی ودرید او خان

سوک کپ نوناخابه هماغه دوه سړی
 اود سکروپو په خیر سترگی یی
 مخی به راغلی چه ورته کتلابی. د
 هغه ترغوړه شول چه (هغه) ورته
 وایی -

- (ای غله! پام کوه چه داکار
 ونکپی، داغریب ښه سبا خی اود
 تکسی دخاوند حساب به وړکوی.
 دایسی خوږی خپلی ندی خه ...
 دهغه بچیان هم دودی ترینه غوړی
 هغه خوب په خان حرام کپیدی چه
 دپچیانو گیمه یی مری شی ...
 او لابه همدی فکرونو کی دپ
 وو چه تکسی والا برک ووايه. او
 سړی بیسی وړکپی، ترینه کوزشو
 ددغو دوه اورینو سترگو له خارنه
 یوه شیبه هم نه په کرازه هره شیبه
 اورینو سترگو خاره. خپل کورډا،
 ننوت. همدا چه تشناب ته ورسید
 نویی خان به هینداره کی وکوت-

خه گته... او بیایی وویل -
 - (آه زه نه پوهیږم چه داژوند
 پخپله خه گته لری؟
 دژوند یو پوچ اوتش شسی دی ...
 آخر زه خه له ژوند کوم؟
 دی پوښتنی ښه شیبه په چرت
 کی دپ کپ ورو ورو د اعتقاد
 ژوریده اود پوخوالی خواته ورته.
 یو وخت یی بیاهینداری ته وکتل
 به هینداره کی یی وکتل چه په لاس
 کی یی دپیری خریلو یوه چاره ورو
 ورو هغه خپلی مری ته نژدی کوی -
 - (دا ژوند خه گته نلری!)
 همدا چه چاره یی په خپلی مری
 باندی کینوده نا خایه یی ولیدل
 چه هماغه دوه سترگی چه دسکرو
 په شان سړی وی اود اور بخرکی
 ترینه اوریدل. سترگو ورته کتل
 او (هغه) موسکی وژ. خه ورته وویل.
 چه ښه یی غوړونویو، هغه له خپلو



سترگی یی ددوه سکروپو په شان
 سړی وی. له خانه ودر شو بیاهم
 هماغه دوه اورنی سترگی، به
 هیندره کی یی هم نه بر یښود.
 اسویلی وکینش، به قار سره یی
 وویل -

- (دا دوه سترگی مابه کرار نه
 پریردی ...)

او بیایی به ذهن کی تیر شول -
 - (آه چه خومره ښکلی بغهوه.)
 له خان سره یی فکر کاوه چه که
 له دغسی یوی بیغلی سره ژوند
 نه وی، او که دغسی یوه بیغله دسړی
 غیر توده نکپی تولدی ژوند نه
 کار دی! ...)

سترگی یی ددوه سکروپو په شان
 سړی وی. له خانه ودر شو بیاهم
 هماغه دوه اورنی سترگی، به
 هیندره کی یی هم نه بر یښود.
 اسویلی وکینش، به قار سره یی
 وویل -

- (دا دوه سترگی مابه کرار نه
 پریردی ...)

او بیایی به ذهن کی تیر شول -
 - (آه چه خومره ښکلی بغهوه.)
 له خان سره یی فکر کاوه چه که
 له دغسی یوی بیغلی سره ژوند
 نه وی، او که دغسی یوه بیغله دسړی
 غیر توده نکپی تولدی ژوند نه
 کار دی! ...)

دی. هغه خپل میره ته خاندی .
 دهغه خان، دهغه ښکلی پتیر او
 ښکلی ورنونه او لنده داچه قول
 وجود، دهغه په میره پوری اړه لری.
 له خایه مه خوخییره، مه خو خییره،
 مه خو خییره، اودی برله پسی
 اخطارونو هغه بیر ته په خای
 کنبینا وه . خپلی سترگی یی
 وموښودلی خدازده چه ولی یی دا
 اندیښنه په ذهن کی تیره شوه .

- زما سترگی هم (هغه) په شان
 سړی دی.. زما سترگی هم دسکروپو
 په شان دی.. زما نظر هم دلور به
 شونډو باندی پوره ترخه موسکاتیره

یی بکنی وچاوه. دخپل کور آدرس
 یی وړکپ. شپه ښه پخوه. له خان
 سره یی فکر وکپ -
 - دی تکسی والا به نن ښه کار
 کپی وی .

اولدی خبری سره یی به شونډو
 باندی یوه شیطانی موسکا و گدیده
 - راخه چه بالاره کی یی لوخ
 کپم... پیری بیسی به لری)
 همدا چه موتر یوی گوښی کوخی
 ته تاوشو نو سړی غوینتل چه
 تکسی والا ته ووی چه ویی دزوی
 او هلته یی لوخ کپی او بیسی یی
 ترینه وشکوی خوچه خپل لاس یی

سترگی ستاسود بدن

به تیره بیاد دولس اوشپاپلس کلنی ترمنخ، باید چلیدم خاړنی دپاره وخت په وخت دسترگو داکتر تهورشی.

طبی عینکی خوخت باید ولرو؟

که لیری یا نژدی ښه او خرگند - نشولیدلای (لیری لیدو نکي سترگی نژدی له منځه وړی او نژدی لیدونکی سترگی، لیری نایزندلی وینی) که دسر خوړیاو خوابدی راته پینښیری، که دکوم لیری خای دلیدلو په وخت کی دښو سوری کمو او په ورځو، تندی اومخ بانندی کونځی اچو و، که کوم لیری ټکی له یوه گوچنی - سوری څخه دخپلو سترگو په نسبت ښه وینو، که دموتیر چلو یا مطالعی دد هی مکه به.

په وخت کی سترگی کیږو که په معمولی رڼه کی دشیانو پیژندنه یا مطالعه - راته کرانه شوی وی باید په دی و پوهیږو چه طبی عینکو ته اړتیا لرو طبی عینکی باید داکتر دنسمنی سره سم وی، که داسی نه وی که داسی نه وی نو له عینکو څخه استفاده دنارامی اوسر خوړی سبب کیږی دشی له خوا اوده مطالعی په وخت کی دښینسی رنگ باید سپین وی، بالعکس دنیمایی ورځی په گړیو په تیره بیابانه ډولی کی دتیاره رنگو عینکو استعمال دسپین په نسبت ښه دی، دعینکو ښینسی باید په ټوکریا پښه باکی نشی څکه چه دکرښو د پیدا کیدو او دښینسی دخرابیدو - سبب گززی بلکه دهغو مخصوصو ټکرانو څخه باید کار واخیستل شی چه به پلورنځیو کښی نشته.

دخلکو دمشغولاوو سره دوړانگی اړیکی.

دهری مشغولا دسرتنه رسو لو ښه منمعی

دپاره ټاکلی وړانگی ته اړتیا شته لیکوال، گڼپونکی، مامورین شاگردان نقاشان، سازبان او دوی ته ورته کسان، بشپړی او ټاکلی وړانگی ته اړتیا لری مثلا دگڼپونکی دپاره هغه رڼا چه له یاسه بی ځلیری بشپړه نه ده او یوبل خراغ ته هم اړتیا لری، لږه رڼا په مستعدو خلکو کښی سترگی نژدی لیدلو سره عادت کوی.

په زرو خلکو کښی په لږه رڼا اوله عینکو نه پرته مطالعه او کار

امکان نه لری لږه رڼا سترگی سترگی او اعصاب کمزوری کوی.

دیره غوره اوبښه رڼا، دلمر روښنایی ده چه په غیر مستقیمه توگه کو ټه روښانه کوی دغه راز زیاته رڼا هم سترگی کمزوری او سترگی کسوی ددیوال یا تابلو رنگ باید زیات نه وی وی څکه چه دوړانگی انعکاس سترگی سترگی کوی، زیاته رڼا سترگی سره کوی اوداوبښکو تونیدل زیاتوی، ډیری قوی رڼا ته سترگی - نیول، دسترگو سخت در پینښوی لمرته مستقیمه ننداره او دکسوف اوږده دوام دسترگو ترده سو خوی اوډایمی پوندوالی پینښوی چه علاج نه لری نوڅکه باید پاملر نه وشی چه ماشومان دکسوف په وخت کی لمرته ونه کوری.

دهغی رڼا اندازه چه سترگو ته رسیری، دبیلو بیلو غړو په وسیله کنترول لیری، په سترگو کښی د - ځینو دانو موجودیت، زیاتی رڼا جابوی، زاړه خلک چه په سترگو کی دغه راز دانی نشته، له رڼا څخه زیاته متاثره کیږی او سترگی یسی همیشه نیمه تړلی وی، البته تیاره عینکی تریوی اندازی پوری ددغه راز نارو غانو نارامی کوی.

دسترگو کسی په وړیدو سره - سترگو ته دزیاتی رڼا دپاخییدو مخنیوی کوی. له خلویښت کلن څخه وروسته، سترگی معمولا د - کنډلو، لوستلو دپاره عینکو ته اړتیا پیدا کوی هرډری کاله وروسته باید دسترگو او عینکو نمره کنترول شی لږه غذا، قحطی جگره او اوږده - مسافرتونه، ځینی دواگانی او سگرمت دسترگو لید کوی یا بی له منځه وړی.

دسترگو غټوالی یا وړو کوالی د سترگو ډگاتی په حجم پدی اړه نه لری بلکه دښو په دسویری په لږ والی یا زیاتوالی پوری تړلی دی، د سترگو ډگاتی پندو للی تقریبا ۲۳ میلیمتره دی اونن ورځ دجراحی عملیاتو په وسیله سترگی غټی ښودلی کیږی، له ځینو نارو غیو څخه وروسته معمولا کله کله په سترگو کښی ټپله پیدا کیږی، خو باید وویل شی چه دهری نارو غی په خاړنی سره په سترگو کښی

سرگذشت دردناک

وقتی هتل را ترک گفت، مجبور شد برای پرداخت پول هتل، موتر یکی از دوستانش را گرفت و کندی. هنگامی که پول هتل را پرداخت و تکت ترین را خرید، فقط آنقدر پول دیگر نداشت مانده بود که چند تا مالته بخرد. ازینرو نتوانست به حمل ایستگاه انعام لازم را بدهد.

روزنامه درباره چگونگی مرگ «ایزادورا» نوشته بود که اوسوار موتر بود. ناگهان دستمال گردنش به عرابه چلوموتر گیر کرد و به حالت خفه شده به پایین افتاد. وقتی روزنامه را گذاشتم، به نظرم آمد که مردم آه میکشند. آهی که باکنجسکای و تاسف توام بود برای اینکه زندگی وی شکل افسانه را داشت. افسانه بی دلچسب و غم انگیز. تعداد انگشت شماری از مردم این استعداد را دارند که به زندگی شان شکل افسانه بدهند. زندگی «ایزادورا» نامفهوم بود. از همینرو همه فکر میکنند که همه چیز را درباره او میدانند.

«ایزادورا» دختر زیبا بی بود که برای مدت کوتاهی درخشان نامزه شپرت و تروت را بچشد. او انقلابی ترین رقاصه نسل خودش بود که بیرون بسیار یافت. بعد، علاقه مردم به او، به حیث یک رقاصه، ازین رفت ولی زندگی او کنجکای همه را برانگیخت. بانظر داشت این نکته، من اطمینان دارم که همه مردم خبر مرگ او را خوانده اند.

تصویری که من از «ایزادورا» ساخته ام ناقص و ناتمام است، ولی اگر توانسته باشم که چهره او را اندکی از حالت افسانه بپروم، آرم، باز هم از کار خودم راضی خواهم بود. اگر این تصویر شمهایی از حقیقت را آشکار سازد، من به هدفم رسیده ام. روزهایی که میخواستم این نوشته را پایان دهم، خبری در یکی از روزنامه ها چاپ شد:

«دوستان» ایزادورا دکن ر قاصه پر او را که اخیرا به صورت غم انگیزی چشم از جهان پوشید، در صدد هستند تا پولی جمع او ری کنند و به یادبود این رقاصه مجسمه بی در شهر «نیس» بسازند این مجسمه «ایزادورا» جامه کوتاهی به تن خواهد داشت و در دستش کلابی خواهد بود که بر گهایش در حال برپا شدن است.

فکر میکنم که این مجسمه شاید زیبا باشد و شاید من شبی به دیدن آن بروم. دریای آن با یستم و خاموشانه به آن خیره شوم شاید هم بخندم. شاید هم روح «ایزادورا» یکجا با من بخندد و میگوید:

«چرا به جای این کلاب یک کوکتیل در دستم نگذاشته اند. ولی بهر صورت خیلی لطف کرده اند».

شاید درین لحظه آنچه را که کمی پیش از مرگش به من گفت، فراموش کرده باشم یا گفته بود:

«چرا مردم صبر میکنند تا کسی بمیرد و آنوقت برایش گل بفرستند؟»

«پایان»

برگزیده افراد هیچکاک

زاده، خوششانه دروازه را بروی مردو ماسور، پولیس جنایی باز کرد. وقتی آنها به رهروی کوچک منزل وارد شدند کمیسر گفت: «حال خواهشمندم فیلم این تصویر را بمن بدهید.» رنگ از صورت دختر پرواز کرد و به لگت افتاد: «ف... فیلم... من آنرا... پیش عکاسی است که آنرا چاپ نموده.»

یورمن بالحن تهدید آمیزی پرسید: «ناچار باید خودم بیالم؟ شما مرتکب اشتباهی شده اید. در تصویر شما اتفاقا زربایگرونده تصویر جنتری معلوم می شود که تاریخ ۲۵ دسمبر را نشان میدهد. شما بتاریخ ما رج پیش از شب جشن تولدی زهررا در بیالقه قبره عمه تان انداخته اید. شما نقشه این کار را قبلا کشیده بودید و میدانستید که وسیله اوراسموم بسازید و هم می دانستید که برای وارد کردن اتهام به برادر تان محتاج سند و اثباتی هم میباشد و بیبین منظور در شب کرمش این تصویر را از برادر تان برداشته بودید تا به روز موعود ازان بحیث حربه بی علی او استفاده کنید. شما میدانستید که تصویر را در فرصتی تهیه نمایید که برادر تان لباس خوب پوشیده باشد. شما برای بدست آوردن دارای تروت عمه تان بدون وجود کدام رقیب کمر بسته بودید. و هم شما نسبت به برادر تان که خصوصیات روحی و روش زندگی او نسبت بشما کاملا طور دیگر است حسادت می ورزیدید از اونفرت داشتید، بتا برین خواستید خار بفل را هم از خود دور سازید و برادر تان را به اتهام قتل عمه اش به زندان بفرستید.»

مادموازل انگریز سوال کرد: «به کجا می رویم؟»
«نزد شما، به منزل تان می رویم.»
«بله اما... من فکر میکردم که شما روانسازا توقیف می کنید.»
«و حالا دگر بهیچوجه این کار را نمی کنیم» پس از چند دقیقه مقابل دروازه منزل انگریز آنها از موتر فرود آمدند. انگریز سرش را بشود شویید اه

مادموازل انگریز سوال کرد: «به کجا می رویم؟»
«نزد شما، به منزل تان می رویم.»
«بله اما... من فکر میکردم که شما روانسازا توقیف می کنید.»
«و حالا دگر بهیچوجه این کار را نمی کنیم» پس از چند دقیقه مقابل دروازه منزل انگریز آنها از موتر فرود آمدند. انگریز سرش را بشود شویید اه

قاچقبران که میخواستند...



وقتیکه خاشاک صندوق میوه باز رسی شد از بین آن مواد مخدره

بدست آمد

قبل بوزین واقعه موظفین مدیریت قاچاق وزارت داخله ۶۰ خریطه است. تریاک را از موتوری در حصه پسل چرخگی گرفتار کردند که بزرگوار مو تر محمدظاهر و کلینرش محمدناصر نام داشت آنها معترف شده اند که چار بار دیگر ایشیا مور رد نظر قاچاقبران رابه قند هار نقل داده تسلیم حاجی عبدالحمید و حاجی موسی نموده اند موظفین این مدیریت بعد از اطلاع واقعه خانه حاجی عبدالحمید را در قندهار مورو رد تلاشی قرار داده ۲۳۶۰ کیلو تریاک و ۷۰۰ توپ شکه ایرانی، جرسی و شری را با یک عدد مهر ثقلی گمرک بدست آوردند که قاچاقبران مذکور در ولایت مربوط شان جهت تحقیق و بررسی از عمل شان تحویل داده شد.

بنیاعلی محمد ظاهر، طاهر مدیر قاچاق در جواب سوالی گفت از اواخر ماه سرطان ۵۲ الی اخیر سال ۵۲ - ۱۰۴ واقعه قاچاق از خود مرکز کشف و گرفتار گردیده است که ۲۹۰ نفر به اتهام آن گرفتار شده اند و دوسیه شان تکمیل و جهت طی مراحل قانونی به مرجعش سپرده شده است هم چنان موظفین این مدیریت در همین مدت موفق شدند ۵۱۹ واقعه قاچاق را در ولایات کشور گرفتار و به گمرکات مربوط شان تحویل بدهند که بیشتر این واقعات در قندهار هرات -

از مدیر قاچاق وزارت داخله پرسیدیم: به استثنای موظفین مدیر است قاچاق هر گاه مردم در زمینه گرفتار ساختن اموال قاچاق با پولیس هم کار نماید چه اقدامی در زمینه صورت خواهد گرفت؟

هر گاه مردم درین زمینه با موظفین مدیریت قاچاق وزارت داخله همکاری نمایند به گمان غالب بدست قاچاقبران ازین جنایت شان کوتاه ساخته خواهد شد، زیرا موظفین این مدیریت نمی توانند تمام جهات و ساحات را از نگاه قاچاقبران در نظر بگیرد و درین راه همکاری مردم شرط اساسی و واقعی پنداشته شده بر علاوه آنکه خدمتی بزرگی را به کشور خود ما انجام میدهند اصل قیمت متاع قاچاقی ۱۵ فیصد آن شخص که اطلاع داده است بعد از طی مراحل ذاذه خسواهد شد، چنانچه هر قلم اموال قاچاق که بدست قانون قرار میگیرد قیمت گذاری شد و بعدا به مرجعش تحویل میگردد چنانچه ز ۲۶ سرطان - ایشیا - اموال و اجناس که طور قاچاق به دست آمده و قیمت گذاری شده در حدود پنج ملیون و هشتاد و یک هزار و هفتصد و نود هفت افغانی گردیده است.

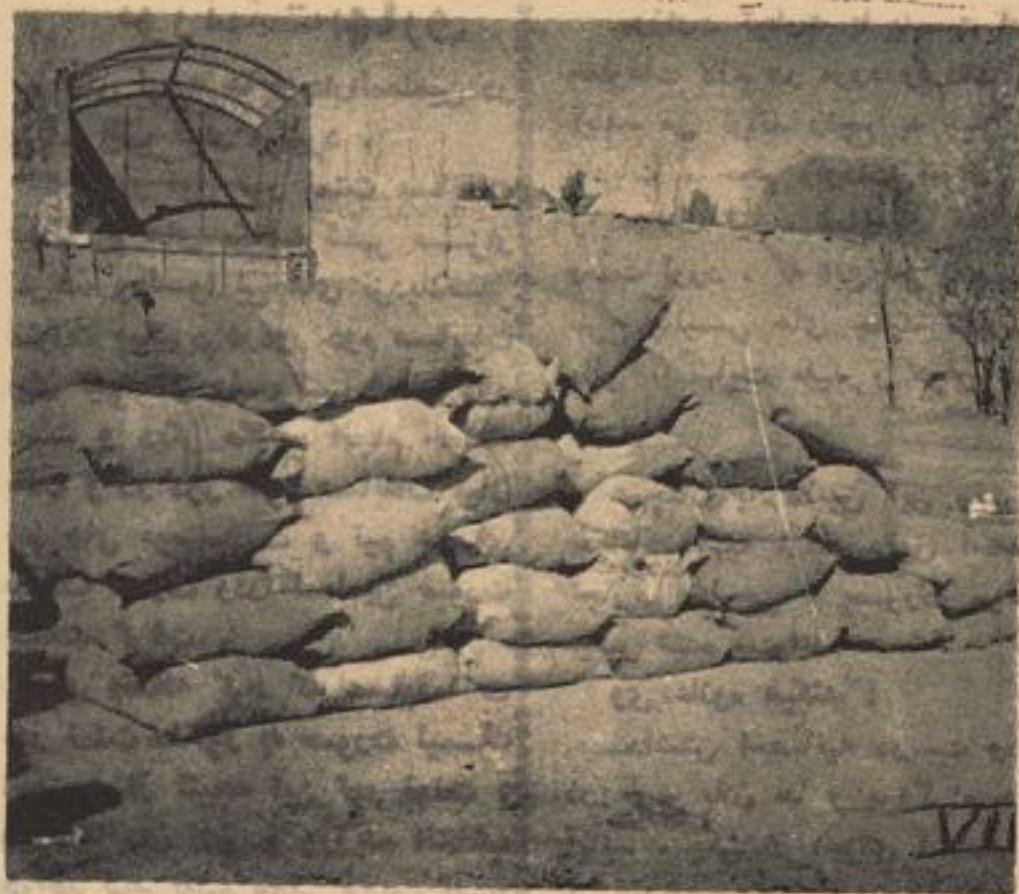
تویاک هارابه حاجی عبدالرحیم پسر حاجی عبدالعزیز ساکن ناحیه پنجم شهر قندهار تسلیم بدهد میباشند که هر دو نفر مذکور از طرف موظفین انسداد قاچاق گرفتار شده اند ولی شخص اولی که مواد مخدره را از (گود کوه) ارسال کرده بود بدست پولیس نیفتاده است، زیرا قاچاقبران متاع شان را روی رمز از یک جا به جای دیگر حمل می کنند و پول می گیرند و حتی در پور حامل مواد شان گرفتار می شوند قاچاقبران از موضوع آگاهی پیدا کرده فراری میشوند. در پور گرفتار شده هم آدر سس مکمل و اصلی قاچاقبران را نمی داند زیرا وقتی قرار داد بین قاچاقبران و در پور عقد میگردد متاع مواد مخدره در جائی تحویل در پور می گردد که محل مشخص نیست مدیر قاچاق وزارت داخله علاوه کرد: اشخاص مذکور در اعتراضات خویش متذکر شده اند که هر گاه موفق می شدند ۶۰ خریطه تریاک را تسلیم شوند از طریق زود هلمند ذریعه شتر آنها از سر حد کشور خارج ساخته و به قاچاقبران خارجی تحویل میدادند چنانچه آنها متذکره شده اند که قبلا ۱۸۰ خریطه تریاک را تسلیم قاچاقبران خارجی در دو دفعه داده اند، نا گفته نماند که

سرعت سر سام آوری بر فرار ذریعه مو تر پر داختند و موظفین پولیس هم باهمان سرعت در حالیکه فاصله زیادی با مو تر قاچاقبران داشتند برای گرفتاری آنها اقدام کردند و **ذر وهله اول برای آنکه مو تر لاری** از نظر نا پدید نشود چند نفر از موظفین پولیس مو تر لاری را متوقف ساخته در پور را اخطار دادند از جایش حرکت نکند و بعد مو تر پولیس برای گرفتاری قاچاقبران بحرکت افتاد.

بالاخره مو تر پولیس از والکاه سبقت بسته پس از اعلام خطر در پور والکاه دستور توقف داد و در پور والکاه وقتی خودش را در چنگال قانون محصور دید ناگزیر مو تر را متوقف کرده و خود شان را تسلیم پولیس کرد.

بنیاعلی محمد ظاهر، طاهر مدیر قاچاق وزارت داخله ضمن اظهار مطالب فوق بقیه جریان را چنین تشریح کرد.

در پور لاری و قاچاقبران جهت تحقیق به مرکز وزارت داخله منتقل گردید و از سقف مو تر لاری در حدود ۶۰ خریطه هاری ۴۳۷ کیلو و هشتصد گرام تریاک بدست آمد قاچاقبران عبارت از محمد یوسف پسر گل محمد باشند قریه ابراهیم خیل ولایت لوگر که می خواست



در حین باز رسی مو تر در بسین جوال ها مواد مخدره ظاهر و کشف شد شماره ۳۰

طرز صحبت در مجالس

شانرا نیز همراه می برند . باید دانست که این وضع نیز آن ها را خیلی نا راحت می سازد . برخی خانمها عادت دارند که در مجالس مهمانی و ضیافت ها لب از لب نمی کشانید و کلمه ای سخن نمی گویند . روی این اصل تصدیق خواهید کرد که وجود چنین اشخاص عبوس و زمخت در مجلس مهمانی برای سایرین نا گوار و طاقت فرساست . مخصوصا برای میزبان که با تحمل زیاد و خساره مادی خواسته است ساعتی را با خوشی و تفریح از مهمانان و دوستان خود پذیرایی کند . بنابراین اگر در مجلس که فرضا

بقیه صفحه ۳۰

آینده بهتر برای

فوری نیز اتخاذ نمایند . آله مذکور بنا م بایو پتام بوده که مرکب است از پش های کوچک که در رانتهای یک سیم نازک و صل بوده و از راه موری برای گرفتن نمونه های قلب وصل شده میتواند . همین تخنیک که از عدم قبول قلب جلو گیری نماید توسط دکتر ویلیام - سهر لین کشف گردیده است . وی متوجه گردیده است که پوست میتواند برای یک مدت طولانی عاری از هر نوع تماس با دیگر قسمت های وجود نمو کرده و بیحیث و وجود خارجی تلقی نشده و هیچ نوع عدم قبول هنگامیکه به دیگر قسمت های وجود پیوسته گردد نشان نمیدهد . وی با این تخنیک چندین انسان را هم تداوی کرده است .

و اخیرا حیوانات قرینه را مطالعه کرده و به هیچ نوع برابری عدم قبول ، بعد از آنکه به قرینه موقع زاده شد تا در لابراتوار برای یک مدت موقت نمو کند برخوردار نگردند . و حالا کرده حیوانات لیتوس پانقراسی را برای عملیات پیوند امحانی انکشاف داده است اگر توقعات ویلیام سهر لین منتج به تحقیقات بیشتر شود این تخنیک ممکن است در قسمت پیوند اجزای مختلف بدن و احتمالا قلب بیشتر قابل قبول باشد . هیچکس نمیداند که ریشل و دیگر مریضان با چند نوع عدم قبول زندگی کردند بسیاری معتقدند که ساختمان خلقت اینها خوشبختانه مشابه به ساختمان صاحب اول قلب بوده . بنا وجود اینها قسب رابحیث وجود خارجی حس نکرده و عملی عدم قبول

صفحه ۵۸

پیوند زنده گی

درست ، روشی را در پیش می گیرند که سزاوار وظیفه انسانی آنهاست . و گرنه بهشت زندگی در کانون خانواده باز هر کلام و کجروشی های زن خانه ، جهنمی بیش نخواهد بود . و در فرجام کار این وضع سبب می شود که رشته مستحکم زندگی دو موجود از هم بسکند و نتیجه نامطلوبی با آرد .

اظهار امتنان

بدینوسیله از وضع شریفانه اعضای گروه توزیع تذکره جمهوری در حوزه ناحیه (۴) بالخصوص از بناغلی نعمت الله مدیر آن اظهار امتنان نموده موفقیت شانرا آرزو می نمایم



عزیز الله غنی زاده از ناحیه (۴)
(۹۲) ۱ - ۱

تور نمند بهاری

تیم های لیسه ها و دارالمعلمین در ردیف الف قرار میگیرد . در دور اول تور نمند مسابقات میان تیم های مکاتب شهر مزار شریف و ولسوالی های نزدیک شهر صورت میگیرد در دور دوم مسابقات میان تیم های ولسوالی های دور دست و دیگر مکاتب انجام خواهد یافت و در دور سوم مسابقات میان تیم های موسسات و تیم های منتخب معارف و دارالمعلمین صورت خواهد گرفت . وی اضافه کرد که مسابقات تور نمند مذکور به صورت لیک است و از نتیجه این تور نمند ، ورزشکاران لایق و ورزیده انتخاب خواهد شد تا تیم محلی ولایت بلخ را تشکیل داده جهت مسابقات به مرکز بروند و در تور نمند های کابل شرکت ورزند .

زیربنای انکشاف

تجارتی ، تعلیمات تمامه تطبیق مقررات نیز تدوین و نشر گردیده است . علاوه بر این پیشبرد امور مقررات و تطبیق آن ، در چوکات وزارت تجارت ، ریاست دیگری بنام ریاست (تجارت خارجی) تأسیس گردید .

بقول بناغلی محمد خان جلال وزیر تجارت ، منظور اساسی از تدوین مقررات فعالیت های تجارتی رهنمونی تجارت پراخ سالم می باشد .

به اثر تطبیق این مقررات حکومت قادر خواهد شد ، تا از فعالیت های تجارتی خارجی مطلع گردید و برای جلو گیری از مشکلات در آینده ، دیگر تحولات در قلم و اموال پیش از پیش اقدام نماید .

نظر به این مقررات ، موسسات تجارتی ، قبل از صدور فرمایش اموال بخارج ، یا خریداری اموال بایست از وزارت تجارت اجازه بگیرند ، که دادن اجازه طوریکه گفته شد راه های سهل به موسسات تجارتی گذاشته شده ، تا بیمو جب دچار مشکلات نگردند .

وزیر تجارت سوال دیگر را ، راجع به اهمیت معلومات گردآوری شده در ساحت تجارت خارجی ، چنین پاسخ میدهد :

وزارت تجارت با بدست آوردن معلومات لازم در مورد واردات ، در آینده می تواند راجع به بیلا نس تادیات ، حجم واردات اموال عمده و تحولات قییم ، معلومات کافی به دست آورد ، که این امر ، برای طرح پالیسی های جدید تجارتی و مالی ، نهایت مفید و موثر می باشد .

همچنان با تطبیق این مقررات امکانات تهیه ارقام دقیق احصایه تجارتی خارجی ، بصورت موثر میسر شده میتواند .

وی علاوه میکند : داشتن احصایه درست و دقیق در طرح پلان ها و پروگرام های آینده ، یکی از اجزای اساسی آن می باشد .

بقیه در صفحه ۵۹

زیر بنای انکشاف تجارت

وزارت تجارت عقیده دارد که تطبیق این مقررات جدید، زمینه فعالیت را، به موسسات تجارتهای خواسته باشند، براه های درست و سالم، فعالیت کنند، میسر ساخته و در توسعه فعالیت های شان موثر واقع میگردد.

وزیر تجارت ضمن گفتگویش، از تأثیر مقررات جدید تجارتهای در بهبود وضع تجارت کشور تذکره داده، علاوه کرد:

این مقررات حتی امکان، از فعالیت های نا سالم و خلاف مقررات جلوگیری می نماید. همچنین برای تنظیم موسسات تجارتهای و تجارت داخلی، پیش بینی های به عمل آمده است که توسط ریاست (تجارت داخلی) که آن هم جدیداً بمیان آمده عملی میشود.

وی ادامه داد:

تشخیص موسسات تجارتهای از لحاظ نوع فعالیت آن ها و تصنیف فعالیت شان در مقررات مذکور مد نظر گرفته شده و برای انواع عمده فعالیت های تجارتهای جواز نامه های مشخص داده میشود.

همچنان برای معلوم نمودن مقدار اموال مازاد داخلی برای صادرات و هكذا معلوم نمودن مقدار اموال طرف ضرورت که با در نظر گرفتن تولیدات داخلی، از خارج کشور باید تهیه شود، ریاست تجارت داخلی موظف گردیده است.

تنظیم تجارت بین ولایات کشور و مراقبت ازقیم اموال عمده و ضروری از نقاط دیگری است، که در چوکات این قسمت مد نظر می باشد.

بناغلی جلال در پاسخ سوالمراجع به ترانزیت و وسایل ترانسپورتهای برای اموال تجارتهای در کشور گفت:

در تجارت خارجی، راستی هم مسایل ترانزیتی از مشکلات عمده محسوب میشود. برای رسیدگی به مسایل ترانزیتی و ایجاد وسایل بهتر ترانسپورتهای، برای انتقال اموال از داخل به خارج و توریدهای اموال خارج به کشور، ریاست دیگری به نام ریاست (ترانسپورت بین المللی و ترانزیت) جدیداً در بین وزارت

تاسیس شده است. این ریاست علاوه از مطابقت و وسایل و طرق بهتر ترانزیتی، به مشکلات روز مره آن ها نیز رسیدگی میکند.

سوالی را، اینطور با وزیر تجارت مطرح می سازم:

توازن بین صادرات و واردات در افغانستان چگونه است؟

وی پس از چند لحظه تفکر، میگوید:

در قسمت صادرات و واردات اموال، بیلاتنس به نفع کشور است چه صادرات ما، بیشتر از واردات می باشد اما تادیه اقساط و ریسک قروض خارجی و مصارف سرمایه گذاری در پروژه های انکشافی که از اقلام عمده بیلاتنس تادیات کشور می باشد، بیلاتنس ما را کسر مواجه ساخته است.

قسمتی از این کسر، با بدست آوردن کمک های مالی کشور های دوست و موسسات بین المللی، رفع میگردد.

در اخیر از بناغلی جلالر می پرسیم:

به نظر شما، کشور ما، از حیث تجارت، بیشتر به چه نوع اموال توریدهای نیاز مند است؟

وی میگوید:

ما در شرایط فعلی، بیشتر به توریدهای اموال ضروری استهلاکی، برای رفع احتیاج مردم، ضرورت داریم. اما اگر یک دور نما را در نظر بگیریم، بیشتر توریدهای اموال سرمایه یوی مانند ماشین آلات صنعتی، برزه ها و مواد خام برای تدویر موسسات صنعتی و ایجاد صنایع جدید نیاز مندیم.

در اخیر وزیر تجارت که در پاسخ سوالاتم وضع تجارت کشور را، با خود شروینی بررسی کرده و معلوماتی بیزامون آن، ارائه کرد، گفت:

برای انکشاف تجارت خارجی عقد موافقتنامه های تجارتهای، با اکثر ممالک دوست، جهت فروش اموال افغانی به قیمت بهتر و استغنا ده از ترجیح بعضی گمرک های یک تعداد کشور های خارجی در انکشاف صادرات قابل یاد آوری است.

داستان دودل

مردن سراز زانوی گامدی بر میدارد و کنار او نشسته پاشور واشتیاق میگوید:

- «باری» از مو بدن فرخ فال مزده دارم که در حدود شمال نخل فیضی است در بیابانی طوبی الاصل، سدره الغضانی کما مدی پاشچیمان بسته سخنان او را میشوند. در تصور او صحرایی غریب و طولی مجسم میگردد و تکدرخت خرمایی در وسط آن جلب نظر میکند. باز هم صدای مردن طنین می افکند:

نخل فیضی است در بیابانی طوبی الاصل، سدره الغضانی آرزو ریشه دویده او کلام دل میوه رسیده او در خیال کما مدی نزد درخت خرما، شمال شیب مانند مردن پیدا میشود و درستان خود را دراز کرده آغوش میکشاید، ناگهان از گوشه های در بیابان، گامدی پدید می آید، مردودالداده سعادت مند صد یگر را در آغوش میکشند و باز هم نا پدید میگردد.

مردن از سخنان خود چنین نتیجه میگیرد:

میروم تا بیان درخت رسم شاید از سایه اش بیختر رسم

امیر یک چشم نزدیک آمده اعلام میدارد:

- دمیدن صبح نزدیک است، دیگر وقت جدایی فرا رسیده.

محافظان بقایای آتش را لگد مال کنان خاموش میسازند.

گامدی و مردن از جا بر میخیزند و درستان همدیگر را فشرده، چشم از روی هم پیر نمیدارند.

«باقی دارد»

سا به دارم جبین حرام وفا لیک میترسم از جنون فضا!

وسر بزیر افکنده در اندیشه فرو میرود:

- که زنده ناگهان درین دفتر غیبت . . . آتشی دیگر گم با این عزم بشکنم دامن بر تو و بیزد غبار جرات من

محافظان باسابقه «توشله» سرگرم قمار بازی اند. یکی از آنها تا میتواند «دوازده» گویان صدای بلند خطا پ میکند، دومی لازمی از جا بر میخیزد.

- غلط بازی کردی، حیله گرا محافظ دیگر نیز از جا بر میخیزد:

- که حیله گراست؟

- آهوا

در حالیکه آنها میخواهند بجان هم افتند، امیر یک چشم با تازیانه آنها را میزند و فریاد میکشد:

- آرام باشیدا هرگاه بخواید جنگالی بریاکنند، هر دو طعمه گرگها خواهید شد.

مردن سر بزبانوی گامدی گذاشته، چشم از روی او بر نمیدارد.

گامدی چنین نجوی میکند:

- میروی چون تکه ز چشم ترم بر تکه بعد ازین که رانگرم؟ رفت رنگ از گلم چه باغ است این! ریخت می بر زمین، چه داغ است این!

مردن بی آنکه چشم از چشمان محبوب بردارد پاسخ میدهد:

- هر دو گشتیم پای بند فضا، هر دو از یخت خود شدیم جدا، لیک روزی رسد که هجرانت، بسر آید، فتم بدامانت.

آداب سخن

صحبت شروع کنید باید بدقت سخنان هم صحبتان خود را بشنوید و بعد عقیده خود را بیان نمایید.

عده ای از جوانان توقع دارند که مصاحبان شان بدقت به حرف های شان گوش بنهند در حالیکه خود شان در موقع صحبت دیگران این نراکت رازعایت نمی کنند پس اولتر از همه گوش نمودن به حرف های دیگران و نشان دادن دقت و توجه و علاقه بحرف های آنها یکی از جمله مسایل آداب معاشرت است که خود جنبه جداگانه دارد ولی مربوط می شود به آداب سخن گفتن. باید توجه شود که در موقع حرف زدن (گفتن) صدا نه بلند باشد که اطرافیان را ناراحت کند و نه آنقدر پست که طرف «خجور شود گوش خود را نزدیک دهن شما بیاورد باید حالت اعتدال حفظ شود زیرا در سنت حرف زدن و بیخاستن گفتن و موقعیت و طرف را شناختن یک هنر است هنر یکه برای پیشرفت و موقعیت شما حتمی و لازمی شمرده میشود.



مسؤول مدير:

نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

ددفتر تيلفون: ۳۶۸۴۹

كور تيلفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علي محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشتراك بيه

به باندينيو هيوادو كېسي ۱۵۲۴الر

ديوي كېسي بيه ۱۳ افغانی

به كابل كېسي ۱۵۰۰ افغانی

تيلفون: مدیریت توزیع وشكايات

۳۶۸۵۴

دولتی مطبعه

روزنه‌ای بسوی تاریکیها

اینقدر ساده نباش لایلا! او شماره موتر را بر داشته است، اگر حالا از چنگش فرار کنیم، روز دیگر بدامش می‌افتیم، آنوقت بد میشود، خیلی بد. تازه چرا باید فرار کنیم؟

این موضوع آنقدر مهم نیست که بفرار بپریزد.

از فرط ترس و هیجان کف دستهایم عرق کرده است، بسا وسواس کو گانه ای میپرسم:

اگر بفهمد که ما هیچ نسبتی با هم نداریم، آنوقت چه؟

بنظرم همین حالا هم فهمیده است.

با التماس آلوده به ترس می‌گویم:

پس در اینصورت کجا می‌خواهد ما را ببرد؟ نکند..

بالحن شمرده ای حرفم را قطع میکند:

گفتم آرام باش. آرام آرام وقتی رسیدیم خودت خواهی دید که همه چیز زود درست خواهد شد، آنقدر زود که باور نکنی.

صدای آرام و بدون ترس محسن خان بمن قوت قلب می‌بخشد و دیگر سوالی نمیکنم.

در واقع فرصتی برای سوال کردن هم ندارم، چون جیب جلوساختمانی که شکل خانه های معمولی را دارد توقف و افسر جوان پولیس از آن پیاده میشود و لحظه همانجا می‌ایستد تا موتر ما هم برسد.

وقتی ما میریم، به اشاره افسر پولیس محسن خان، موتر عقب جیب از حرکت باز میدارد و من و از آن پیاده میشویم.

پولیس که در کنار در و رودی ایستاده است به افسر جوان اسلام میدهد و نگاه بی تفاوتی به من و محسن خان می‌اندازد. هر سه نفر از پله های سنگی بی که يك گوشه اش ریخته است بالا میرویم و وارد دهلیز طولانی و باریکی می‌شویم.

افسر جوان یکقدم جلو تر از ما در دوم دست راست را باز میکند و اول خودش و بعد من و محسن خان وارد آن میشویم.

افسر جوان مستقیماً بطرف میز صدر اتاق میرود و پشت آن قرار میگیرد و بمن اشاره میکند - روی چوکی کنار میز بنشینم و آنوقت بدون مقدمه، قلمی از روی میز بر میدارد و صفحه کاغذی جلو خود می‌کشد و از من میپرسد.

اسم را میپرسد، اسم پدرم را شغلم را و محل سکونت را و بعد سوال قبلی اش را تکرار میکند که با محسن خان چه نسبتی دارم.

همه را جواب میدهم و در اخیر هم میگویم ما دو نفر باهم نامزدیم. لبخندی در صورتش میشکفتد و مثل اینکه از همه چیز خبر داشته باشد، میگوید!

که گفتید نامزد، بلی؟ بسیار خوب بعد میگوید:

ممکن است چند دقیقه در آن اتاق تشریف داشته باشد؟

با انگشتش در نیمه بازی را نشان میدهد و میگوید:

آنجا راحت ترید. من باید چند سوالی از این آقا بکنم.

ناتمام

مردی بانقابچه

صدای مایتلند آنقدر آهسته شد که تقریباً شنیده نمی‌شد.

(با من بیایید. بدفتر من بیایید شما به یقین مرا مسخره تلقی نخواهید کرد؟ چطور! من اکنون ۸۷ ساله هستم. ماد موازل، نزد من بدفتر بیایید و شما خواهید خندید.)

مجددا آهنگ صدایش گریه آلود شد و بحرفش ادامه داد. « شما مرا کمک خواهید شد و من از شما خواهم بود، من میدانم اما من به مایتلند درین باره هیچ حرفی نزده ام. زیرا اگر بفهمد، گریه و فغان خواهد کرد. موضوع از اینقرار است ماد موازل، جانس بیر مرا ترك کرد و هیچکس دگر پیش من نیست. شما به ملاقات من می‌آید! شما هیچگاه نامه ای نگرفته اید، چی‌ها؟ این سوال آخر را دفعته وبی محابا کرد.

ایلا به وار خطایی جواب داد:

« از شما؟ نی آقای مایتلند! مایتلند اظهار داشت: «مکتوب نوشته شده است. شاید هنوز به پسته نرسیده اند نمیدانم.

مایتلند نگاهی به طرف عمارت افکنده، دوباره متوجه ایلا شد مثل آنکه قیافه کسی از سمت عمارت معلوم شده باشد. مایتلند پرسید: « آنجا کیست؟ »

ایلا متوجه شد که انگشتها ی مایتلند به شدت دور شانه اش می‌لرزید ایلا پاسخ داد: « او پدر من است آقای مایتلند. شاید از دیر ماندن من در بیرون پریشان شده و بسراغ من بر آمده است. »

مایتلند مثل آنکه فشاری از روی شانه اش کم شده باشد اظهار داشت: « آخ اینطور، پدر شما؟ در باره آنچه با شما حرف زده ام به او چیزی نگویید. »

باقی دارد

مولود مسعود پیغمبر اسلام

مامور رهنمایی قوم و همه مردم روی زمین گردید، مردمی که فقط توسط رشته قوی « ایمان به رب العالمین » بهم پیوند و نزدیک میشوند، جدا از پیوند های اقتصادی نسبی و حسبی، نژاد و غیره. دعوت وی بی اثر نماند و مردمیکه فرق زشتی و بدی نمیکردند و از تصورات رب العالمین اندیشه آنها بدور بود بسوی عالی ترین مدارج آدمیت رهنمونی شدند و در مدت کوتاه در مدرسه نبوت پرورش و آموزش یافتند و اندک اندک نور تابناک اسلام از مرزها و محدودها گذشت و سراسر گیتی را فرا گرفت و به یکایک، دین اسلام حقا نیست خود را در روی گره خاکی به اثبات رساند و به يك دین جهانی و برحق مبدل گردید.

محمد (ص) دینی برای بشر به ارمغان آورد و مکتبی برای جهان اسلام گشود که هدف آن یکتا پرستی و اتحاد و برادری است که وحدت و یگانگی را تقویه می‌بخشد و مفهوم حق و حقانیت را می‌فهماند در انسان و روح آن آدمیت و صفا ئی می‌آفریند. برای تأمین این دین عالی محمد (ص) تلاش فراوان بخرج داد و زحمات زیادی متقبل شد، برای تبلیغ دین اسلام و کسانی که بر ضد آن به پا خاسته بودند بارها جنگید و کسی با نیروی ایمان و بصیرت و بینائی و فهم و دانشی که خداوند (ج) نصیبش کرده بود، بر همه مشکلات چیره شد و بر چم دین مقدس اسلام را در جهان بلند کرد و به اهتزاز در آورد. امروز که قریب ۱۴ قرن از آن روز گذشته

طبق قانون اساسی فرانسه تا پنج هفته دیگر انتخابات ریاست جمهوری شروع میشود. در انتخابات آینده ریاست جمهوری فرانسه ژاک شابان دالماس صدر اعظم سابق فرانسه و والتر سکاردرستینگ وزیر مالیه آنکشور خود را کاندید نموده اند.

قرار است احزاب سوسیالیست و کمونیست فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری اشتراک ورزند و میتران رئیس حزب سوسیالیست فرانسه کاندید است. ریاست جمهوری از این احزاب سیاسی که در انتخابات ائتلاف میکنند، میباشد.

است، دین مقدس اسلام هم چنان پایدار و هم چنان هادی و راهنمای مومنین و بندگانش است. خداوند است.

در گذشت پومپیدو

بیا که برویم به افغانستان

درین رستوران یک مرد امریکایی از رستوران (سیگیز) تعریف کرد و ما روز دیگر به این رستوران رفتیم. در رستوران همه مشترکاً یک خاکی بودند و انگلیزها اجازه نداشتند به آن داخل شوند.

وقتی از (سیگیز) بیرون آمدیم، تصمیم گرفتیم که بعد از خوردن یک غذای سرد بسازیم و بخوریم. برای این کار مقداری نوش پیاز، بادجان رو می و تر کار بهای دیگر خریدیم که همه اش دو پنیس تمام شد. در هاتل این تر کار بها را شستیم و بسوی باغ بالا روان شدیم. این باغ افاغنگان تاجستانی (امیر عبدالرحمن خان) در سده نزد هم بود. عمارت این باغ، که اکنون به شکل رستوران درآمد است، خیلی زیاده انگیز بود و آنجا آسمان آبی نمایی پس شگوهی داشت.

ساعت دوی بعد از نیمروز، مادر کنار حوض آبپزی نشسته بودیم و غدا ای سرد خودمان را میخوردیم. همه جا آرام بود و قللهای پربرف کوه ها در دور دستها معلوم میشد. این فضا به ما یک احساس آسناهی میداد.

آهنگ نا آشنا شب هنگام که به رستوران هوشل بر گشتیم دیدیم که بعضی چند میز دیگر همه میزها در پشت پرده ای قرار داده شده است. از آنسوی پرده آواز فرحت انگیز ساز به گوش میرسید.

گارسون هاتل به ما گفت که امشب در رستوران یک عروسی برگزار است. سپس گوشه پرده را کنار زد تا ما مراسم را تماشا کنیم.

یک گروه سه نذری ساژندگان آهنگی رامینوا خنند آهنگ ساز خوشایند بود. یکی از زنان رقصید و تماشاگران برایش گفتند. حتی درین مراسم نیز زنان مردان تقریباً جدا نشسته بودند و برای ما فرصت خوبی بود که یک عروسی افغانی را تماشا کنیم.

صبح روز ششم نو مبر بایک بس کو چک بسوی با میان و بند امیر به راه افتادیم. رهنمای ما که (علی) نام داشت، برای ما بسیار سودمند بود.

راه کابل تا بامیان بسیار خراب بود. ولی مناظر قشنگ و دل انگیز در دو طرف سرک دیده میشد. کاروانی که در آنجا بودیم و ما را همراهی میکردند و ما را همراهی میکردند و ما را همراهی میکردند.

پس از دو ساعت راه پیمایی، مو تر در کنار دریای خرو شانی ایستاد و مسافران پیاده شدند. رهنمای ما، (علی) تعریف کرد که افغانها چگونه می (تروت) صید میکنند: آنان عصاره مخصوصی را با غذا مخلوط میکنند و به دریا میاندازند و وقتی ماهیان این مواد را بخورند، تقریباً بی حس میشوند. آنگاه میسوان با دست آنان را صید کرد.

درواه به جایخانه کو چک دیگری توقف کردیم. سر انجام پس از پیمودن پنجاه میل راه به با میان رسیدیم. لحظه ای بعد، پیکره های عظیم بودا را دیدیم که در سینه تپه ای کهنه شده بودند. پیکر بزرگ یک صد و هفتاد فوت و پیکره کوچک یک صد و پانزده فوت بلندی دارد. در کنارهای آنها مغاره های بسیار زیاده وجود است. ازین مغاره هادرسه ششم میلادیهان بودایی استفاده میکردند. ما نیز دیک پای بودایی

ژورژ پومپیدو...

پومپیدو که بعد از جنرال دو گو لریس جمهور سابق فرانسه بخت رییس جمهور و تقریباً بیست و پنج سال خدمت نمود است.

وی در یک خانواده دهقان در ناحیه هورچین در فرانسه مرکز بدنیاً مدکه پدر و مادرش و نلیله معلمی را بعهده داشتند.

پومپیدو بتاریخ پنجم جولای سال ۱۹۱۱ با بر صومعه خود گذاشت و بعد از دو روزه در دارالمعلمین پاریس شامل شده و به حیث معلم ادبیات از آنجا فارغ التحصیل شد.

وی در انستیتوت مطالعات سیاسی هم شامل شده بود.

پومپیدو در سال ۱۹۰۳ با پیگله کلسود ساحور محصله پوهنخی حقوق پاریس ازدواج نموده بود.

پومپیدو دو مین رییس جمهور جمهوریست پنجم فرانسه که از طرف جنرال دو گول

تاسیس شده بود و اولین رئیس دولت آن کشور میباشد که در دوران عسیده داری ریاست جمهور ری فرانسه چشم از جهان پوشیده است.

وی در ماه جون سال ۱۹۶۹ در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه رقیب خود پوهن راشکست داد و بخت رییس جمهور فرانسه انتخاب گردید.

پومپیدو نیز در همین نئیس جمهور فرانسه و دو مین رییس جمهور جمهوریست پنجم آن کشور است که توسط جنرال دو گول تاسیس شده است.

شایعات مربوط به مرضی پومپیدو به تعقیب انتخابات ریاست جمهور ری موضوع استعفای وی را پیمان کشیده بود.

خبر دیگر درگذشت پومپیدو ضربه ای بر حیات سیاسی فرانسه وارد نموده است.

پومپیدو نیز در همین پاریس و متحدین آن بود که ونگرانی غامبه نسبت به انفلاسیون در فرانسه زیاد شده است.

میزمدور

خانواده ها باین تیاتر بسیارند و این مطالب باشبوه های طنز آمیز ترتیب گردد و مردم عرضه شود تیاتر اگر بتواند برای همه مردم و بزرگان مردم باشد بیشتر از مطبوعات مفید است.

لیلی :

من تیاتر را نالید میکنم، مشروط باینکه مسایل اقتصادی خانواده ها از نظر دور نگاهداشته نشود تیاتر در شرایط کنونی هم گران است و هم آرای یک تیاتر روشنفکرانه را دارد و هم از نظر کمیت بصورت قطع جوابگوی نیازمندی هائیم است، از جانبی این تیاتر یعنی تیاتر خانواده ها باید توسط دولت و اشخاص آگاه رهنمایی گردد و گرنه بازم تجارب تلخ گذشته را در همین زمینه زنده خواهد ساخت.

این تیاتر تشبکاتی نیست، مطبوعات و رادیو نقش اساسی در ترویج اذهان دارند.

شریف رویا توکلی :

جناب اعتماد مردم به مطبوعات، رادیو،

دارند، به سوی مدخل مرز ایران به راه افتاد. در مدخل مرز ایران نخست به مرکز صحنی رفتیم و در آنجا از طرف مقامات ایرانی به هر کدام ما چهار چار دانه کپسون دادند که به بخوریم. ما نمیدانستیم. این کپسولها برای چیست، ولی ناگزیر بودیم آنها را بخوریم.

بعد، به سوی محل کنتور و لپاسپورت رفتیم و در آنجا قطار شدیم. پاسپورتهایمان ملاحظه و مبر شد. نوبت به ملاحظه ویزه ای رسید که در لندن گرفته بودیم و مر دی که ویزه هارا ملاحظه میکرد با دیدن ویزه ما گفت:

مدت این ویزه تمام شده!

مانفهمیدیم که چگونه مدت ویزه تمام شده، ازینرو، شوهرم این کلمه ها را که در پاسپورت نوشته شده بود، به مردشان داد (برای سه ماه اعتبار دارد) و گفت:

شونوز یک ماه دیگر باقی مانده است.

مرد سرش را تکان داد:

مگنم تمام شد. این ویزه تنها برای یک بار ورود اعتبار دارد. باید برای هر رفتن ویزه جدید واپس به هرات بروید.

سپس پاسپورت ما را که در رولامیزش گذاشت و گفت:

اطفا در بیرون منتظر باشید. نفر بعدی کیست؟

کلید موفقیّت در هنر فلم سازی

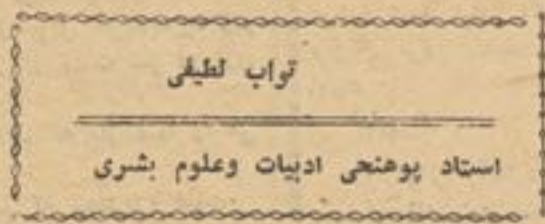
حمایه و پشتیبانی حکومت از هنرمندان بعد ازین مانند سابق تنها یک کلمه پروپاگند و به اصطلاح «کمپ» نیست بلکه یک حقیقت انکارناپذیری میباشد که از چندین جهت در ساحت ابتکارات و تحولات بنیادی نظام جمهوری عملاً به اثبات رسیده است. بنای جویز مطبوعاتی از یکطرف و لایحه فلم سازی آزاد از جانب دیگر شاهد این حقیقت میباشد. من به جرئت پیشگویی میکنم که جویز مطبوعاتی در تاریخ هنر و کلتور افغانستان چنان یک فصل درخشان و بیداری را آغاز میکند که یک دوره روئناسی را در کشور عزیز ما بوجود خواهد آورد زیرا اکنون که وزارت اطلاعات و کلتوری با ابتکار جویز مطبوعاتی در تقویم و پشتیبانی اهل علم و هنر از روی اخلاص و صدق عمل میکند طبیعتاً است که نویسندگان واقعی و وطن پرست که از چندین سال به اینطرف دلبرد و گوشه گیر گردیده بودند یکبار دیگر بشوق خاص بنویسند آغاز کرد و بعد از این به نوشته ها و هنرهای مبتذل فرصت نخواهند داد.

نقش و هدف جویز هنری در یک مملکت تنها یک مشت پول جایزه نیست بلکه اولتو برای خدمت در بلند بردن سویه کلتور و هنری کشور میباشد. یازده سال مشاهده من از جایزه اسکار در هالیوود بمن از نزدیک به اثبات رساند که این جایزه بین المللی فلم تاچه اندازه باعث این همه پیشرفت های شکفت انگیز در جهان سینما گردید زیرا کمپنی های مختلف فلم هر مملکت به آرزوی اینکه برنده این جایزه شوند گوشتی دارند هر سال فلم عالیتری تهیه نمایند بالاخره این پشرفتیها سینمایی به جای کشید که به فلم حیثیت بهترین و موثرترین زبان بین المللی را داد و تعداد تماشاچیان فلم در دنیا در یکسال به نژده بلین رسید که این رقم در حدود شش برابر نفوس دنیا میباشد بهر حال چون درینجهه مطلب اصلی ما صنعت فلم سازی در افغانستان میباشد باید گفت که جریان کار

دو فلم در حال حاضر در کشور ما به مژده میرسد که بعد از بزوق و ذهن مردم ما از ابتدال و خطر فلم های خارجی تا اندازه ای نجات خواهد یافت. فلم حاکم در موسسه افغان فلم از یکطرف و فلم رابعه و بکتاش در نذیر فلم از جانب دیگر یک آغاز جدید فلم برداری را در کشور ما پیشگویی میکند. آنچه از همه بیشتر قابل تقدیر میباشد ذوق و جرئت نذیر فلم میباشد که یک عده سرمایه گذاران بنام خدمت در راه کلتور ملی و سهم گیری برای انکشاف صنعت فلم در افغانستان سرمایه خود را درین راه بکار انداخته اند. حمایه و پشتیبانی از هنر فلم در حقیقت حمایه و پشتیبانی از تمام هنرها و هنرمندان است زیرا تنها فلم است که تمام هنرمندان یعنی از قبیل رسام، مجسمه ساز، نویسنده، شاعر، دایرکتور، کامپوزر، سراینده، نوازنده، خیاط، نجار، آرایشگر و غیره و غیره در آن فعالیت کرده زمینه هنرهای برای همه مساعد میگردد. حالا که نظایم نوین زمینه را برای چنین ابتکارات هنری مساعد ساخته است بیا بیاید که اولتو از همه

در جستجوی این شویم که کلید موفقیّت فلم سازی بیشتر در کدام هنر ها نهفته است. اصطلاح است که میگویند (اول سلام باز کلام) ولی برعکس پیروی از این اصطلاح در هنر فلم سازی مانند زنگ خطر است که شکست هنری و مالی یک فلم را اعلام میکند یعنی که در عالم تیاتر و فلم تنها کلام است و سلام وجود ندارد. مقصد من از کلام همانند من بابه عبارت دیگر داستان یا سناریوی فلم میباشد که توسط یک نویسنده و در زنده و با تجربه در عالم تیاتر و فلم در قید تحریر می آید. در عصر حاضر سناریو نویسی مضمونی است که در یونیورسٹی های بزرگ دنیا تدریس میگردد سناریو در صنعت فلم حیثیت نقشه ای را دارا میباشد که توسط یک مهندس ما هر برای عمارت آسمان خراش عصری طرح میگردد و تمام کاریگرا ن این بنا به اساس راهنمای همین نقشه هنر نمایی میکند. پس اگر این نقشه و یا این سناریو توسط یک شخص بی تجربه و نالایق طرح میگردد شکست و

این حقیقت را من در کمیسیون مشورتی افغان فلم که دو سال قبل در آن اشتراک داشتم دریافتم. ازینقرار که در اواخر سال ۱۳۴۹ در رادیو افغانستان و جراید چندین بار بطور اعلان از تمام نویسندگان کشور دعوت گردید تا داستانهای فلمی که بشکل یک سناریو باشد به افغان فلم تقدیم نمایند تا از آن فلم های هنری بزبان های پشتو و دری تهیه گردد. کمیسیون مشورتی افغان فلم که مرکب از روسای وزارت اطلاعات و کلتور آنوقت و اهل فن در عالم سینما و تیاتر بود طی چندین جلسه هفتاد و سه اثر را که از طرف نویسندگان وطن گردیده بود مو رد قضاوت و ارزیابی قرار داد. عموماً آثاری برای مقصد فلم برداری به موسسه افغان فلم تقدیم گردیده بود که واضح می ساخت که در کشور



ما کسی اصلاً از هنر فلم نویسی اطلاعی ندارد. خلاصه که درین کمیسیون بالاخره سه سناریو برای فلم برداری برای سال ۱۳۵۰ انتخاب گردید که خبر آن در روزنامه ها و رادیو افغانستان به تفصیل نشر گردید. متأسفانه که نویسنده گان در و سناریوی آن که یکی استاد برشنا و دیگری استاد اگر یامیر بود چشم از جهان پوشیدند و فلمی از نوشته های این دو نویسنده ساخته نشد. در قسمت سناریوی سوم که بشام عروسی صحرا بود برای اینکه درین فلم چند عراده موتر ساپل ضرورت بود موسسه افغان فلم نمیتوانست آنها را تهیه کند از ساختن آن فلم نیز صرف نظر گردید. چونکه سناریو حیثیت نقشه گذار را دارا میباشد او نیز از همه ستون اساسی فلم را تشکیل میدهد. از همین سبب است که آثار نویسندگان مشهور همیشه فلم های معروف دنیا را بوجود آورده است. بطور مثال شکسپیر یکی از نویسندگان است که در حالیکه در راه های او همیشه به حیث مواد درسی در یونیورسٹی های دنیا تدریس میگردد بیشتر از سه صد و هفتاد سال است که آثار او مسلسل در تیاتر های جهان به زبان های مختلف نمایش داده میشود و باز هم همان نوشته های دراماتیک اوست که تا امروز از آن عالیترین فلم ها از طرف ممالک مختلف جهان به زبان های مختلف و شیوه های گوناگون تهیه میگردد. بهتر از همه اینکه تنها بروی سٹیو خالی

سرتگونی آن بنا حتمی است. این بسو د مقصد من از اهمیت (کلام) یعنی سناریو در صنعت فلم. همچنان مقصد من از کلمه (سلام) عبارت از خطر خویش خوری و رویداری در امور فلم سازیست یعنی اگر پروردیوسر و دایر کتر فلم همکاران خود را بدون در نظر د اشت استعداد و تجربه معض به اساس رویداری انتخاب میکنند ناگامی فلم از همان روز اول آغاز میگردد. خلاصه تیاتر و فلم که زاده یکدیگرند نیوسیزم، خویش خوری و فیور تیزم (رویداری) را قطعاً نمی پذیرد و آنچه از همه اولتر کلید موفقیّت یک فلم میگردد عبارت از یک کلام یا سناریوی قوی میباشد. متأسفانه که در کشور ما در گذشته صنعت شیردیکه عالم تیاتر و فلم دیده است اولتر از همه از ناحیه عدم کلام یعنی یک نوشته ارزنده و قوی بوده است و از همین سبب است که در کشور ما یک اثر دراماتیک که حیثیت یک شکار کلاسیک ملی را بخود گرفته باشد هنوز بوجود نیامده است. نابلدی نویسندگان ما در عالم سناریو نویسی بیشتر از نمایشنامه نویسی قابل تشویق میباشد.

بدون استعمال دیکور، ریچارد برتن، در برداری نیویارک به تنهایی فقط با زراعت نمایشنامه های شکسپیر سالون تیاتر را از تماشاچی مملو می سازد اما برعکس همین ریچارد برتن در فلم کلیو پاترا که توسط نویسندگان نالا یس ترتیب شده است اما بنجاح ملین دالر در تهیه آن مصرف شده است به شکست فاحشی مواجه می شود. تاریخ سینمای جهان با ثبات می رساند که فلم های بزرگ عموماً از آثار نویسندگان بزرگ بوجود آمده است. بطور مثال اوتیلو اثر شکسپیر، برادران کارامازوف اثر دوستایفسکی، جنگ و صلح اثر تولستوی، تراوی که آرزو نام دارد اثر تینس و لیز، پیتوایسان اثر ویکتور هو گو و غیره.

خلاصه که این حقایق خود را به اثبات می رساند که کلید موفقیّت یک فلم با زعم همانا کلام یعنی سناریوی آن میباشد که تنها نویسندگان ورزیده از عهد آن بدر شده می تواند یافته اند که از یک نویسنده ورزیده قبل از آنکه و بس از همین سبب است که کمپنی ها و پروردیوسر های بزرگ فلم های هالیوود آنقدر از موفقیّت خود را در قدرت سناریوی نوشته خود را برای یک فلم تکمیل کرده باشد تنها خلص موضوع یک سناریوی پیششکاف شده را یک قیمت هنگفتی خریداری می نمایند تا مبادا کدام کمپنی فلم دیگر آن

سناریو را اولتر تصرف شود. بطور مثال کمپنی فلم (پارامانت) در هالیوود در بسط خلص موضوع فلم جفت عجیب که جمله چهل گلیه می شود مبلغ یکصد و هفتاد هزار دالر به حیث قسط اول پرداخته است. طبیعتاً است که این کمپنی چنین مبلغ هنگفت را به حیث قسط اول در بدل تنها چهل کلمه معخص صا به اعتبار نویسنده آن یعنی (نیل سایمن) پرداخت است زیرا سابقه این نویسنده در درامه نویسی به اثبات رسیده است که تمام فلم های که از اثر وی تهیه شده همه موفقیّت های بزرگ مالی و هنری را نصیب شده است. برآستی که بعد تر وقتی فلم جفت عجیب از کلام «نیل سایمن» تهیه گردید آن فلم یکی از بهترین و پرمنفعتترین فلم های تولیدی کمپنی (پارامانت) گردید. دلچسپتر از همه اینک است حتی ادبیت نمایشنامه جفت عجیب که بزبان دری در گابل نمایش داده شد حایز موفقیّت های خاصی گردید که مجلات و جراید کشور ما به گرمی از آن استقبال کرد.

خلاصه اکنون که صنعت فلم سازی در کشور ما در ساحت نظام نوین رو به انکشاف است برای موفقیّت آن از همه اولتر باید توجه به کلام یعنی سناریو گردد و (سلام) یعنی رویداد ها باید بکلی قطع گردد. پس بدینحال آن پروردیوسر یک درامور فلم سازی سازما بیشتر از کلام اهمیت بدهد. در خاتمه باید گفت که برای یک نوشته عالی یک دایر کتر ماهر و ستاره های مستعد نیز بکار است تا بتوانند با ابتکارات هنری خود طوریکه آرزوی نویسنده است به آن اثر کیفیت خاصی بخشند پس چه بهتر که نویسنده و دایر کتر هر دو یک نفر باشد زیرا در صورتیکه نویسنده ماهر در عین حال یک دایر کتر مقتدر باشد آنوقت موفقیّت هنری و مالی فلم حتمی است.



10

مود و فیشن



يك نمونه لباس ساده بهارى

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**